

تشکیل داد. انگلستان تا سال ۱۲۹۵ کرمانشاه را گرفت، حکومت دفاع ملی را از بین برد، بعضی از اعضای آن را تبعید کرد، و بعضی دیگر چون سلیمان اسکندری را در هند به زندان فرستاد.

در این بین، روسها در گیلان با نیرویی چریکی به نام «کمیته اتحاد اسلام» مشهور به جنگلیها درگیر بودند. این نهضت، اعضای اولیه خود را عمدتاً از کشاورزان خرده مالک گیلان برگرفته بود. رهبری این جنبش با میرزا کوچک خان، واعظ پرتکا پوی اهل رشت بود که در جنگ داخلی شرکت داشت و در مجلس ملی دوم به اعتدالیون پیوسته بود. و بالأخره، نقی زاده و گروهی از دانشجویان ایرانی در آلمان مجله‌ای پرنفوذ به نام کاوه منتشر می‌کردند. مجله کاوه که نام خود را از آهنگری افسانه‌ای برمی‌گرفت که شاه بیدادگری را از تخت برانداخته بود، مقالاتی درباره سید جمال، تاریخ نهضت مشروطه در ایران، و رواج سوسیالیسم در اروپا، از جمله اشاعه مارکسیسم و دین‌الملل دوم، چاپ می‌کرد اما توجه اساسی اش معطوف نیاز به استقلال ملی و اصلاحات داخلی بویژه اصلاحات غیرمذهبی و آموزشی بود. به نوشته یکی از سرمقاله‌های معمول مجله، تنها راه برای این که ایران «ظلمت قرون وسطی» را پشت سر گذارد، پیروی از تجربه غرب در جدایی دین از سیاست و ترویج شناخت عقلانی علمی در آموزش عمومی بود. (۱۹)

جنبش ناسیونالیستی، از انقلاب مارس ۱۹۱۷ نیرو گرفت. با سقوط امپراتوری تزاری و هزیمت سپاهیان در آذربایجان، سازمانهای سیاسی در سراسر ایران دوباره پا گرفت. در تهران، به گفته وزیر مختار انگلیس، دموکراتها بار دیگر اعلام وجود کردند. «نخستین اثر انقلاب این بود که سبب شد حزب دموکرات افراطی در تهران بیشتر قدرت پیشین خود را بازیابد. حزب حدس می‌زد که روسیه انقلابی نگرش دیگری در خصوص ایران خواهد داشت و انگلستان می‌باید به تنهایی به فکر چاره باشد.» (۲۰) در گیلان داوطلبان جدیدی به رهبری خالو قربان و احسان‌الله خان به جنگلیها پیوستند. خالو قربان سرکرده گروه کوچکی از کارگران کیرسازی و کردهای کرمانشاه بود و احسان‌الله خان، روشنفکری آذری که در هنگام تحصیل در پاریس با آنارشیم آشنا شده بود و دسته‌ای از دموکراتها را از تهران با خود آورد. (۲۱) در اواخر سال ۱۲۹۶ جنگلیها قدرت بزرگی در شمال بودند. آنان بیشتر نقاط گیلان را در دست داشتند، یک اسیر جنگی انگلیسی را با سلیمان اسکندری معاوضه کردند، به زور از اغیا گرفتند و به فقرا دادند، و به گفته یک شاهد عینی انگلیسی، به «رایین هود خطه شمال» شهرت یافتند. (۲۲) نشریه آنها به نام جنگل که بیش از جناح غیرمذهبی-رادیکال، به جناح مذهبی-زمیندار نهضت تعلق داشت، خواستار کمک مالی به کشاورزان خرده‌پا،

خودمختاری اداری برای گیلان، حفظ اسلام، انقاي کلیه معاهده‌های نابرابر، و خروج نیروهای انگلیس از ایران بود.

در این میان، شیخ محمد خیابانی، دموکرات پیشگام آذربایجان، کنفرانس شاخه ایالتی فرقه دموکرات را در تبریز تشکیل داد. خیابانی که از روحانیون محبوب محله شیخی خیابان بود، به هنگام تحصیل در قفقاز آرای رادیکال کسب کرده، به عنوان عضو رزمنده‌ای از صنف خرازان در انقلاب جنگیده، و در مجلس ملی دوم به عنوان دموکراتی برجسته شهرت یافته بود.^(۲۳) چهارصد و پنجاه نماینده حاضر در کنفرانس، که از اغلب شهرهای آذربایجان آمده بودند، روزنامه دو زبانه آذری - فارسی تجدد را راه انداختند، نام شاخه فرقه دموکرات در آذربایجان را به فرقه دموکرات آذربایجان تغییر دادند، و چهار درخواست عمده از حکومت مرکزی اعلام کردند: آغاز اصلاحات دموکراتیک مانند تقسیم اراضی؛ تعیین وائی مورد اعتماد مردم برای آذربایجان؛ بازگشایی فوری مجلس ملی در تهران؛ و تشکیل انجمنهای ایالتی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده اما تا آخرین روزهای جنگ داخلی تحقق نیافته بود. خیابانی در سخنرانی اختتامیه گله کرد که آذربایجان با وجود فداکاریهایش در انقلاب مشروطه نه تعداد نمایندگان در مجلس منصفانه است و نه سهم عادلانه‌ای از بودجه را از حکومت مرکزی دریافت می‌دارد.^(۲۴) چند روز پس از کنفرانس، فرقه دموکرات یک گروه اقلیت به ریاست کسروی تاریخنگار را به علت مخالفت با درخواستهای مذکور و تغییر اسم، اخراج کرد.^(۲۵) برای نخستین بار مسائل منطقه‌ای درون جنبش رادیکال شکاف ایجاد می‌کرد. تا آن زمان، محافظه کاران بخصوص خانهای عشایر بشدت از خودمختاری محلی دفاع می‌کردند؛ در حالی که اصلاح طلبان پشاهنگ استقرار یک حکومت مرکزی کارآمد بودند. اما از سال ۱۲۹۶ به بعد، محاسن و معایب تمرکز و عدم تمرکز هر دو مایه اشتغال خاطر بسیاری از اصلاح طلبان می‌شد.

در همین حال که دموکراتها در تبریز سرگرم برگزاری کنفرانس ایالتی خود بودند. سوسیال دموکراتهای قدیمی هوادار بلشویکهای روس در باکو گرد آمدند و تشکیل فرقه عدالت را اعلام کردند. فرقه ضمن راه‌اندازی روزنامه دو زبانه آذری - فارسی با نام حریت، هیأتی به ششمین کنگره بلشویکی که در پتروگراد برپا می‌شد، اعزام داشت و تشکیل اتحادیه‌های کارگران ایرانی شاغل در تأسیسات نفتی باکو را آغاز کرد. تقریباً همه رهبران حزب جدید، روشنفکران آذربایجان ایران بودند که از سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) با بلشویکهای روس همکاری نزدیک داشتند. اسدالله خان غفارزاده، دیر اول فرقه، اهل اردبیل و فارغ‌التحصیل مدرسه مشهور دارالفنون بود. این انقلابی کهنه کار، در جنگ داخلی شرکت

داشت و در عبور دادن قاجاقی ایسکرا، نشریهٔ نئین، از اروپا به ایران تا قفقاز همکاری کرده بود. میر جعفر جوادزاده، سردبیر حریت، زادهٔ شهر کوچک خلخان در آذربایجان ایران بود اما سأل‌های اخیر را با تدریس در دبیرستانی در باکو گذرانده بود. احمد سلطانزاده (آتویس میکائیلیان)، نظریه‌پرداز اصلی فرقه و چهرهٔ مهمی در بین‌الملل سوم، از خانواده‌ای ارمنی در آذربایجان ایران برخاسته و بیشتر دوران نوجوانی را در فعالیتهای زیرزمینی بلشویکی در آذربایجان روسیه سپری کرده بود.

با گروه‌بندی مجدد احزاب ناسیونالیست و کمونیست، مخالفت با حکومت مرکزی در تهران بر اثر انتشار معاهدهٔ جنجالی ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) ایران و انگلیس اوج تازه‌ای یافت. در این پیمان‌نامه، انگلستان متعهد می‌شد که مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ پوند به ایران وام دهد و در احداث راه‌آهن، تجدیدنظر در تعرفه‌ها، و جمع‌آوری عوارض جنگ از طرفهای ثالث کمک کند. ایران در عوض انحصار تأمین سلاح، آموزش نظامی، و مشاوران کشوری را به انگلستان واگذار می‌کرد. به نظر لرد کرزن، تنظیم‌کنندهٔ عهدنامه، این توافقنامه ایران را - با موقعیت سوق‌الجیشی، مخازن وسیع نفت، و چشم‌انداز سرمایه‌گذاری اش - از ورشکستگی نمایان، مخلصهٔ مالی، و بدتر از همه، توطئهٔ بلشویکی، نجات می‌داد.^(۲۶) همین‌طور به نظر صدراعظم ایران، میرزا حسن وثوق‌الدوله، و مشاوران اشرافی‌اش، بخصوص سپهبدار، شاهزاده فرمانفرما، و خوانین بختیاری، این توافقنامه هزینهٔ اصلاحات کشوری را تأمین، انقلاب اجتماعی را دفع، و سلطهٔ بریتانیا را پس از جنگ در سراسر خاورمیانه مسلط می‌کرد. اما به نظر مخالفان و بسیاری از ناظران خارجی، این معاهده طرح امپریالیستی نمونه‌واری بود که ایران را به صورت دولت تابعهٔ امپراتوری بریتانیا درمی‌آورد. همان‌طور که خبرنگاری امریکایی از ورسای گزارش داد، «توافقنامه کسی را نفریخته است. به محض این که مواد آن انتشار یافت، همگان آن را عملاً تحت‌الحمايه شدن ایران و در نتیجه توسعهٔ باز هم بیشتر امپراتوری بریتانیا دانستند.»^(۲۷)

حکومت شوروی بیدرنگ توافقنامه را محکوم کرد و اقدام اخیر خود در الغای کلیه امتیازات تزاری در ایران را با ادامه دادن انگلستان به انباشت انحصارات در خاورمیانه متباین دانست. نه ماه بعد، ارتش سرخ مختصر نیرویی در انزلی پیاده کرد تا هم فشار انگلیس را که به قفقاز اسلحه می‌فرستاد، سد کند و هم جنگلیها را در برابر حکومت انگلیسی تهران تقویت نماید. مجتهدان بزرگ در کربلا بر ضد انگلستان فتوا دادند. طبق گزارش پلیس در بایگانی ادارهٔ امور هندوستان، دو مجتهد حتی به نفع بلشویکها سخن گفتند.^(۲۸) دموکراتهای آذربایجان - با پشتیبانی تجار محل که توافقنامه را طرحی فریبکارانه برای منحرف کردن

راههای تجاری به بغداد می‌دانستند - تهران را به فروش ایران متهم ساختند، درخواست تشکیل مجلس ملی و انجمنهای ایالتی را تجدید کردند؛ استقرار جمهوری را خواستار شدند، و با تغییر نام «ایالت آذربایجان» به «مملکت آزادستان» به انفصال از ایران روی آوردند.^(۲۹) از بخت خوش حکومت مرکزی، شاهسونهای آذربایجان راههای اصلی را بستند؛ قبیله کُردی شکاک به سرکردگی سمیتقوی بدنام، توجه خود را از قتل عام آسوریها به آزار و اذیت دموکراتها معطوف کردند؛ و افراد قزاق در تبریز که انتظامات شهر را برعهده داشتند و با مسلح کردن اعضای فرقه مخالف بودند، شورش کردند و در شهریور ۱۲۹۹ خیابانی را کشتند. در این ضمن فرقه عدالت سرگرم ایجاد شعبه در بین ایرانیان تاشکند، جمع آوری داوطلب برای ارتش سرخ، و تشکیل اتحادی با جنگلیها بود. در خرداد ۱۲۹۹ فرقه نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی تشکیل دادند. چهل و هشت تن به نمایندگی از سوی حدود شصت عضو در قفقاز، آسیای مرکزی، گیلان و آذربایجان در این اجلاس حضور یافتند. تقریباً همه نمایندگان، بجز چند ارمنی، آذری بودند.^(۳۰) طبق برآورد فرقه، اغلب اعضا از طبقه کارگر - ۶۰٪ کارگر و شاگرد، ۳۰٪ کارمند دفتری، ۱۷٪ پیشه‌ور و صنعتگر، و ۳٪ روشنفکر و سرباز - بودند.^(۳۱) کنگره، نام «فرقه کمونیست ایران» را برگزید و سلطان‌زاده را دبیر اول حزب قرار داد (غفارزاده چند ماه پیش به قتل رسیده بود).^(۳۲)

کنگره همچنین در مورد دو تر مخالف که به عنوان برنامه حزب ارائه شده بود، به بحث پرداخت. نخستین تر، که سلطان‌زاده ارائه داده بود، اظهار می‌داشت که ایران انقلاب بورژوازی را پشت سر نهاده و اکنون آماده یک انقلاب کارگری-دهقانی است. این سند با اعتقاد به فراهم بودن انقلاب سوسیالیستی، خواستار تقسیم دوباره اراضی، برپایی اتحادیه‌های کارگری مبارز، و براندازی ملحقان بورژوازی و حامیان روحانی آن و همین طور سلطنت، اشراف فتودال و امپریالیتهای انگلیسی بود. تر دوم، که تدوین کننده‌اش حیدرخان، سوسیال دموکرات مشهوری بود که تازه به حزب کمونیست پیوسته بود، متقابلاً اعلام می‌کرد که ایران نه به سوی انقلاب سوسیالیستی بلکه به سوی انقلابی ملی در حرکت است. سند اعتقاد داشت که اقتصاد همچنان ماقبل سرمایه‌داری است، دولت همچنان زیر سلطه فتودالهاست، پرولتاریا بیشتر لپن است تا صنعتی، دهقانان اسیر خرافات مذهبی‌اند، انبوه عشایر هنوز تسایل دارند در راه خانهای مرتجع خود بجنگند، و خرده بورژوازی از جمله روحانیون یا مهاجم امپریالیسم انگلیس احساس خطر می‌کنند. بدین‌سان، تر دوم نتیجه می‌گرفت که وظیفه فوری حزب کمونیست، رهبری همه طبقات ناراضی، بویژه دهقانان، خرده بورژوازی و پرولتاریای لپن بر ضد امپریالیسم بیگانه و دست‌نشانندگان داخلی آن

است. پس از بحث فراوان، کنگره تز رادیکال سلطان زاده را پذیرفت و یک برنامه جداگانه تصویب کرد که بر اصلاحات ارضی، اتحادیه‌های کارگری مبارز، تشکیل انجمنهای ایالتی، حق خود تصمیم‌گیری برای اقلیت‌های ملی، و عضوگیری از مزدبگیران، دهقانان، پزشکان، آموزگاران، کارمندان، صنعتگران و پشه‌وران، شاگردها، نوکرها و همه آنهاست که کار یاری می‌کنند، تأکید داشت. حزب به صراحت روحانیون، زمینداران، تجار، نژولخواران، و دیگر کسانی را که استثمارکننده طبقات زحمتکش‌انده، از خود راند.

علاوه بر این، حزب کمونیست در پایان کنگره اعلام کرد که با جنگلیهای گیلان جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را تشکیل داده است. این همبستگی حساس بین کمونیستهای شمال و چریکهای مذهبی-زمیندار محلی، در شهریور ۱۲۹۹ با ۵ کنفرانس خلقهای شرق، که در باکو انعقاد یافت، تا حدودی تقویت شد. در این کنفرانس، بین‌المللی کمونیستی نظرات فراچپ سلطان‌زاده را رد کرد و تصمیمات معتدل‌تری مشابه آنچه حیدرخان ارائه داده بود، اتخاذ نمود. یک ماه بعد، اجلاس عمومی فرقه کمونیست ایران حیدرخان را به جای سلطان‌زاده برگزید و اعلام داشت که تز حیدرخان همبستگی همه نیروهای ملی شرقی را تحکیم خواهد بخشید؛ زیرا هم بر اهمیت بورژوازی محلی و هم بر نفوذ روحانیون در میان دهقانان توجه دارد.^(۳۳) در اواخر سال ۱۲۹۹ جمهوری شوروی سوسیالیستی در رشت - با پشتیبانی ارتش سرخ - آماده می‌شد تا با حدود ۱۵۰۰ نفر نیروی چریکی اش متشکل از جنگلیها، کردها، ارمنه و آذربایجانیها به سوی تهران حرکت کند.^(۳۴)

خطر قریب‌الوقوع گیلان، آشوبهای آذربایجان، جنگهای دائم بین قبیله‌ها، حضور ارتش سرخ در شمال و ارتش انگلیس در جنوب، وقوع شورشهایی در نیروی ژاندارمری و قشون فزاق، و ناتوانی حکومت از تشکیل مجلسی که توافقنامه نامطلوب ایران و انگلیس را تأیید کند، همه به ایجاد بحران سیاسی حادی در پایتخت کمک کرد. وزیر مختار انگلیس به وزارت امور خارجه این کشور تلگراف زد که شش کابینه متوالی در عرض نوزده ماه متعاقب انتشار توافقنامه نتوانسته است مردم را به انجام وظیفه در هیأت‌های انتخاباتی وادارد؛ اروپایان مقیم تهران برای امنیت به جنوب می‌گریزند؛ معدود سیاستمداران هوادار انگلستان که هنوز باقی مانده‌اند، در ظاهر توافقنامه را محکوم می‌کنند و در خفا از سفارت انگلیس درخواست الغای آن را دارند؛ شاه‌واز امنیت شخصی خودش چنان نگران است که دیگر عقل و منطق را کنار گذاشته؛ و اغناییمانک از این که هم بلشویکی سرعت در میان عامه کارگر می‌شود، امنیت خود را در فرار یا چاره‌جوییهای جدی می‌بینند.^(۳۵) این اوضاع وخیم را فرمانده نیروهای انگلیسی در تهران این‌طور خلاصه کرد:

به نظر نمی‌رسد در وطن درک کنند که عهدنامه در ایران چقدر نامطلوب و ناخوشایند بود و مردم با کابینه وثوق بیش از آن که ساقط شود، چه خصومتی نشان می‌دادند. مردم معتقدند که معاهده یوآقع در صدد محو استقلال ملی است و صدراعظم کشور را به بریتانیا فروخته است. پنهانکاری در انعقاد معاهده، در جریان قرار نگرفتن مجلس و کوشش فراوان در قالب کردن آن با شیوه‌های نادرست... همه این باور را تقویت کرد که بریتانیای کبیر در واقع از روسیه، دشمن دیرینه، بهتر نیست. این احساس بروز کرد که بریتانیای کبیر به هر قیمتی که شده باید ریشه کن شود. شورش در ایالات آذربایجان و کناره خزر از همین احساس نشأت می‌گرفت و تبلیغات بلشویکی نیز در این میان مؤثر بود؛ زیرا گمان می‌شد که بلشویسم نه تنها بدتر نیست که شاید، اگر در ادعای تأمین عدالت برای پایمال شدگان صادق باشد، بهتر هم هست. (۳۶)

در میانه بحران، کلنل (سرهنگ) رضاخان، افسر چهل و دو ساله‌ای از یک خانواده گمنام نظامی و ترک زبان در مازندران که مدارج نظامی را طی کرده و به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود، نیروی تقریباً سه هزار نفره خود را به سوی تهران حرکت داد. پیش از حرکت احتمالاً با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرد و از آنان برای افرادش مهمات، آذوقه و مواجب گرفت. در اطراف تهران مخفیانه با افسران پایین رتبه ژاندارمری و روزنامه‌نویسی به نام سید ضیا طباطبایی ملاقات کرد. سید ضیا از سویی مورد اعتماد میسیون نظامی انگلستان بود زیرا روزنامه‌اش وعده در سراسر دوران جنگ از انگلیس حمایت کرده بود و از سوی دیگر به عنوان اصلاح‌طلبی مستقل شهرت داشت. او طی انقلاب با پدر روحانی سلطنت طلب خود قطع رابطه کرده و در شیراز روزنامه هوادار مشروطه به نام اسلام را انتشار داده و در سالهای آتی مجدانه هوادار براندازی اشراف زمیندار بود. (۳۷) رضاخان با کسب حمایت افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیسی، در شب سوم اسفند وارد تهران شد؛ شصت تنی از رجال طراز اول را دستگیر کرد، به شاه اطمینان داد که کودتا برای نجات سلطنت از خطر انقلاب انجام می‌گیرد؛ و درخواست کرد که سید ضیا به نخست‌وزیری منصوب شود. شاه بیدرننگ پذیرفت، مقام سردار سپه را برای رضاخان ایجاد کرد و برای سید ضیا لقبی اشرافی پیشنهاد کرد که با مقام تازه وی مناسب باشد. سید ضیا بلافاصله مقام را پذیرفت اما لقب را قبول نکرد و بدین ترتیب نخستین نخست‌وزیری لقب ایران شد. سید ضیا و رضاخان در اعلان تشکیل حکومت خود اظهار داشتند که با پایان دادن به تجزیه داخلی، انجام دگرگونیهای اجتماعی و نجات کشور از اشغال بیگانگان، عصر احیای ملی را آغاز می‌کنند. آنان بیدرننگ با اتحاد شوروی پیمان موذت بستند و توافقنامه ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) با انگلستان را فسخ کردند. عهدنامه ایران و شوروی دیون ایران به رژیم تزاری را لغو کرد؛ تقریباً همه

امتیازات واگذار شده به روسیه در قرن گذشته را باطن ساخت، و با تضمین این که خاک ایران بار دیگر برای حمله به اتحاد شوروی مورد استفاده قرار نگیرد، راه را برای تخلیه ارتش سرخ از گیلان هموار کرد. آنان با فسخ توافقنامه ایران و انگلیس، از مشاوران انگلیسی درخواست کردند که برای کمک به بازسازی ارتش و امور کشوری در پشت صحنه بمانند. سید ضیا در نهران به وزیر مختار انگلیس اطلاع داد که برای به اشتباه افکندن بلشویکها و ناراضیان داخلی، و فراهم آوردن امکان تشکیل یک حکومت مرکزی آینده‌نگر و کارآمد، توافقنامه باید فسخ می‌شد.^(۳۱) به نظر می‌رسید که کودتا به دوران تجزیه پایان داده و امیدهای دیرین به نجات ملی را زنده کرده باشد.

ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴)

تبدیل رضاخان به رضاشاه آهسته آهسته اما بی‌وقفه صورت گرفت. او در اسفند ۱۲۹۹ با لقب جدید سردار سپه وارد کابینه شد. در اردیبهشت ۱۳۰۰ سید ضیا را کنار گذاشت و وزارت جنگ را به دست گرفت. طی نه ماه بعد تسلط خود را بر ارتش تثبیت کرد؛ ژاندارمری را از وزارت داخله (کشور) به وزارت جنگ انتقال داد؛ بارانش را در قشون قزاق جانشین افسران سوئدی و انگلیسی ساخت، و شورشهای ژاندارمری در تبریز و مشهد را فرونشاند. در تبریز، مازور (سرگرد) لاهوتی، فرمانده ژاندارمری محل و از شرکت‌کنندگان کفرانس خفتهای شرق در باکو به سرپرستی کمونیستها، نیروهای خود را همراه با بازماندگان قیام خیابانی، برای رویارویی با حکومت مرکزی بسیج کرده بود اما قزاقها با تسلیحات بهتر بزودی مجبورش کردند که به اتحاد شوروی بگریزد و او در آنجا دوره طولانی و درخشانی را به عنوان شاعر انقلابی ایرانی-تاجیک گذراند.^(۳۲) در مشهد، کلنل محمدتقی خان پسیان، فرمانده تبریزی ژاندارمری محل، به کمک دموکراتهای آنجا - اغلب از همشهریان آذری وی - کمیته‌ای انقلابی تشکیل داد و حکومت ایالتی خراسان را که برای خود هوای ملی، جداگانه‌ای داشت، برپا کرد اما در درگیری با قبایل کرد در استرآباد* به قتل رسید و قزاقها اندکی بعد مشهد را بازپس گرفتند.^(۳۳)

رضاخان همچنین با شکست دادن نهضت جنگل موقعیت نظامی خود را محکم‌تر کرد. غلبه وی بر شورشیان، از سویی با حفظ روابط دوستانه با اتحاد شوروی و بنابراین توفیق در تخلیه ارتش سرخ از سوی دیگر با بسیج نیروی نظامی سنگین؛ و از طرف دیگر با برقراری

تماس با جناح غیر مذهبی-رادیکال نهضت شورشی، حاصل شد. چریکهای مذهبی به محض این که دریافتند شوروی اکنون طرفدار حکومت مرکزی است و شایعاتی به گوششان خورد که رادیکالها قصد کشتن میرزا کوچک خان را دارند، واکنش شدیدی نشان دادند. آنان حیدرخان را کشتند، حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام کردند، احسان الله خان را به ترک ارتش سرخ واداشتند، و با تلاش برای کشتن خالوقربان، رزمندگان کرد را به صلح با حکومت مرکزی ترغیب کردند. در آذر ۱۳۰۱، افراد خالوقربان قشون قزاق را در جنگ با سیتقو یاغی کرد در آذربایجان کمک می کردند. یاران حیدرخان از گیلان گریخته بودند، و سر میرزا کوچک خان در تهران به نمایش گذاشته شده بود تا به همگان ثابت کند که نهضت جنگل برای همیشه محو شده است.^(۳۱)

در چهار سال بعد تثبیت موقعیت نظامی و سیاسی رضاخان همچنان ادامه یافت. او ۷۰۰۰ قزاق و ۱۲۰۰۰ ژاندارم را در ارتش ۴۱۰۰۰ نفره جدیدی با پنج قشون (لشکر) ادغام کرد. برای تأمین هزینه این تعداد وسیع، اداره عواید حکومت از اراضی دولتی و مالیات غیرمستقیم را به دست گرفت. با این ارتش جدید یک سلسله عملیات نظامی موفقیت آمیز بر ضد قبایل شورشی انجام داد؛ در ۱۳۰۱ بر ضد کردهای آذربایجان غربی، شاهسونهای شمال آذربایجان و عشایر کهگیلویه فارس؛ در ۱۳۰۲ بر ضد کردهای سنجایی کرمانشاه؛ در ۱۳۰۳ بر ضد قبایل بلوچ جنوب شرق و ایلات لر جنوب غرب؛ در ۱۳۰۴ بر ضد ترکمنهای مازندران، کردهای شمال خراسان و اعراب حامی شیخ خزعل در محقره. وی در تهران نیز فعال بود و با تشکیل و انحلال چندین کابینه، سرانجام در مهر ۱۳۰۲ نخست وزیری را به دست گرفت. او در اواخر سال ۱۳۰۳ چنان قدرتمند بود که عنوان قانونی فرمانده کل قوای ملح را از مجلس کسب کرد. سرانجام در آبان ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان را تشکیل داد تا سلسله قاجار را خلع کند و تخت سلطنت را به او، رضاخان، واگذارد. در فروردین ماه سال بعد رضاخان با لباس نظامی و جواهرات سلطنتی تاجگذاری کرد و خود را - به شیوه سرمشق خود، ناپلئون - شاهنشاه ایران خواند.

هرچند رضاخان قدرت خود را در اصل بر ارتش استوار ساخت، جلوسش بر تخت سلطنت بدون پشتیبانی چشمگیر مردم کشور چندان صلح آمیز و قانونی نبود. وی بدون این حمایت مردمی، شاید می توانست کودتای نظامی دیگری صورت دهد اما نمی توانست تغییر سلسله سلطنتی را قانونی سازد؛ شاید به تصرف پایتخت توفیق می یافت اما نمی توانست سواسر کشور را فقط با ۴۰۰۰۰ نفر به چنگ آورد؛ و شاید می توانست آنقدر انتخابات ساختگی ترتیب دهد که حزبی مطیع برای خود دست و پا کند اما نمی توانست از اکثریت

پارلمانی واقعی برخوردار شود. راه رضاخان به سوی سلطنت، در یک کلام، نه صرفاً با خشونت، نیروی مسلح، ترس، و توطئه‌های نظامی، بلکه با همدستی علنی با گروه‌های مختلف در درون و بیرون مجالس ملی چهارم و پنجم هموار شد. این گروه‌ها از چهار حزب سیاسی تشکیل می‌شدند: محافظه‌کاران از حزبی با اسم بی‌مستطی (حزب اصلاح‌طلبان)؛ اصلاح‌طلبان از «حزب تجدد»؛ رادیکالها از «حزب سوسیالیست»؛ و انقلابیون از «حزب کمونیست».

حزب اصلاح‌طلبان وارث فرقه اعتدال‌پیشین بود و برنامه‌های محافظه‌کارانه مشابهی ارائه می‌داد. رهبران آن، روحانیون بزرگ، تجار توانگر، و اشراف زمیندار بودند. مدرس، روحانی برجسته که پیوسته می‌گفت نمی‌تواند اعتقادات مذهبی خود را از تصمیمات سیاسی‌اش جدا نگه دارد^(۲۰) شاهزاده فیروز فرمانفرما که با عزول سید ضیا از زندان مستقیماً به مجلس ملی تازه گشوده آمده بود؛ احمد قوام‌السلطنه برادر کوچکتر وثوق‌الدوله و از مزرعه‌داران بزرگ گیلان که در دربار مظفرالدین شاه به عنوان جوانی تحصیلکرده اروپا از تقاضاهای مشروطه‌خواهان جانبداری کرده بود — در واقع موافقت شاه با مشروطه با خوشنویسی ماهرانه قوام نوشته شده بود؛ مرتضی قلی‌خان بیات سهام‌السلطان از بزرگان زمیندار مرکز ایران؛ سید احمد بهبهانی پسر مجتهد مشهوری که در سال ۱۲۸۸ کشته شده بود؛ سید مهدی فاطمی [عماد]السلطنه زمیندار ثروتمند اصفهانی و داماد ظل‌السلطنه قدرتمند؛ و علی‌کازرونی صدرالاسلام تاجر توانگر بوشهری.

این محافظه‌کاران توانستند — شگفتا — به سبب قانون انتخاباتی که اصلاح‌طلبان در روزهای پر آشوب مجلس ملی سوم گذرانده بودند، اکثریت را در مجلس ملی چهارم به دست آورند. قانون جدید با گسترش حق رأی به کلیه افراد بالغ ذکور، توده‌های روستایی را نیز وارد صحنه انتخابات کرد و به این ترتیب در عمل نه آنان بلکه نخبگان روستایی را قدرت بخشید. همان طور که بهار شاعر مشهور و دموکرات کهنه کار سال‌ها بعد در اثر کلاسیک خود تاریخ احزاب سیاسی در ایران نوشت،

قانون انتخابات مخفی و مستقیم و یکدرجه که هنوز هم مبتلای آن می‌باشیم از بدترین قوانین و مضرترین آنهاست و می‌توان گفت این قانون از روی تقلید صرف و بدون یک ذره فکر و اندیشه از طرف حزب دموکرات داخل مرام آنها شده و در دوره دوم پیشنهاد و پذیرفته گردیده بود. این قانون بود که در انتخابات دوره سوم تا دوره کنونی چهاردهم قانونگذاری امتیاز فضلی را در مورد انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده از میان برد و اختیار انتخابات را همه جا چه در مرکز و چه در ولایات از دست آزادیخواهان و احزاب و اهل فضل گرفته به دست

ملاکان یا دلان روستایی و عوام بی‌فصلیت سپرد که در مقابل پول یا روز [زور] یا نوصیهٔ ارباب نفوذ زودتر از صاحبان سواد و تربیت‌شدگان تسلیم می‌شوند! (۴۳)

حزب تجدد که با کمک رضاخان اکثریت را در مجلس ملی پنجم کسب کرد؛ از اصلاح‌طلبان جوان تحصیلکردهٔ غرب تشکیل شده بود که در سابق حامی دموکراتها بودند. اما به چند دلیل از بروجب دموکرات اجتناب می‌ورزیدند. نخست، نفوذ محافظه‌کارانهٔ مذهب عامه آنها را متقاعد کرده بود که اصلاحات را نه با توسل به توده‌ها بلکه با رو کردن به نخبگان قدرت — ترجیحاً به مرد قدرتمندی چون رضاخان — انجام دهند. دوم، فقط دموکرات را هرچند که در گذشته به مبارزه با اشغال‌یگانگان ارتباط داشت، اکنون بی‌اری از گروه‌های محافظه‌کار محلی به کار می‌بردند. مثلاً در طول سالهای ۱۲۹۸-۱۳۰۳ ایل قشقایی حزب دموکرات واقعی، ایلات خمه حزب دموکرات حقیقی، تجار شیراز حزب دموکرات شرقی، زمینداران شهری حزب دموکرات غربی، و جامعهٔ بهائیان آباده حزب دموکرات مستقل درست کردند. (۴۴) و بالأخره، توافقتنامهٔ ایران و انگلیس و شورهای ایالتی ۱۲۹۸-۱۳۰۰ دموکراتها را به دو دستهٔ رقیب تقسیم کرده بود؛ تشکیل‌دهنده که با هراس از تفرقهٔ ملی پشت سر حکومت مرکزی گرد آمده بودند؛ و ضدتشکیلی‌ها؛ که در مخالفت با توافقتنامهٔ هم‌دین شورشیان ایالتی بودند. بهار دلایل خود را در پیوستن به دستهٔ نخست چنین بیان می‌کنند: «آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی [حتی وثوق‌الدوله] کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید، به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیهٔ مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است!... برحسب همین عقیده بود که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمن‌ماجرایی نسبت به حکومت مرکزی به حکم تجربهٔ مخالف بوده‌ام — نه به جنگلیها عقیده داشته‌ام نه با خیابانی همراه و هم‌سلیقه بوده‌ام و نه با قیام‌کنان محمدتقی‌خان (به آن طریق) موافقت داشته‌ام، تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کنیهٔ ملک و ملت و به حال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان زیان‌بخش می‌دانستم. لکن نسبت به آنان عداوت و کینه‌ورزی هم نداشته‌ام.» (۴۵)

حزب تجدد را اساساً علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و سید محمد تدین بوجود آوردند. داور فرزند یکی از کارکنان دوزپایه و کارمند سابق وزارت عدلیه، در ژنو حقوق خوانده و پس از بازگشت در سال ۱۳۱۰ با روزنامه‌اش، صد آزاد، برای اصلاحات قانونی فعالیت کرده بود. تیمورتاش؛ فرزند زمینداری در خراسان، تحصیلکردهٔ آکادمی نظامی

سن پترزبورگ و مدیری مجرب در وزارتخانه‌های عدلیه و داخله بود. او در واپسین دوران قیام جنگل، وائی گیلان بود. تدین، خراسانی دیگر و معلم سابق که در انقلاب [مشروطه] شرکت داشت و در تحولات دهه ۱۲۹۰ در حزب دموکرات اعتباری یافته بود. بسیاری از دیگر مبارزان نهضت مشروطه نیز با حزب تجدد ارتباط داشتند: نقی‌زاده؛ بهار؛ مستوفی‌الممالک؛ محمدعلی ذکاءالملک (که بعداً به فروغی شهرت یافت)؛ معلم سابق دربار و وزیر عدلیه، همکار ملک‌خان، استاد حقوق در دارالتنون، عضو کمیته انقلابی در ۱۲۸۴ و یکی از بنیانگذاران نخستین نژر رسمی فراماسونری در سال ۱۲۸۸ در تهران؛ شاهرخ ارباب کیخسرو نماینده جامعه زرشتیان، فارغ‌التحصیل مدرسه آمریکایی در تهران، مدیر شرکت نفتن و همچنین یکی از اعضای مؤسس همان نژر فراماسونری؛ و ابراهیم حکیم‌الملک (بعدها مشهور به حکیمی) فرزند یکی از مقامات دوباره، یکی از نخستین فارغ‌التحصیلان دارالتنون که ناصرالدین شاه او را به اروپا اعزام کرد، پزشک شخصی مظفرالدین‌شاه، حامی فعال انقلاب مشروطه، دموکراتی برجسته در مجلس دوم، و از سال ۱۲۸۸ یک فراماسون مخفی. برنامه حزب تجدد خواستار جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، جایگزین کردن سرمایه داخلی به جای سرمایه خارجی، تبدیل کردن چادرنشینان به کشاورز، نظام مترقی مالیات بر درآمد، ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان، ایجاد امکانات برای شکوفایی استعدادها، و ترویج زبان فارسی به جای زبانهای محلی در سراسر کشور بود.

سه روزنامه بانفوذ؛ آرمانهای کلی اصلاح‌طلبان را تبلیغ می‌کرد: ایرانشهر که حسین کاظم‌زاده دیپلمات سابق سفارت ایران در لندن، حامی ادوارد براون، و برادر دموکراتی برجسته که خیابانی از تبریز تبعیدش کرده بود، از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ در برلین انتشار می‌داد؛ فرنگستان که مشفق کاظمی عضو جوان هیأت دینماتیک از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ در آلمان منتشر می‌کرد؛ و آینده که دکتر محمود افشار استاد علوم سیاسی و تحصیلکرده اروپا در سال ۱۳۰۴ در تهران بنیاد گذاشت.

ایرانشهر گرچه در برلین انتشار می‌یافت، تقریباً در چهل شهر ایران پخش می‌شد. موضع مجله در تراز موضوعاتی که مطرح می‌کرد، آشکار بود: از مجموع ۲۶۳ مقاله منتشر شده در مجله، ۷۳ مقاله بیانگر اهمیت آموزش عمومی و غیرمذهبی، ۴۵ مقاله مبنی ضرورت بهبود بخشیدن به منزلت زنان، ۳۰ مقاله در توصیف تأییدآمیز ایران پیش از اسلام، و ۴۰ مقاله در بررسی جوانب فن آوری جدید و فلسفه غربی، بخصوص ضدروحانی‌گری ولتر، نژادپرستی گوینو، و آثار گوستاو لوبون درباره «جماعت‌های غیرعقلایی» بود. پیامدهای زبان‌

قوم‌گرایی، مضمون همیشگی مجله محبوب می‌شد. همان طور که مقاله‌ای در باره «مذهب و ملت» بیان می‌داشت، «مسئله قومیت چنان جدی است که هرگاه از یک ایرانی که به خارج سفر کرده باشد، ملیش را پرسند به جای نام پرافتخار کشورش از زادگاهش نام می‌بزد. ما باید فرقه‌های محلی، گویشهای محلی، لباس محلی، آداب محلی، و حساسیتهای محلی را از میان برداریم. مضمون همیشگی دیگر، این نظریه بود که عقب‌ماندگی فعلی ایران ناشی از حمله اعراب در قرن هفتم (میلادی) است. مقاله‌ای با نقل این سخن مارکس که مذهب «فیون توده‌ها» است، اظهار می‌داشت که ایران به پیشرفت نایل نخواهد شد مگر آن که خود را از قید روحانیت خرافاتی و مرتجع رها سازد. مقاله‌ای دیگر اعلام می‌داشت که ایران باید انقلاب فرانسه را سرمشق قرار دهد و «توده‌های عامی» را از زیر سلطه روحانیون رها سازد. باز مقاله دیگری معتقد بود که چاره کلی، تعطیل مکتبخانه‌های مذهبی و احداث مدارس دولتی غیرمذهبی است. مقاله دیگر می‌گفت که جزمیت مذهبی، استبداد سیاسی و امپریالیسم خارجی، بویژه امپریالیسم عرب «تواناییهای خلاق مردم هوشمند آریایی» را راکد گذاشته است. (۴۶) چنین مقاله‌ای همراه با تصویری که اعراب «وحشی» مسلمان را در حان غارت، هتک حشمت و قتل عام زرنشتیان «متمدن» ایران باستان نشان می‌داد، به چاپ می‌رسید. جای شگفتی نیست که ایرانشهر به رغم تیراژ وسیعش در میان روشنفکران ایران، همچنان در خارج از کشور چاپ می‌شد.

مقاله‌های تورنگستان نیز همان گونه بود. از حدود هفتاد مقاله منتشر شده در مجله، پانزده مقاله به آموزش جدید، هشت مقاله به وضع زنان، ده مقاله به تکنولوژی صنعتی، نه مقاله به فلسفه سیاسی غرب از جمله نژادپرستی گوینو، سوسیالیسم آناتول فرانس، و نظرات ضد استعماری مارکس، سه مقاله به ایران پیش از اسلام، سه مقاله به آذربایجان، دو مقاله به جنبش غیرمذهبی در ترکیه، چهار مقاله به روابط بین‌الملل، و شانزده مقاله به ادبیات فارسی اختصاص داشت. نخستین سرمقاله مجله اعلام می‌داشت که ایران خود را از استبداد سلطنتی رها نکرده است اما اکنون به «دیکتاتور انقلابی» نیاز دارد که توده‌های ناآگاه را به زور از چنگ روحانیت خرافاتی برهاند: «در کشوری که ۹۹٪ مردم آن رأی خود را با نظر ملایان مرتجع به صندوقها می‌ریزند، تنها امید ما فردی چون موسولینی است که بتواند نفوذ مقامات سستی را از میان بردارد و بدین سان نگرشی نوین، مردمی متجدد، و ملتی متجدد به وجود آورد. سردبیر در مقاله بعدی اظهار می‌کرد که هرچند مطبوعات ایران خواستار انواع اصلاحات اند. مهمترین اصلاح بیرون راندن روحانیت از صحنه و امحای خرافات عمومی است. «اما فقط یک دیکتاتور می‌تواند این نوزایی را میسر سازد.» (۴۷)

محتوای ماهنامهٔ آینده نیز چنین بود اما بیشتر به ضرورت ایجاد دولتی مرکزی و هویت ملی یکپارچه تأکید داشت. مؤسس و نگارنده، مجله را با مقاله‌ای تحت عنوان «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» آغاز می‌کرد:

«ایده آل» یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است... ایده آل وحدت ملی بود که باعث تشکیل امپراطوری و ملت بزرگ آلمان گردید، این مطلوب بود که سبب تأسیس سلطنت جدید ایتالیا شد، این ایده آل بود که سرستان کوچک را به نام یوگوسلاوی (اسلاو جنوبی) مملکتی بزرگ نمود، این مطلوب ملی بود که لهستان تقسیم شده میان سه دولت معظم را باز مملکتی واحد و مستقل ساخت، به واسطهٔ این ایده آل بود که دولت رومانتان در آتش جنگ داخل گردید و کایاب بیرون آمد. خلاصه این قوهٔ بزرگ معنوی و اخلاقی بود که به ترکهای شکست خورده روحی تازه دید و آنها را به فتوحات و افتخاراتی که همه شنیده‌اند رهبری کرد... مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد، اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند... به عقیدهٔ ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما توانیم همهٔ نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یک نواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آیندهٔ تاریکی در جلو ماست. آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند، آنها که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که به مذهب شیعه علاقه‌مند هستند باید بدانند که اگر رشت و وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس همه باید یکدل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و بتدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود مگر به وسیلهٔ تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن، تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چارهٔ اصلی و قطعی است ولی بعضی طرق دیگر هم که در درجهٔ دوم اهمیت هستند به خاطر ما می‌رسد و در شماره‌های آینده شرح خواهیم داد. مثلاً باید به وسیلهٔ ساختن راههای آهن روابط سریع و ارزان میان نقاط مختلف مملکت دائر نمود تا مردم شمال و جنوب، شرق و مغرب بیشتر به

هم آمیخته شوند، باید هزارها کتاب و رسالهٔ دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت بخصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم‌کم وسیله انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی به زبان ملی در نقاط دور دست مملکت فراهم آورد. تمام اینها محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشهٔ منظمی باشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی زبان را به نواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده‌نشین کرد و در عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آنها به نواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. (۴۸)

افشار در شماره‌های آتی نیز به همین مضمون پرداخت. وی با این هشدار که کشور را خطرهای زیادی - اعم از خطر سرخ (شوروی)، آبی (انگلیس) زرد (ترکیه)، سبز (اعراب) و سیاه (روحانیت) - تهدید می‌کند، اعلام می‌داشت که وظایف اساسی، ایجاد یک دولت قدرتمند مرکزی، اشاعهٔ زبان فارسی در میان جوامع غیر فارسی، و انتظام دادن قبایل عرب و ترک از نقاط مرزی به مناطق داخلی است. (۴۹)

کسروی مورخ نیز در مقالات متعددی در ماهنامهٔ آینده و در آثار فراوان خود که دربارهٔ زبانها، قبایل، مذاهب و نام جایهای ایران می‌نوشت، به همین مسألهٔ وحدت ملی توجه داشت. او نخستین اثر مهم خود، آذری، یا زبان باستان آذربایجان را متعاقب قیام خیابانی نوشت تا ثابت کند که آذری، زبان اصیل آریایی زادگاه وی را یورشهای ترکان از بین برده است. او نتیجه می‌گرفت که گویش ترکی فعلی که از خارج تحمیل شده است، اکنون باید جای خود را به فارسی، زبان رسمی کشور بدهد. کسروی در دومین کتاب مهم خود، تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان می‌گوید پیامدهای زبانبار و کشمکشهای قبیله‌ای و مذهبی را در نواحی جنوب غربی نشان دهد. او اثر یادمانی خود، تاریخ مشروطهٔ ایران را وقف تبیین سه مورد اساسی یعنی نتیجهٔ زبانبار اختلاف زبان، نقش مهم آذربایجان در توسعهٔ ایران، و درهم‌شکستگی فاجعه‌بار نهضت مشروطه در برخورد با صخره‌های تفرقهٔ قبیله‌ای، زبانی و فرقه‌ای، کرد. (۵۰)

کسروی تا زمانی که به دست گروهی از اصول‌گرایان شیعی در سال ۱۳۲۵ به قتل رسید، به همین مضامین پرداخت:

همه ایرانیان با اندک بهره‌ای از آگاهی، از پشرفت‌نکردگی کشور خود - بویژه فروافتادگی ایران از یک امپراتوری بزرگ و توانمند به دوئی کوچک و ناتوان - اندوهناک‌اند. سرچشمهٔ این فروافتادگی دردناک چیست؟ در آغاز این سده، اصلاحگران می‌توانستند ندا دهند که بیشترین گناه بر خودکامگانی است که از نگهداری مردمان خویش در نادانی و تاریک‌اندیشی، بهره‌ای گسترده می‌برند اما پس از بیست سال از خیزش مشروطه. با

نهادی پاک نمی‌توان همان پاسخ را داد. اکنون می‌دانیم که نه حکومت‌کنندگان بلکه حکومت‌شوندگان سزاوار بیشترین سرزنش‌راند. آری، ریشهٔ پیشرفت‌نیافتگی ایران، و شاید بیشتر کشورهای خاور، پراکندگی در میان توده‌هاست. (۵۱)

بزرگترین عیب بک مردم دو تیرگی و پراکندگی است که میانهٔ آنان باشد. گروهی که در سرزمینی گرد آمده‌اند و باید با هم زیست نمایند و هرگاه دشمنی رو نمود گرد یکدرفش گرد آمده بجلوگیری برخیزند بر چنین گروهی پرگزندترین آسیب داشتن اندیشه‌های پراکنده و گوناگون است... ایران این سرزمین کهن امروز بیمناکترین آسیب آن پراکندگی اندیشه‌ها می‌باشد... (۵۲)

نام‌آورترین قهرمانان ایران نو سامیرکیر، سهدالار، ملک‌خان، طباطبایی، شیخ‌الاسلام... همه و همه، در رسیدن به اصلاحات پایدار ناکام ماندند؛ زیرا آنان نتوانستند این حقیقت بنیادی را به دست آورند: مردمان را تیره‌های رقیب درهم می‌شکند. (۵۳)

چند تیرگی یکی از بدترین بیماری‌هایی است که گریبان ایران را گرفته است. چند تیرگی از گروه‌گرایی مذهبی برمی‌خیزد؛ من می‌توانم چهارده گروه جداگانه برشمارم که هر یکی آماجها، سوداها و پیشوایان ویژهٔ خود را دارد. هر یکی به راستی دولتی درون یک دولت است. چند تیرگی از دوگانگی‌های قبیله‌ای و زبانی برمی‌خیزد؛ قبیله‌های یشار و دست‌کم هشت گروه زبانی بزرگ وجود دارد. و چند تیرگی از دوگانگی‌های اجتماعی گسترده برمی‌خیزد - بین شهر و روستا، پیر و برنا، برگزیده‌های نو آموخته و نوده‌های کهنه‌اندیش. (۵۴)

ما نیز اگر بخواهیم سیاستمدارانه، یک کوششی کنیم و توده را نیرومند گردانیده از زیردستی و لگدمالی بیرون آوریم باید بکوشیم و از ایرانیان چنان نیرویی پدید آوریم. باید بکوشیم که ایرانیان به کشور خود دلسته باشند، آبادی آنرا بخواهند، بزرگی را آرزو کنند، و برای نگه‌داری آن آمادهٔ جانفشانی باشند، از آنسوی اندیشه‌هاشان یکی باشد و همگی دست بهم داده یکدسته شمرده شوند؛ که اگر روزی نیاز افتاد همگی بادلخواه و آرزو از شافتن به میدان جنگ و از هیچگونه جانبازی خودداری ننمایند. باید برای این کوشیم. (۵۵)

در حالی که حزب تجدد را گروهی از دموکرات‌های سابق که اعتمادشان را به توده‌ها از دست داده بودند رهبری می‌کردند، حزب سوسیالیست را آن دسته از دموکرات‌های سابق تشکیل دادند که هنوز امیدوار بودند طبقات متوسط و پایین‌تر را بسیج کنند. بهار در انتقادی غیرمستقیم از حزب سوسیالیست نوشت که آقایان... مسلک سوسیالیسم را با وجود عدم تناسب با معیشت امروزی ایرانیان اتخاذ کردند... آن روز هنوز یک کارخانه در ایران راه

نیفتاده بود و سرمایه‌داران ما عبارت بودند از چند تاجر که ثروت آنها ملک مزروعی بود و پول نداشتند و یکی دو صراف عادی و چند تن از اعیان ملکدار مانند سپهسالار و سپهدار و فرمانفرما و مانند ایشان که غالباً صد هزار تومان پول نقد نداشتند و هرچه عایدشان می‌شد با مردم و اجزای شخصی خود می‌خوردند و کارگر به معنی حقیقی خود وجود نداشت.^(۵۶) در مقاله‌ای در آینده عنوان شد که احزاب سوسیالیستی در ایران ریشه نمی‌گیرند؛ زیرا طبقه کارگر شهری وجود ندارد، طبقه متوسط متخصص محدود است، و طبقه اعیان زمیندار همچنان بر طبقات فرودست روستایی تسلط دارد.^(۵۷) نویسنده نتیجه می‌گرفت که احزاب سوسیالیستی تا زمانی که صنعتی شدن کشور، ساختار اجتماعی-اقتصادی «فئودالی» را دگرگون نکرده است، همچنان زود هنگام خواهند بود. نویسنده‌ای اصلاح طلب و علاقه‌مند به سوسیالیسم در جزوه‌ای با عنوان «ایران و بلشویکیها» به همین مضمون رو کرد.^(۵۸) او با بیان این که جمعیت روستایی ایران معاصر شیبه «سبزمینهای» مورد نظر مارکس در مبارزه طبقاتی در فرانسه‌اند، اعلام داشت مادام که طبقه کارگر صنعتی به عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر به وجود نیامده است، سوسیالیسم در ایران جایی نخواهد داشت. او به خوانندگانش، بویژه اعضای حزب سوسیالیست سفارش کرد که تا آن زمان باید شعارهای غیرواقعی انقلابی را به سود اهداف اصلاح طلبانه عینی کنار نهاد و با عناصر آزادیخواه طبقه اعیان پیوند ایجاد کرد. حزب سوسیالیست را سلیمان اسکندری، مساوات و قاسم خان صور مدیر مجله رادیکال صور اسرافیل و برادرزاده صور اسرافیل مشهور که در سال ۱۲۸۵ کشته شده بود، رهبری می‌کردند. حزب سوسیالیست برای جلوگیری از حمله روحانیون، محمدصادق طباطبایی پسر بسیار مورد احترام اما آزادیخواه مجتهد مشهوری را که از رهبران انقلاب مشروطه بود، به عضویت گروه پارلمانی خود درآورد. سوسیالیستها در هوای آن که از یک گروه پارلمانی، حزبی فراگیر پدید آرند، در تعدادی از شهرها بویژه تهران، رشت، قزوین، انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه شعبه‌هایی تأسیس کردند. گروهی از روشنفکران محل در رشت به رهبری معلمی به نام حسین جودت «انجمن فرهنگی» تشکیل دادند.^(۵۹) گروه مشابهی در قزوین، باز به رهبری یک معلم، «انجمن تربیتی» برپا کردند.^(۶۰) هر دو انجمن، نشریات ادبی انتشار دادند و به تشکیل کلاسهای سوادآموزی، تئاتر نوین، و سازمانهای زنان یاری رساندند. با این حال، حزب فعالیت خود را در تهران متمرکز کرد. نه تنها چهار روزنامه از جمله نشریه محبوب توفان را انتشار داد، بلکه همچنین جامعه مستأجران، اتحادیه کارکنان وزارت پست و تلگراف، و جامعه زنان میهن پرست را برپا کرد. مدیر توفان، محمد فرخی شاعر نامدار یزدی بود که قشقایها لبانش را واقعاً دوخته بودند.^(۶۱) ریاست انجمن نوان و طنخواه

را محترم اسکندری همسر سلیمان اسکندری و مدیر یکی از معدود مدارس دخترانه کشور به عهده داشت. این انجمن در راه قوانینی برای حمایت از زنان مبارزه کرد، کلاسهای سوادآموزی تشکیل داد، نشریه‌ای منتشر کرد، و نمایشهایی برای افزایش آگاهی عموم به صحنه آورد. ^(۶۲) به گفته وابسته نظامی انگلیس، حزب سوسیالیست در تهران نزدیک به ۲۵۰۰ نفر عضو گرفت که اغلبشان «اشخاص تحصیلکرده» بودند. ^(۶۳)

برنامه حزب سوسیالیست خواستار ایجاد جامعه‌ای برابر در آتیه ملی کردن ابزار تولید از جمله کشاورزی؛ طرحهای آبیاری برای کمک به کشاورزان؛ تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمنهای ایالتی با تأمین عدالت برای کلیه مردم بدون توجه به نژاد و ملیت؛ آزادی بیان، اندیشه، نشر و اجتماع، و حق راه انداختن اتحادیه و اعتصاب؛ انتخابات آزاد، عمومی، مخفی و مستقیم؛ آموزش اجباری همه کودکان در سن دبستان؛ استفاده از زبان مادری؛ در دبستانها؛ آموزش زنان؛ ممنوعیت کار کودکان؛ هشت ساعت کار روزانه؛ پرداخت حقوق برای روزهای جمعه؛ و طرحهای دولتی برای از بین بردن بیکاری در شهر و روستا بود. ^(۶۴)

حزب کمونیست با سوسیالیستها پیوند نزدیکی داشت. در واقع دو حزب چنان همکاری نزدیکی داشتند و کمونیتهای چنان زیادی عضو حزب سوسیالیست نیز بودند، که وابسته نظامی انگلیس همواره این دو سازمان را با هم اشتباه می‌گرفت. ^(۶۵) پس از برافتادن جمهوری شوروی سوسیالیستی در گیلان، حزب کمونیست سخت دگرگون شده و کانون فعالیتهاش را از شمال به نواحی داخلی، بخصوص تهران انتقال داده بود. این حزب، دیگر به جای ترغیب قیامهای ایالتی، دولت را تشویق به تقویت حکومت مرکزی می‌کرد. ^(۶۶) حزب کمونیست با ترک دعوت به قیام مسلحانه، و اقتباس برنامه حداقلی حیدرخان، می‌کوشید «بورژوازی را دموکراتیزه کند»، کشور را در برابر امپریالیسم انگلیس وحدت بخشد، سازمان حزبی را یکپارچه سازد، و اتحادیه‌های کارگری کارآمد در سراسر کشور به وجود آورد. ^(۶۷) در سال ۱۳۰۴ کمونیستها شعبه‌هایی در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه، و کانونهایی مخفی در بسیاری از شهرهای جنوب ایجاد کرده بودند. ^(۶۸) آنان به طور متناوب شش روزنامه انتشار می‌دادند: حقیقت در تهران؛ پیکار در رشت؛ نصیحت در قزوین؛ صدای شرق در مشهد؛ فریاد کارگران آذربایجان در تبریز؛ و بان‌نور (کارگر) به زبان ارمنی در تهران، در درون حزب بخش ویژه‌ای برای زنان، ارابه و جوانان — بخصوص محصلان دارالفنون — ایجاد کرده بودند. و مهتر از همه، به کمک سوسیالیستها شورای متحده اتحادیه‌های کارگران را تشکیل دادند. ^(۶۹)

شورای متحده در سال ۱۳۰۰ فقط با ۹ اتحادیه وابسته آغاز به کار کرد: اتحادیه‌های

کارگران چاپخانه، داروسازان، کفاشان، کارگران حمام، نانویان، کارگران ساختمانی، کارکنان بنده (شهرداری)، خیاطان، و کارگران نساجی تنها کارخانه جدید در تهران، در سه سال بعد، شورای متحده دزای بیش از ۸۰۰۰ عضو در سراسر ایران شد.^(۱۱) شورا مراسم روز اول ماه مه را برگزار کرد که در تهران ۲۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. شورای متحده، اتحادیه معلمان و نیز اتحادیه کارکنان پست و تلگراف را جذب کرد. این شورا اعتصابات در بین کارگران چاپخانه علیه سانسور مضبوطات، و در بین معلمان، کارکنان پست، کارگران نانویی و کارگران نساجی برای افزایش حقوق ترتیب داد. شورا علاوه بر این، به تشکیل یست و یک اتحادیه جدید در نواحی مختلف کشور کمک کرد. این تعداد شامل اتحادیه کارگران بارانداز انزلی، قالیبافان کرمان، کارگران نساجی اصفهان، کارگران تأسیسات نفتی جنوب غرب، معلمان، باربران، توتون‌سازان، برنجکویان رشت، معلمان، خیاطان، کفاشان، کارمندان، قالیبافان، قنادان و تنگرافچیهای مشهد و نیز آشپزها، مستخدمها، قالیبافان، درشکه‌چها، نجاران و توتون‌سازان تهران بود. بدین‌سان، جنبش اولیه کارگری نشان‌دهنده خصصت عقب‌مانده اقتصاد بود. از سی و دو اتحادیه موجود در سال ۱۳۰۴، فقط شش اتحادیه نماینده کارگران صنایع جدید بودند.

حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری این حزب، اعضای خود را عمدتاً از آذربایجانیها و ارومیه تأمین می‌کرد. مثلاً در تهران، بسیاری از کارگران چاپخانه، کارگران نساجی، توتون‌سازان، کارگران ساختمانی و کارگران حمام از مهاجران آذربایجان و بیاری از داروسازان، تلگرافچیها، کفاشان و قنادان از ارومیه بودند. در مشهد، تقریباً همه خیاطان، تلگرافچیها، قالیبافان و قنادان آذربایجانی بودند که از قیام ناموفق محمدنقی خان پیمان حمایت کرده بودند. جای توجه است که حزب کمونیست نتوانست به میان دهقانان راه یابد.^(۱۲) به گزارش یک کنسول انگلیس، حزب به رغم توفیق‌هایی در میان کارگران شهری، در میان توده‌های روستایی کاملاً ناکام ماند؛ زیرا ایشان مستگرن محلی را همچنان «آریایان طبیعی» خود می‌دانستند.^(۱۳)

اگرچه کمونیستها کوششی هماهنگ برای بنای پایگاهی کارگری در سراسر ایران به عمل آوردند، رهبری حزب همانند رهبری احزاب پیشین عدالت و سوسیال دموکرات، همچنان اغلب روشنفکر و غیرفارس بودند (بنگرید به جدول ۲). برای مثال، کریم نیک‌بین که پس از به قتل رسیدن حیدرخان، دیر اول حزب شد. روزنامه‌نگاری تحصیلکرده دانشگاه مسکو بود. او در سال ۱۲۷۲ در خانواده تاجری خرده‌پادر تبریز به دنیا آمد، در فقار بزرگ شد و برای تحصیل علم تجارت به مسکو رفت. نیک‌بین در بحبوحه انقلاب روسیه به بشویکها پیوست و

چون به ایران بازگشت، در گیلان جنگید و سپس رهبری سازمان حزب در تهران را به دست گرفت. حسین شرقی، جانشین نیک‌بین، در سال ۱۲۸۲ در آسیای مرکزی که پدر تبریزی‌اش در آنجا به حرفه خیاطی اشتغال داشت؛ به دنیا آمد. شرقی پس از تحصیل در مدارس ایرانی و روسی محلی، وارد دانشگاه زحمتکشان شرق در مکو شد که کادرهای حزبی برای آسیا و خاورمیانه تربیت می‌کرد. و بالأخره اردشیر اوانیان، رئیس سازمان جوانان حزب، از خانواده‌ای ارمنی در آذربایجان ایران بود اما در نزد خویشاوندان نزدیکش در رشت بزرگ شد. وی به دلیل مضیقه مالی مجبور شد مدرسه میون ارامنه در رشت را رها کند. اوانیان به داروسازی پرداخت، به نهضت جنگل پیوست، و به اتحاد شوروی گریخت و در آنجا در دانشگاه زحمتکشان شرق در مکو، زبانهای جدید - بخصوص فرانسه، آلمانی، انگلیسی و روسی - خواند.

رضاخان صعود به قدرت را با همدستی با حزب محافظه کار و اصلاح‌طلبان، در مجلس ملی چهارم آغاز کرد. این همدستی برای محافظه‌کاران در عمل امتیازاتی به بار آورد. رضاخان، اشرافی را که سید ضیا به زندان انداخته بود آزاد کرد؛ به انتخاب قیام‌السلطنه کمک کرد تا سید ضیا را از نخت‌وزیری عزل کند؛ منزلت والای سپه‌دار را در ایالات شمالی به او بازگرداند؛ از روحانیون شیعه که پس از قیامی ناموفق در برابر انگلیسیها از عراق گریخته بودند، استقبال کرد؛ و برای معلق ساختن سه روزنامه رادیکال - حقیقت، توفان و ستاره سرخ - از حکومت نظامی استفاده کرد. رضاخان همچنین در تدوین سیاست خارجی با محافظه‌کاران همراهی کرد. ضمن شتاب دادن به عزیمت نیروهای انگلیسی از ایران، با پیشنهاد امتیاز شمال به شرکت استاندارد اوپل نیویورک و نیز انتصاب دکتر آرتور میلو شاعل وزارت کشور به خزانه‌داری کل ایران، از ایالات متحده درخواست کمک کرد. در سال ۱۳۰۱ حدود دویست تن از تجار در نامه سرگشاده‌ای مراتب سپاسگزاری خود را از رضاخان اعلام داشتند: «چون در موقعی که پریشانی و خرابی مملکت اسلامی ایران به درجه قصوری رسیده و رشته امور گسیخته و آبروی مملکت بر خاک ریخته و از دوایر کشوری و لشکری جز اسمی نبوده... آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوای ایران... با یک حرکت رشیدانه و با یک جنبش شجاعانه بساط نالایقان را بر هم زده و زمام امور لشکری را در کف با کفایت خود گرفتند و با توجهات امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه در ظرف قلیل مدتی نظام ایران را که جز اسمی از آن باقی نمانده بود حیات نوین بخشیده با سرعت قابل توصیفی به سمت ترقی و تعالی سوق دادند و ثابت فرمودند ایرانی اسبق از دیگران است...» (۸۳)

جدول ۲ شخصیت‌های اصلی جنبش کمونیستی نخستین

نام	شغل	تحصیلات	محل تولد	تاریخ تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	فعالیت‌های
غفرزاده اسدالله	روزنامه‌نگار	دراالفنون	آذربایجان ایران	۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در گیلان
سلطان‌زاده احمد	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۸	طبقه متوسط شهری	ارمنی	مقتول در تصفیه‌های استالین
حیدر خان‌میر [عمو] اوغلو	مهندس	مدرسه مهندسی	آذربایجان ایران	۱۲۵۹	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در گیلان
پیشه‌پوری جعفر	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبری فرقه دموکرات آذربایجان
نیک‌بین کریم	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
شرفی حسین	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آسیای مرکزی	۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
لوانسیان اردشیر	داروساز	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۸۲	طبقه متوسط روستایی	ارمنی	از رهبران حزب توده
یوسف‌زاده آقابابا	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۵	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
آخوندزاده محمد	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۲	طبقه متوسط شهری	آذری	قصاصت در روسیه
دهقان محمد	نویسنده-مترجم	دبیرستان	کاشان	۲	طبقه متوسط شهری	فارس	کناره‌گیری از سیاست در ۱۳۰۷
جاوید سلام‌الله	پزشک	مدرسه طب	آذربایجان ایران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبری فرقه دموکرات آذربایجان
سرتیپ‌زاده علی	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۶	طبقه متوسط شهری	آذری	سیاستمدار ضدتودهای در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲
حجازی محمد	خروفچین	دبیرستان	تهران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	مقتول در زندان تهران در ۱۳۰۹
علیزاده ایراهیم	کارمند	فالفنون	آذربایجان ایران	۵	طبقه متوسط شهری	آذری	عضو حزب دموکرات آذربایجان

نمایندگان محافظه کار با ابقای رضاخان در وزارت جنگ، افزایش بودجه نظامی برای سرکوب شورشهای عشایری؛ و دادن اجازه جمع آوری عواید حکومتی از املاک دولتی و مالیات غیرمستقیم به او، به جبران پرداختند. آنان همچنین در بسیاری از نواحی عشایری حکومت نظامی برقرار کردند، هزینه اعزام سالیانه شصت افسر برای تحصیل در آکادمیهای نظامی فرانسه را تصویب کردند، و هنگامی که احمدشاه بر مقام سلطنتی خود به عنوان فرماندهی کل قوا اصرار ورزید، جانب رضاخان را گرفتند.

با این حال این همدستی، در واپسین روزهای مجلس ملی چهارم، وقتی رضاخان لایحه خدمت نظام وظیفه را تقدیم کرد، یکباره به سر آمد. لایحه مبنی بر آن بود که همه مردان باید دو سال تمام در نیروهای مسلح خدمت کنند. به نظر رضاخان خدمت وظیفه عمومی، ارتش حرفه‌ای را به صورت ارتش ملی حقیقی درمی آورد. به نظر بسیاری از ملاکان بزرگ، این امر اقتدار اربابان آنها را زایل می‌کرد و نیروی کار اصلی را از روستاها برمی‌گرفت. به نظر روحانیون بویژه مدرس دو سال آموزش دیدن در نهادهای غیر مذهبی زیر نظر افسران ضد روحانی، در اخلاق عمومی و دیانت مردم خلل ایجاد می‌کرد. همانطور که بعضی از مجتهدان در فتوای جداگانه‌ای اعلام داشتند، خدمت نظام به اصول تشیع و ارکان اسلام لطمه می‌زد.^(۷۴)

از این رو رضاخان با استفاده از مدت زمان بین مجالس چهارم و پنجم با آن دست از اصلاح طلبان غیر مذهبی که از سال ۱۲۸۵ پیشگام طرح خدمت وظیفه عمومی بودند، همدست شد. رضاخان با استفاده از ارتش برای دستکاری در انتخابات در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه عشایری توانست اکثریت مؤثری برای احزاب سوسیالیست و تجدد در مجلس جدید فراهم آورد. این اکثریت، بیدرنگ اصلاحات وسیعی را آغاز کرد. رضاخان را به نخست‌وزیری، فروغی از حزب تجدد را به وزارت امور خارجه و سلیمان اسکندری را به وزارت معارف برگزید. اکثریت مجلس، لایحه نظام وظیفه اجباری را تصویب کرد؛ بودجه دربار را قطع کرد؛ انقباض اشرافی چون الدوله، السلطنه، و الممالک را لغو کرد؛ و کلیه مردم را ملزم ساخت شناسنامه بگیرند و نام خانوادگی اختیار کنند. رضاخان برای خانواده خود نام ایرانی باستانی پهلوی را انتخاب کرد. این اکثریت، همچنین به مذاکره با شرکت استاندارد اوپل پایان داد؛ به چای، قند و شکر، و درآمد، مالیات بست تا هزینه طرح مورد نظر برای راه آهن سراسری را تأمین کند؛ مقیاس واحدی برای وزن و اندازه در کشور تعیین کرد؛ تقویم ایرانی جدیدی به جای تقویم اسلامی قرار داد؛^(۷۵) به پاس توفیق رضاخان در شکست دادن

* منظور، رسمیت بخشیدن به تقویم هجری شمسی به جای تقویم هجری قمری است - م.

شیخ خزعل، عنوان فرمانده کل قوا را که طبق قانون اساسی در صلاحیت شاه بود، به او اعطا کرد؛ و شگفت‌انگیزتر از همه، لایحه انقراض سلطنت دو هزار ساله را تقدیم کرد. روزنامه ایران‌شهر نظریات اکثریت پارلمانی را در سرمقاله‌ای با عنوان «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» چنین خلاصه کرد:

امروز اغلب ممالک اروپا و حتی روسیه بزرگ نیز جمهوری شده است... در این هیچ شک نیست که جمهوریت آخرین و بهترین شکل تکامل کرده انواع حکومتهاست که تا امروز در روی زمین تشکیل شده است... ما نیز از ته دل این جمهوریت را سلام خواهیم کرد و منت ایران را بدین نعمت بزرگ تبریک خواهیم گفت ولی نه از این راه که اعلام جمهوریت را به تنهایی مایه نجات و سعادت می‌دانیم بلکه از این رو که این جمهوریت مقدمه‌ای خواهد بود برای اصلاحات اساسی وسیله‌ای خواهد بود برای تهیه یک انقلابی حقیقی اجتماعی... دستگاه سلطنت و حوزه روحانیت ایران و به عبارت دیگر دربار شاه و درگاه شیخ ما، یگانه مسبب خرابی ایران و زبونی و گرسنگی ایرانی گردیده است و تا این دو مرکز اصلاح نشود از اعلان جمهوریت نیز، امید نجات نمی‌توان داشت... (۷۶)

نمایندگان محافظه کار در برابر چنین حمله‌ای و با مشاهده انقراض سلطنت پیش از برچیده شدن خلافت در ترکیه معاصر، مسأله را علنی کردند. همگام با اظهار این مطلب از سوی مدرس، که حمله به سلطنت حمله به شرع مقدس است، اولیای اصناف، اعتصابی همگانی در بازار تهران و یک راه‌پیمایی عمومی از مسجد جامع به سوی ساختمان مجلس ترتیب دادند. شعار اصلی اعتراض‌کنندگان این بود: «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم» (۷۷) در این حال، احزاب تجدد و سوسیالیست به همپستی شورای متحده، در طرف دیگر ساختمان مجلس تظاهراتی متقابل راه انداختند. شاهدان مخالف مدعی شدند که جمع جمهوریبخواه بیش از یکصد نفر را به خود جلب نکرد و همه شرکت‌کنندگان آن کارمندان، تلگرافچیها، و کارگران پستخانه بودند که یک روز تعطیلی با حقوق به آنها داده شده بود. (۷۸)

رضاخان با مشاهده عدم تعادل بین دو تظاهرات و خطر ناآرامی عمومی، بیدرنگ سازش کرد. پس از گفتگوهایی پشت درهای بسته، رضاخان از اکثریت خواست که لایحه را پس بگیرد، حدود دو‌یست نفر تظاهرکننده زندانی را آزاد کرد، و اعلام داشت که برای زیارت به قم می‌رود. اقلیت مجلس در همان حال قول داد مسأله احمدشاه و سلسله قاجار را مطرح نکند. الزامات این سازش بزودی روشن شد. از یک سو رضاخان علناً قبول کرد که ایدئولوژی جمهوری، اغتشاش اجتماعی را باعث شده است؛ «نه تن فعالان کمونیست را که همگی از منی

بودند، دستگیر کرد، و اعلام داشت که «انهاد سلطنت مشروطه، بهترین دژ در برابر بلشویسم است». از سوی دیگر نمایندگان محافظه کار این شایعه را رواج دادند که دربار قاجار به طور محرمانه با شیخ خزعل بر ضد حکومت مرکزی گفتگو می کرده است. روحانیون عکسی از احمدشاه را در پاریس با کلاه حصیری در کنار زنان فرانسوی متشر کردند و اولیای اصناف در تبریز به ترغیب فرمانده ارتش تظاهراتی در بازار ترتیب دادند و با مخابره تنگراسی به تهران تهدید کردند که آذربایجان از ایران جدا می شود؛ مگر آن که مجلس رضا پهلوی را جایگزین احمدشاه سازد. (۱۷۹)

این همدستی جدید بین رضاخان و نمایندگان محافظه کار در پاییز ۱۳۰۴ به اوج خود رسید. حزب تجدد، به پشتیبانی تقریباً همه نمایندگان حزب اصلاح طلبان، لایحه انقراض قاجاریه و تفویض کشور به رضا پهلوی تا گشایش مجلس مؤسسان را تقدیم مجلس شورا کرد. هشتاد نماینده به این پیشنهاد رأی موافق، سی نفر رأی ممتنع، و پنج نفر رأی مخالف دادند. سخنگوی اصلی مخالفت با لایحه، دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه سابق): اشرافزاده‌ای تحصیلکرده اروپا بود که اخیراً در مقام وزیر عدلیه، مالیه و امور خارجه و نیز والی فارس و آذربایجان خدمت کرده بود. مصدق در سخنرانی مفصلی اظهار داشت که رضا پهلوی نخست وزیر و فرمانده نظامی ممتازی است اما هرگونه سمت جدیدی او را به صورت تهدیدی برای مشروطه نوپا درمی آورد. (۱۸۰) به محض اینکه نمایندگان لایحه را از تصویب گذرانند، رضاخان فروش مشروبات الکلی را ممنوع ساخت، قیمت نان را کاهش داد، قمار را غیرقانونی کرد، به زنان سفارش کرد که «شرافت ملی» را حفظ کنند، و قول داد که موازین اخلاقی را ترویج دهد، وی همچنین اعلام کرد که دو هدف زندگیش تأمین آرامش مردم و اجرای قوانین شرع مقدس است. (۱۸۱) یک روز پس از تصویب لایحه، ولیعهد تهران را ترک گفت تا در پاریس به احمدشاه بپیوندد. وزیر مختار انگلیس نوشت که «کوچکترین اثری از تأسف برای انقراض سلسله قاجار ندیده است». (۱۸۲)

رضاخان با تصدی وزارتخانه‌های جنگ و داخله، مجلس مؤسسان را از هوادارانش از حزب تجدد و اصلاح طلبان پُر کرد. جای تعجب نیست که اکثریت بزرگ مجلس مؤسسان رأی به تفویض سلطنت به خاندان پهلوی داد. از ۲۶۰ نماینده، فقط سلیمان اسکندری و دو سوسیالیست دیگر رأی ممتنع دادند. اسکندری اظهار داشت که هرچند حزیش مشتاقانه حامی اصلاحاتی است که به دست رضاخان انجام گرفته، ولی اصول سوسیالیستی - جمهوریخواهی این حزب مانع از تأیید تشکیل یک سلطنت جدید است. (۱۸۳) وزیر مختار انگلیس خاطر نشان کرد که چپها از رضاخان سرخورده بودند اما رستها به این توهم رسیده بودند که رضاخان

اکنون به چرخهای ارابه آنان بسته است. او می‌افزاید که برعکس، رضاخان راستها را به چرخهای ارابه آنان بسته بود. (۸۴)

سلطنت رضاشاه (۱۳۰۵-۱۳۲۰)

سلطنت رضاشاه، شاهد ایجاد «نظم نوین» بود. او پس از تاجگذاری در سال ۱۳۰۵ با بنا کردن و تقویت تکیه‌گاه خویش بر سه رکن ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و حمایت دربار، به تثبیت قدرت خود پرداخت. برای نخستین بار پس از عصر صفوی دولت توانست با ابزارهای گسترده مدیریت، نظم و سنطه، جامعه را اداره کند و رضاشاه نیز با تثبیت قدرتش قادر بود برنامه بلندپروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز نماید. او توفیق یافت که بسیاری از نوآوری‌هایی را که اصلاح‌طلبانی چون شاهزاده عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار، منکم‌خان و دموکرات‌های انقلاب مشروطه پیشنهاد کرده بودند و سرانجامی نیافته بود، به انجام رساند. رضاشاه تا سال ۱۳۲۰ «نظم نوینی» برقرار کرده بود و تنها مهاجم انگلستان و شوروی به کشور بود که راه را برای کناره‌گیری اجباری او هموار ساخت.

رضاشاه، ارتش نوین را رکن اصلی نظم نوین خود قرار داد. با بیش از پنج برابر افزایش بودجه سالانه دفاعی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، امکان سربازگیری از مردم کشور به واسطه قانون نظام وظیفه - نخست از روستاها، سپس از شهرها و سرانجام از عشایر - نیروهای مسلح از پنج لشکر با ۴۰۰۰۰ نفر به هجده لشکر با ۱۲۷۰۰۰ نفر رسید. (۸۵) نیروی هوایی کوچک و هنگ مکانیزه‌ای با ۱۰۰ تانک و چند ناوچه در خلیج فارس نیز بدان ضمیمه شد. علاوه بر این، رضاشاه نخبگان نظامی را به طور منظم با رژیم خود پیوند داد. او در همه مراسم عمومی لباس نظامی به تن کرد، سطح زندگی افسران ارتش را بالاتر از سایر حقوق‌بگیران قرار داد، اراضی دولتی را با قیمت ارزان به آنها فروخت، برایشان باشگاهی تماشایی در تهران ساخت، و فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشکده افسری را به سن سیر فرانسه فرستاد. رضاشاه همردیفان وفادار خود را در لشکر قدیم فزاق به فرماندهی لشکرها ارتش نوین ارتقا داد، با کوچکترین نافرمانی سخت برخورد کرد، و سلسله مراتب فرماندهی کارآمدی از دفتر نظامی خود در دربار سلطنتی از طریق رؤسای ستاد تا فرماندهان ارتش ترتیب داد. و بالأخره پسرانش، بویژه ولیعهد خود محمدرضا را نخست و پیش از هر چیز افسرانی فعال در نیروهای مسلح بار آورد. رضاشاه، ولیعهد خود را بیشتر در مؤسسات نظامی به تحصیل واداشت - به استثنای مدتی کوتاه در مدرسه لاروزی در سویس - و در سال ۱۳۱۹ او را بازرسی ویژه نیروهای مسلح قرار داد.

رضاشاه همچنین با بوروکراسی مدرن دولتی نظم نوین را تقویت کرد. بتدریج مجموعه غیررسمی مستوفیان قدیم، میرزاهای موروثی و وزیران مرکز نشین فاقد اداره در استانها را به صورت ۹۰۰۰۰ کارمند تمام وقت دولتی در ده وزارتخانه کشور، امور خارجه، دادگستری، دارایی، فرهنگ، بازرگانی، پست و تلگراف، کشاورزی، راه، و صنایع درآورد.^(۸۶) وزارت کشور که شهربانی، امور اجرایی داخلی، خدمات بهداشتی، انتخابات، و نظام وظیفه را زیر نظر داشت، بکسر بازسازی شد. تقسیمات قدیم مناطق بزرگ (ایالات) و مناطق کوچک (شمار ولایات) از بین رفت و به جای آن کشور به یازده استان، چهل و نه شهرستان و بخشها و دهستانهای متعدد تقسیم شد. اداره استان به استاندار، شهرستان به فرماندار، بخش به بخشدار و بعضی دهستانها به انجمنهای رسمی که وزارت کشور منصوب می کرد، سپرده شد. برای اولین بار در عصر جدید، دولت می توانست از پایتخت به استانها و شهرستانها و بخشها و حتی روستاهای بزرگ دسترسی داشته باشد.

حمایت دربار به عنوان رکن سوم نظم نوین عمل می کرد. رضاشاه، پسریک خرده مالک، و سرهنگ سابق که با حقوق محدودی در سال ۱۲۹۹ سر می کرد، در طول سلطتش چنان ثروتی اندوخت که توانگرترین فرد ایران شد. زندگینامه ای جانبدارانه که اخیراً در غرب انتشار یافت، اقرار می کند که رضاشاه به هنگام کناره گیری، حسابی بانکی با ۳۰۰۰۰۰۰۰ پوند نقدینه و املاکی بالغ بر ۳۰۰۰۰۰۰۰ هکتار برای وارث خود به جا گذاشت.^(۸۷) این املاک که در استان حاصلخیز مازندران قرار داشت، بخشی با مصادره مستقیم، بخشی با فروش اجباری، و بخشی با ادعای مشکوک خالصه جات سلطتی که در قرن گذشته متروک شده بود، حاصل آمد. بنا به گزارش سفارت انگلیس، شاه با «علاقه ناپاک» خود به مال و دارایی، املاک آن زمیندار بزرگ را به دلیل توطئه بر ضد دولت از چنگش درمی آورد، دهات این یکی را به علت بی توجهی به منابع ملی مصادره می کرد، و با منحرف ساختن مسیر آب تعدادی از روستاییان را بخاک سیاه می نشاند.^(۸۸) این دارایی، هزینه بنای هتلها، کازینوها، کاخها، شرکتهای سازمانهای خیریه و بنیادهای سلطتی را تأمین و مناصب، مواجب، مسترپها و مقرریهای درباری را هنگفت تر می کرد. بدین ترتیب دربار به صورت مجتمع بلکی-نظامی ثروتمندی درآمد که برای خادمان سلسله پهلوی مقامها، پادشاهها، و آتی پر سودی عرضه می کرد.

رضاشاه مجهز به ارتش، بوروکراسی و حمایت دربار، می توانست سیطره مطلق بر نظام سیاسی اعمال کند. در بیست سال پیش از آن، از مجلس ملی اول تا پنجم، سیاستمداران مستقل در شهرها فعالیت می کردند و در روستاها اربابان رعایای خود را به پای صندوق رأی

می‌راندند. اما در شانزده سائ بعد، از مجلس ملی ششم تا سیزدهم، نتیجه هر انتخابات و به این ترتیب ترکیب هر مجلس را شاه تعیین می‌کرد. روال کار او این بود که به کمک رئیس شهربانی فهرستی از کاندیداهای نمایندگی مجلس را تهیه و به وزیر کشور ابلاغ کند. وزیر کشور همین نامها را به استانداران استانها ارسال می‌کرد. استاندار نیز فهرست را به انجمنهای نظارت بر انتخابات که پُر از کارمندان وزارت کشور بود و به کار رأی‌گیری نظارت می‌کرد، تحویل می‌داد. مجلس، دیگر نهادی بی‌محتوا بود و به صورت لُغافی تزئینی برای پوشاندن صراحت حاکمیت نظامی درآمده بود. همان طور که یکی از نخست‌وزیران رضاشاه سالها بعد اقرار کرد: «چون شاه اصرار داشت که همه اقدامات اجرایی به تصویب قوه مقننه برسد، مجلس وظیفه تشریفاتی خود را حفظ کرد»^(۸۹) نمایندگان مجلس وظایف خود را چنان خوب انجام می‌دادند که شاه لازم ندید سنا را که مدتها فراموش شده بود، تشکیل دهد یا به اصلاح قانون اساسی پردازد. وزیر مختار انگلیس در همان سال ۱۳۰۵ گزارش داد که «مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت. نمایندگان آزاد نیستند، همچنانکه انتخابات مجلس آزاد نیست. وقتی شاه بخواهد چیزی تصویب شود، تصویب می‌شود. اگر مخالف باشد، رد می‌شود و اگر بی‌نظر باشد، مذاکراتی مفصل و بی‌هدف صورت می‌گیرد»^(۹۰)

حاز که مجلس به مهوری لاشیکی تنزل یافته بود، شاه می‌توانست وزیران کابینه را دستچین کند. با آن که شاهان گذشته فقط پس از مشاوره‌های مفصل با سیاستمداران طراز اول کابینه را تشکیل می‌دادند، رضاشاه این روتنه جدید را باب کرد که اوز نخست‌وزیر و همه وزرایش را تعیین می‌کرد و سپس به مجلس می‌فرستاد تا رأی اعتماد لازم اما معمول را بگیرند. همه کابینه‌های این دوره از تصویب مجلس گذشتند و همه سرکار ماندند تا وقتی که نه اعتماد مجلس بلکه اعتماد شاه از آنان سلب شود.

رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب کرد و باز مهمتر از آن، احزاب سیاسی را از بین برد. به محض آن که مدرس و همکاران روحانی‌اش کرسیهایشان را در مجلس از دست دادند، حزب اصلاح‌طلبان تعطیل شد. حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست‌جای خود را به حزب ایران نو و بعد حزب ترقی — سازمانی به تقلید از حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوریخواه مصطفی کمال [آتانورک] — داد. اما حتی همین حزب ترقی نیز بزودی به تصور این که «نیات خطرناک جمهوریخواهانه» در سر دارد، برچیده شد.^(۹۱) همین‌طور حزب سوسیالیست باکناره‌گیری اجباری سلیمان اسکندری منحل و دفاتر آن به دست اوباش سازمان یافته به آتش کشیده شد. برای مثال در انزلی پلیس گروهی مذهبی را ترغیب کرد که به

تأثیری سوسیالیستی به این بهانه که در اجرایی از تارتوف مولیر بازیگر زنی به صحنه رفته است، حمله کند و در تهران، پلیس ناظر بود که گروهی متعصب، انجمن نسوان و ضحوا را سنگباران کرد و نشریات انجمن را آتش زد.

اما این حزب کمونیست بود که از سرکوب پلیسی سخت نظمه دید. کنگره دوم حزب کمونیست ایران که در اواخر سال ۱۳۰۵ در اورمیه برپا شده بود، چرخش تنیدی به سوی چپ افراطی آغاز کرد که ده ماه بعد کنگره ششم بین‌المللی سوم در مسکو آن را کامل می‌کرد. کنگره، کودتای ۱۲۹۹ را توطئه انگلیس نامید و رضاشاه را آلت دست امپریالیسم دانست، او را با چیان‌کایچک که تازه کمونیستهای چین را در شانگهای قتل‌عام کرده بود، مقایسه کرد و خواستار انقلاب «دهقانان، کارگران و سرمایه‌داران ملی» بر ضد رژیم پهلوی متشکل از «ثو دالها، نیمه استعمارگران و سرمایه‌داران کمپرادوره» شد.^(۹۲) کنگره، با زدن برچسب «خرده بورژوا» به اصلاح‌طلبان مدعی شد که سوسیالیستها مرده و دفن شده‌اند و خواهان تشکیل جمهوری فدرال برای حمایت از «ملتهای» ایران — از جمله عربها، ترکها، ترکمنها و کردها — شد. کنگره همچنین سلطان‌زاده را که قبلاً به عنوان ماورای چپ کنار زده شده بود، به عضویت کمیته مرکزی درآورد و دو تن از رهبران را که همچنان رضاشاه را نماینده بورژوازی ملی می‌دانستند که با وثو دالهای داخلی و امپریالیستهای خارجی در نبرد است، از حزب اخراج کرد.

حکومت، متقابلاً همه اتحادیه‌های کارگری بویژه شورای متحده، را ممنوع ساخت و در سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱، ۱۵۰ نفر از فعالان جنبش کارگری را دستگیر کرد. در آبادان ۴۰ نفر، در مشهد ۳۰ نفر، در اصفهان ۱۰ نفر، در تبریز ۲۰ نفر، در تهران ۳۲ نفر، و از انجمن تربیتی قزوین ۲۴ نفر گرفتار شدند. بسیاری از این افراد به شهرهایی دور از محل زندگی خود تبعید شدند. علاوه بر این، ۵ تن از فعالان حزبی در نتیجه بدرفتاری در زندان مردند و بقیه از جمله پیشه‌وری و اوئسیان تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. در واقع تنها رهبران حزب که از حبس جان به در بردند، آنهایی بودند که از پیش به اتحاد شوروی تبعید شده بودند. اما بسیاری از آنان مثل سلطان‌زاده، نیک‌بین و شرقی در دوره تصفیه‌های استالین از بین رفتند.^(۹۳) به این ترتیب استالین به طور غیرمستقیم به رضاشاه کمک کرد تا حزب کمونیست ایران را مضمحل کند.

رضاشاه با کسب قدرت بلامنازع، اصلاحاتی اجتماعی را آغاز کرد. با آن که رضاشاه هرگز طرح قاعده‌مندی برای نوسازی یا مدرنیزاسیون کشور ارائه نداد، مگر عمده‌ای نوشت، سخنرانیهای مهمی ایراد نکرد، و وصیتی از خود به جا نهد — اما اصلاحاتی انجام داد که

هرچند قاعده‌مند نبود، ولی نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود که از یکسو رها از نفوذ روحانیون، دسیهٔ بیگانگان، شورش عشایر، و اختلافات قومی، و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد و شاغل در خارج از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانکهای سرمایه‌گذار، و فروشگاههای زنجیره‌ای باشد. هدف بلندمدت او بازسازی ایران طبق تصویر غرب - یا به هر حال تصویر او از غرب - بود. وسیلهٔ وی برای نیل به این هدف نهایی، مذهب‌زدایی یا دنیانگری، برانداختن قبیله‌گرایی، ناسیونالیسم، توسعهٔ آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود.

جنگ مذهب‌زدایانه در جبهه‌های زیادی جریان داشت. وظیفهٔ دشوار بازسازی کامل وزارت دادگستری به داور، قانوندان تحصیلکردهٔ سویس محول شد. او حقوقدانان دارای تحصیلات جدید را جانشین قضاتی کرد که تعلیمات سنتی داشتند؛ متون اصلاح‌شدهٔ قانون مدنی فرانسه و قانون جزایی ایتالیا را، حتی با آن که در مواردی با احکام قرآن تضاد داشتند، تهیه کرد؛ و مقررات شرعی را مدون ساخت تا به حل و فصل مسائل شخصی چون ازدواج، طلاق، و نگهداری اطفال پردازد. داور همچنین امتیاز پرسود ثبت اسناد رسمی را از روحانیون گرفت و به دفاتر و محاضر غیر مذهبی سپرد؛ سلسله‌مراتبی از دادگاههای کشوری به شکل دادگاه شهرستان، دادگاه منطقه‌ای، دادگاه استان، و دیوان عالی کشور ایجاد کرد و بنیادی تر از همه، اختیار تصمیم‌گیری در این خصوص را که کدام موارد باید در محاکم شرع و کدام در دادگاههای مدنی رسیدگی شود، به حقوقدانان جدید تفویض کرد. در این میان رضاشاه از حضور روحانیون در مجلس ملی بشدت کاست؛ تعداد آنان از بیست و چهار نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم کاهش یافت.^(۹۲) وی رسم دیرین بست‌نشینی در اماکن مقدس را کنار گذاشت؛ تظاهرات عمومی در عید قربان و مراسم زنجیرزنی و قمه‌زنی در ماه محرم را ممنوع و شبه‌خوانی و تعزیه‌داری در سوگ شهادت امام حسین (ع) را محدود کرد. علاوه بر این درهای مساجد بزرگ اصفهان را به روی گردشگران خارجی گشود؛ صدور روایید برای متقاضیان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا را متوقف کرد؛ دستور داد حرمت شرعی کالبدشکافی را در دانشکده پزشکی نادیده بگیرند، مجسمه‌های خود را در میادین اصلی شهرها برپا کرد؛ و نمایان‌تر از همه، در سال ۱۳۱۸ فرمان تصرف کلیهٔ موقوفات مذهبی را صادر کرد. در نتیجه، روحانیون نفوذ خود را نه تنها در سیاست بلکه در امور حقوقی، اجتماعی و اقتصادی از دست دادند. وزیر مختار انگلیس نگرانی شدید خود را از پیامدهای این اصلاحات غیر مذهبی اظهار داشت: «شاه با از بین بردن قدرت روحانیون این اندرز ناپلئون را فراموش کرده است که غرض اصلی مذهب این است که نگذارد فقیر غنی

را بکشند. حالا چیزی که جایگزین مذهب شود وجود ندارد مگر ناسیونالیسمی تصنعی که با خود شاه از بین خواهد رفت و پشت سر خود هرج و مرج به جا خواهد گذاشت. (۹۵)

خط مشی در خصوص قبایل، ادامه عملیات نظامی پیشین بود. رضاشاه که قبایل بزرگ را شکست داده بود، با گسترش دادن پاسگاههای نظامی در مناطق آنان خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آنها، تحریک اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به اروستاهاى نمونه، خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود. در نظر رضاشاه، همچنان که در نظر بسیاری از شهرنشینان خاورمیانه، قبیله‌ها وحشیانی ناخوشایند، غیرمولد، سرکش و بیسوادند که در طبیعت بدوی همچنان باقی مانده‌اند.

سیاست عشایری رضاشاه از نحوه رفتار او با ایل بختیاری نمایان است. حکومت مرکزی در طول سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۶ که ارتش به کمک ایل بختیاری برای جنگ با عربها، لرها، بلوچها و قشایها نیاز داشت وزارت جنگ و حکومت خراسان را به جعفر قلی خان سردار اسعد از اعضای مهم خاندان ایلخانی و پسر سردار اسعد مشهور انقلاب مشروطه واگذار کرد. حکومت همچنین مقام ایل بیگی را برای امیر جنگ، برادر کوچکتر سردار اسعد، و مقام ایلخانی را برای سردار محتشم، سرکرده خاندان حاجی ایلخانی مورد تأیید قرار داد. طی سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۸ وقتی که ارتش دیگر نیازی به افراد بختیاری نداشت، رضاشاه رو در روی یاران پیشین خود ایستاد. بدقت کینه‌های نهفته بین دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی و نیز بین دو شاخه هفت لنگ و چهار لنگ را برانگیخت. بار مالیات را بر دوش هفت لنگ نهاد، مراتع را دوباره به ثبت رساند، و قلمرو جدیدی را با ایلخان مربوطه برای چهار لنگ پدید آورد. در نتیجه، چون هفت لنگ در ۱۳۰۸ شورش کرد، چهار لنگ به حمایت از حکومت مرکزی پرداخت. پس از شورش، رضاشاه هفت لنگ را خلع سلاح کرد؛ بعضی از آنها را اسکان داد، سرکرده‌هایشان را به فروش اراضی به تجار محلی واداشت، سهم نفت آنان را مصادره کرد، و هفده نفر از جوانین شان از جمله سردار اسعد، امیر جنگ و سردار محتشم را به زندان انداخت. رضاشاه چون از کار هفت لنگ فارغ شد، آنگاه در برابر چهار لنگ ایستاد. آنها را نیز خلع سلاح کرد و تحت نظر ارتش قرار داد. منطقه بختیار در استانهای مجاور محور شد و مناصب ایلخانی و ایل بیگی در سال ۱۳۱۰ با الغای عام همه القاب قبیله‌ای از بین رفت. با این حال، سازمانهای ایلی در سطوح پایین‌تر دست نخورده ماند؛ زیرا همان طور که کنسول انگلیس در اصفهان اشاره می‌کند، خلأ سازمانی در سطح محلی خطر بروز درادیکالیسم مخاطره‌آمیزه را به همراه داشت:

خوانین حاکم بختیاری که زندگی ایلی را حدود سی تا چهل سال پیش ترک کردند، علائق و مسؤولیتهایی جدا از قبایل خود یافته‌اند. در این بین، عشایر همچنان در بافت ناستوار کنفدراسیون قبیله‌ای به سرکردگی خانهای محلی روزگار می‌گذرانند. آنان هنوز سهم اربابی می‌دهند، در شوراهای قبیله‌ای برای حل و فصل امور شرکت می‌کنند، و هنوز به طور مستقیم با حکومت سروکاری ندارند... معدودی از خانهای زمیندار با رعایای کشاورز خود مشکلاتی داشته‌اند. آنها شورش کرده‌اند و مدعی‌اند که زمین و آب مال خداست و کار آنان روی زمین به خودشان تعلق دارد. در یک روستا، کمیته‌ای متشکل از رعایای سابق که خان منحل‌اش کرده بود، پس از دیدار از تهران و اصفهان برنامه‌ای ارائه داد که قحویبی کاملاً بلشویکی داشت. آنان در میان روستاییان مفاهیم جدیدی چون آزادی و برابری را تبلیغ می‌کنند. بنابراین، حکومت به ارتش اجازه داده است که برای واداشتن روستاییان به پرداخت حقوق خانها، در صورت لزوم به زور متوسل شود. حکومت همچنین اقداماتی برای سرکوب این تمایلات بلشویکی در صورت گسترش آن، انجام می‌دهد؛ علی‌الخصوص که افراد زیادی از ایل بختیاری در مناطق نفتی کار می‌کنند. (۹۶)

سیاستی که در برابر عشایر اتخاذ شد، با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیرانمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. سواد فارسی با توسعه مدارس دولتی، بوروکراسی دولتی، دانشگاههای مدنی، و ارتباطات جمعی، توسط حکومت افزایش یافت. برعکس، آموزش زبانهای غیر فارسی - بویژه آذری، عربی و ارمنی - با تعطیل معدود مدارس و نشریات چاپی اقلیتها کاهش یافت. اگرچه فرهنگستان ایران ناگزیر در وظیفه خود در دپالایش زبان از کلیه واژه‌های بیگانه توفیق نیافت - واژه‌های عربی و ترکی نزدیک به ۴۰٪ فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد - توانست بسیاری واژه‌های فارسی بسازد. مثلاً در ارتش، اصطلاحات جدید جایگزین عناوین قدیم عربی و ترکی شد و کلمه روششکر واژه عربی منورالفکر را منسوخ کرد.

همین طور، در سال ۱۳۰۷ مجلس لباس قدیم اقوام ایرانی را غیرقانونی و همه مردان را به استثنای روحانیون ثبت نام شده، مجبور به پوشیدن لباس غربی و گذاشتن کلاه پهلوی کرد. هشت سال بعد این کلاه جای خود را به کلاه نهد در اروپایی، کلاه شاپوی «بین‌المللی» داد. رضاشاه این کلاه را نه فقط برای زدودن هویتهای قومی، بلکه همچنین برای دختانت در آیین نماز در اسلام که لازمه‌اش بر خاک نهادن پیشانی است، برگزید. رژیم همچنین برای تضعیف امتیازات اجتماعی، بقیه عناوین افتخاری مانند میرزا، خان، بیگ، امیر، شیخ و سردار را منو

کرد. «انجمن پرورش افکار» را به سرمنش از ماشینهای تبلیغاتی ایتالیایی فاشیت و آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی به مردم از طریق مجله، جزوه، روزنامه، کتاب درسی و برنامه‌های رادیویی؛ تشکیل داد. در سازمان اداری شهرها به نحوی تجدیدنظر کرد که کلانتر، کدخدایان و سایر نشانه‌های نظام محلات قدیم از میان رفت. علاوه بر این نام بسیاری از شهرها را تغییر داد مثلاً عربستان به خوزستان، انزلی به پهنوی، لرستان به کرمانشاه، کردستان به آذربایجان غربی، اورمیه به رضائیه، استرآباد به گرگان، علی‌آباد به شاهی، سلطانیه به اراک، و محمدره به خرمشهر تغییر یافت. از این گذشته، شاه در سال ۱۳۱۳ به ترغیب سفارت خود در برلین فرمان داد که از این پس نام «ایران» جایگزین «پارس» (Persia) شود. بخشنامه دولتی توضیح می‌داد که نام پیشین یادآور انحطاط دوران قاجار بود و فقط به استان فارس اشاره داشت؛ در حالی که نام فعلی یادآور شکوه و عظمت باستان است و به زادگاه نژاد آریایی دلالت دارد. (۹۵)

مبارزه با نفوذ خارجی نیز بشدت جریان داشت. رضاشاه: کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) قرن سیزدهم را که اروپاییان را خارج از حوزه قضایی کشور قرار می‌داد؛ ملغی ساخت. میلپو را از سمت خزانه‌داری کل عزل کرد و گفت «در این کشور دو شاه ممکن نیست و شاه منم.» (۹۶) امتیاز چاپ اسکناس را از بانک شاهی که در مالکیت انگلیس بود، به بانک ملی ایران که جدیداً تأسیس کرده بود، انتقال داد. همچنین اداره شبکه تلگراف را از کمپانی تلگراف هند و اروپا و اخذ حقوق گمرکی را از مأموران باقیمانده بلژیکی بازپس گرفت. علاوه بر این، اداره مدارس، مالکیت زمین، یا سفر به شهرستانها بدون اجازه شهربانی را برای بیگانگان؛ بویژه میسیونرها، ممنوع ساخت. با این حال، او در یک زمینه مهم، یعنی کاستن از نفوذ شدید شرکت نفت ایران و انگلیس موفق نیافت. اگرچه وی در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) ناگهان امتیاز نامطلوب داری را لغو کرد، یک سال بعد عقب نشست و برای جلوگیری از مصادره دارایی‌های خارجی ایران، قراردادی همانقدر نامطلوب را امضا کرد. (۹۷) طبق قرارداد جدید، شرکت نفت می‌بایست بیش از یک میلیون کیلومتر مربع زمین را (غالباً زمینهایی که مورد نیاز نبود) مسترد می‌داشت؛ ایرانیها را برای سمتهای اداری داری مسئولیت تربیت می‌کرد، و سهم ایران از سود سالانه را از ۱۶٪ به مقدار ناچیز ۲۰٪ افزایش می‌داد. در مقابل، ایران بایستی امتیاز بهره‌برداری را سی و دو سال دیگر، از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۳ (۱۳۴۰ تا ۱۳۷۲) تمدید می‌کرد. قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) به روابط ایران و انگلیس تا دو دهه بعد سخت آسیب زد.

حرکت برای ترفیع موقعیت زنان در سال ۱۳۱۳ بلافاصله پس از دیدار رضاشاه از ترکیه

که مصطفی کمال در آنجا به مبارزه‌های مشابه مشغول بود، آغاز شد. مؤسسات آموزش بویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی مرد و زن گشودند. اما کن عمومی چون سینماها، کافه‌ها و هتلها در صورتی که تبعیضی در خصوص زنان قائل می‌شدند، باید جراثمی سنگین می‌پرداختند. سازمانهای فرهنگی که اغلب جایگزین انجمن نسوان وطنخواه حزب سوسیالیست بودند، دوباره به کار افتادند. مهتر از همه این که، رضاشاه حجاب بویژه چادرستی را که از فرق سر تا نوک پا را می‌پوشاند، ممنوع کرد. پس از سال ۱۳۱۴ مقامات عابریته با خطر برکناری روبرو بودند مگر آن که زنان خود را بدون حجاب به جشنهای اداری می‌بردند و کارمندان رده پایینی مثل رفتگرها جریمه می‌شدند مگر آن که زنان آنها بی حجاب از خیابانهای اصلی رژه می‌رفتند. جای تعجب نیست که بسیاری این را نه آزادی زنان که سرکوب پلیسی دانستند. در هر صورت، قانون همچنان مردها را در چندین مورد مهم برتر می‌شمرد. مردان از حق اسلامی تعدد زوجات تا چهار همسر در آن واحد و حق طلاق برخوردار بودند. آنان هنوز سرپرست قانونی خانواده شناخته می‌شدند و حق ارث مطلوب تری داشتند. علاوه بر این، زنان همچنان از حق رأی دادن و انتخاب شدن در انتخابات عمومی محروم بودند.

اصلاحات آموزشی، مؤثرترین اصلاحات مدنی آن زمان بود. بین سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۲۰ ظرفیت آموزشی به طور عینی تا دوازده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴ کودکانی که در مدارس ابتدایی جدید با مدیریت دولتی، شبانه‌روزیهای خصوصی، انجمنهای مذهبی یا میونریهای مذهبی ثبت نام کرده بودند، بیش از ۵۵۹۶۰ نفر نبود.^(۱۰۱) در سال ۱۳۲۰ بیش از ۲۸۷۲۴۵ کودک در ۲۳۳۶ مدرسه ابتدایی جدید که تقریباً همگی تحت پوشش وزارت فرهنگ بود، درس می‌خواندند. در این بین، ثبت نام در مکتبخانه‌های سستی افزایشی خفیف از ۲۸۹۴۹ نفر به ۳۷۲۸۶ داشت. در سال ۱۳۰۴، ۱۴۴۸۸ نفر در ۷۴ دبیرستان جدید تحصیل می‌کردند که ۱۶ واحد آن میونری بود. در سال ۱۳۲۰، ۲۸۱۹۴ نفر در ۱۱۰ دبیرستان خصوصی [ملی] و ۲۴۱ دبیرستان دولتی با سرمشق از نظام لیسه فرانسوی تحصیل می‌کردند. در همین دوره تعداد محصلان الهیات [طلاب] در مدارس سستی بشدت کاهش یافت و از ۵۹۸۴ به ۸۷۵ نفر رسید.

تحصیلات عالی نیز ترقی کرد. در سال ۱۳۰۴ کمتر از ۶۰۰ دانشجو در شش مؤسسه تحصیلات عالی جدید: دانشکده‌های طب، کشاورزی، تربیت معلم، حقوق، ادبیات، و علوم سیاسی وجود داشت. در سال ۱۳۱۳ این شش دانشکده یکجا دانشگاه تهران را تشکیل دادند. در اواخر دهه ۱۳۱۰ پنج دانشکده جدید: دندانپزشکی، داروسازی، دامپزشکی، هنرهای

زیبا، و علم و صنعت، بدان افزوده شد. در سال ۱۳۲۰ بالغ بر ۳۳۰۰ دانشجو در یازده دانشکده دانشگاه تهران مشغول تحصیل بودند. تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاههای خارج نیز چشمگیر بود. اگرچه از اواسط قرن سیزدهم خود اشخاص و گهگاه وزارتخانه‌ها دانشجویانی به خارج فرستاده بودند، تعداد آنها تا سال ۱۳۰۸ نازل ماند، تا آن که دولت تصمیم گرفت سالانه یکصد بورس تحصیلی برای تحصیل در اروپا اعطا کند. در سال ۱۳۱۹ بالغ بر ۵۰۰ نفر از این فارغ‌التحصیلان به کشور بازگشته و ۴۵۰ دانشجو مشغول تمام تحصیلات خود بودند. علاوه بر این در سال ۱۳۲۰ وزارتخانه‌ها نزدیک به ۳۲۰۰ کارمند را در هنرستانها آموزش می‌دادند و وزارت فرهنگ تعداد ۱۷۳۹۰۷ نفر بزرگسال را در کلاسهای سوادآموزی اکابر به آموزش واداشته بود. به رغم این بهبود، بیش از ۹۰٪ جمعیت روستایی همچنان بی‌سواد بود. اکثریت قاطع فارغ‌التحصیلان دبیرستانها و دانشگاه به عنوان کارمند، تکنسین ماهر، مدیر عمومی، معلم، قاضی، پزشک یا استاد دانشگاه وارد خدمات دولتی شدند. به این ترتیب جمع روشنفکران با توسعه بوروکراسی دولتی و تسهیلات آموزشی، توسعه یافت. پیش از رضاشاه، روشنفکران قشر کوچکی بودند که حرفه، موقعیت خانوادگی، میزان درآمد، سابقه تحصیل و شیوه زندگی مختلف داشتند اما در عهد سلطنت رضاشاه همین قشر تا نزدیک به ۷ درصد نیروی کار کشور توسعه یافت و به صورت طبقه متوسط جدید و با اهمیتی درآمد که افرادش نه تنها نگرش مشترک به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشت، بلکه دارای زمینه تحصیلی، تخصصی و اقتصادی مشابهی نیز بود. بنابراین روشنفکران از یک قشر، به یک طبقه اجتماعی تبدیل شدند که با شیوه تولید، وسیله مدیریت، و روند نوسازی ارتباطی مشابه داشت. این امر بعدها در دوران برخورد آشکار پس از برکناری رضاشاه خود را عیان می‌ساخت.

توسعه اقتصادی با بهبود ارتباطات آغاز شد. رضاشاه با تثبیت قدرت خود در سال ۱۳۰۴، یی‌درنگ پروژه راه آهن سراسری را که دیری مورد بحث بود، آغاز کرد. در ۱۳۰۸ بندر شاه در کنار دریای خزر به ساری در مرکز مازندران، و بندر شاهرور در کنار خلیج فارس به دزفون در شمال خوزستان وصل شده بود. در ۱۳۱۰ نخستین قطار خط بندر شاه از طریق تهران تا بندر شاهرور را طی کرد. در ۱۳۲۰ تهران، هم به سنان بر سر راه مشهد و هم به زنجان در مسیر تبریز پیوست. این خط آهن که از ۱۶۰۰ کیلومتر صعب‌العبورترین اراضی در جهان می‌گذشت، به دست مهندسان آلمانی، انگلیسی، امریکایی، اسکانندیناویایی، ایتالیایی، بلژیکی، سوئیسی و چک‌لواکیایی ساخته شد. تکنسینهای خارجی در ساختن راههای جدید نیز کمک کردند. در ۱۳۰۴ کشور بیش از ۳۲۰۰ کیلومتر بزرگراه نداشت که بیشتر آن نیز

خراب بود. در ۱۳۲۰ وزارتخانه تازه تأسیس راه بیش از ۲۰۰۰۰ کیلومتر بزرگراه را در وضع نسبتاً خوبی نگهداری می‌کرد؛ گرچه این راهها اساساً برای مقاصد نظامی احداث شده بودند، زیربنای توسعه اقتصادی، بویژه صنعتی، را تشکیل می‌دادند.

توسعه صنعتی طی دهه ۱۹۳۰ (۱۳۱۰) که «رکود بزرگ» قیمت کالاهای سرمایه‌ای را بشدت کاهش داد، به طور جدی شروع شد. دولت با ایجاد حصارهای بلند تعرفه‌ای، اعمال انحصارات دولتی، احداث کارخانه‌های جدید توسط وزارت صنایع، و تأمین وام با بهره کم برای صاحبان آینده کارخانجات از طریق بانک ملی، وسيله صنعتی کردن کشور را فراهم ساخت. تعداد واحدهای جدید صنعتی بدون محاسبه تأسیسات نفتی، در دوره سلطنت رضاشاه تا هفده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴ کمتر از ۲۰ واحد جدید صنعتی وجود داشت. از این تعداد فقط ۵ واحد، بزرگ و هر یک دارای بیش از پنجاه کارگر بودند: قورخانه‌ای در تهران، یک کارخانه قند در خارج از تهران [کهریزک]، یک کارخانه کبریت‌سازی در خوی، و دو کارخانه نساجی در تبریز. شیشه، واحدهای کوچک جدید بودند: چاپخانه، آبجوسازی، و واحدهای انکتریکتی در تهران، تبریز، رشت و مشهد. اما در سال ۱۳۲۰ تعداد کارخانجات جدید به ۳۴۶ واحد رسیده بود.^(۱۱) از این تعداد ۲۰۰ واحد تأسیسات کوچک - کارگاه تعمیر اتومبیل، سیلو، کارگاه تقطیر، دباغخانه، و نیروگاه برق در همه مراکز شهری - بودند اما ۱۴۶ واحد دیگر شامل تأسیساتی بزرگ چون ۳۷ واحد نساجی، ۸ کارخانه قند، ۱۹ کارخانه کبریت‌سازی، ۸ کارخانه مواد شیمیایی. دو واحد شیشه‌گری جدید و همچنین یک واحد توتون پاک‌کنی و ۵ کارخانه چای بودند. در نتیجه، تعداد کارگران شاغل در کارخانه‌های بزرگ جدید از کمتر از ۱۰۰۰ نفر در ۱۳۰۴ به بیش از ۵۱۰۰۰ نفر در ۱۳۲۰ افزایش یافت.

طی همین دوره، نیروی کار در صنعت نفت از ۲۰۰۰۰ نفر به نزدیک ۳۱۰۰۰ نفر رسید. علاوه بر این در طول دهه ۱۳۱۰ بسیاری از کارگاههای کوچک بویژه کتاشی، نجاری و خیاطی گرد هم آمدند و کارگاههای بزرگی به وجود آوردند که هر کدام اغلب بیش از ۳۰ کارگر داشت. به این ترتیب کارگران نفت و کارخانه‌های بزرگ جدید همراه با حدود ۱۰۰۰۰ نفر در کارخانه‌های کوچک جدید، ۲۵۰۰ نفر در شیلات شمال، ۹۰۰۰ نفر در راه آهن، ۴۰۰۰ نفر در معادن زغال سنگ، ۴۰۰۰ نفر دیگر در اسکله‌ها و تعدادی قابل توجه اما فصلی در کارهای ساختمانی، با هم جمع کارگران را به بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر می‌رسانیدند. بدین سان، طبقه کارگر جدیدی زاده شده بود.

اگرچه این طبقه کارگر جدید کمتر از ۴٪ کل نیروی کار را تشکیل می‌داد، در چند شهر

بزرگ به موازات طبقه کارگر سنتی سخت متراکم بود. بیش از ۷۵٪ کارخانه‌های بزرگ در تهران، تبریز، اصفهان، گیلان و مازندران قرار داشتند. تهران ۶۴۰۰۰ کارگر را در ۶۲ واحد تولیدی و بسیاری کارگاههای صنایع دستی خود در استخدام داشت.^(۱۰۲) تبریز ۱۸ کارخانه تولیدی داشت. اصفهان، منچستر ایران، ۱۱۰۰۰ نفر را فقط در ۹ کارخانه نساجی خود به کار مشغول کرده بود. علاوه بر این شرکت نفت ۱۶۰۰۰ کارگر در پالایشگاه آبادان و ۴۸۰۰ نفر دیگر در حفاری چاههای نفت در خوزستان در اختیار داشت.

این نسل اول کارگران صنعتی از مناطق روستایی مختلفی جذب شده بود. طبق نخستین سرشماری ملی که در سال ۱۳۳۵ انجام گرفت، ۱۴٪ مهاجران در تهران از روستاهای اطراف، ۲۳٪ از آذربایجان، ۱۹٪ درصد از گیلان، ۱۰٪ از مازندران، ۱۰٪ از کرمانشاه، ۹٪ از اصفهان، ۶٪ درصد از خراسان، ۴٪ از خوزستان و ۲٪ از فارس بودند.^(۱۰۳) در شاهی - مرکز صنعتی مازندران - ۵۲٪ مهاجران از نواحی روستایی اطراف، ۲۰٪ از تهران، ۱۶٪ از آذربایجان، ۹٪ از گیلان و ۲٪ از خراسان آمده بودند. در آبادان ۳۶٪ مهاجران اهل اصفهان و یزد، ۲۳٪ اهل خوزستان، ۲۲٪ اهل فارس، ۳٪ اهل کرمان، ۲٪ اهل گیلان و ۲٪ اهل آذربایجان بودند.

این رشد سریع در صنعت و مدیریت دولتی، مراکزی شهری را دگرگون کرد. از یک سو، آنچه را که از محلات گروهی قدیم مانده بود، از بین برد. تا سال ۱۳۲۰، در بیشتر شهرها محله‌های نعمتی، حیدری، کریمخانی، شیخی و مشرع به تاریخ پیوسته بود. از سوی دیگر، نواحی جدید صنعتی، تجاری، اداری و مسکونی ایجاد کرد. مثلاً تهران با افزایش جمعیت خود از ۱۹۶۲۵۵ نفر در ۱۳۰۱ به نزدیک ۷۱۰۰۰۰ نفر در ۱۳۲۰؛ پنج ناحیه متمایز یافت: بازار مرکزی سنتی، ناحیه اداری در شمال میدان توپخانه قدیم، حومه طبقه متوسط جدید در منتهی‌الیه شمال، منطقه صنعتی در جنوب غربی، و یک زاغه‌نشین در جاده جنوب شرقی به گورستان شهر.

پروژه‌های بلندپروازانه، بویژه پادگانهای ارتش جدید، وزارتخانه‌ها، کارخانه‌های صنعتی، و مؤسسات جدید آموزشی، بودجه دولت را تا هشت برابر، از کمتر از ۲۴۵ میلیون ریال در ۱۳۰۴ به بیش از ۴/۳ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ افزایش داد.^(۱۰۴) هزینه این افزایش نمایان به چند شیوه تأمین می‌شد. نخست، تولید نفت افزایش یافت و حق امتیاز را از یک میلیون پوند به تقریباً چهار میلیون پوند بالا برد. بیشتر حق امتیاز در بودجه‌ای ویژه منظور می‌شد و به مصرف خرید سلاحهای مدرن و ماشین‌آلات صنعتی می‌رسید. دوم، تعرفه‌های بالا و بهبود تجارت پس از ناپسامانیهای جنگ جهانی اول، درآمد گمرکات را از ۹۱ میلیون

ریال به ۴۲۱ میلیون ریال افزایش داد. سوم، مالیات بر درآمد که ناچیز بود و در ۱۳۰۴ عوارض محلی قدیم وضع شده بود، با دسترسی حکومت مرکزی به شهرستانها افزایش یافت. در ۱۳۲۰ مالیات بر درآمد به مبلغ ۲۸۰ میلیون ریال رسید. چهارم، وقتی حکومت مرکزی انحصار کالاهای مصرفی چون قند و شکر، چای، توتون و سوخت را وضع کرد، عواید حاصل از محل انحصارات از تقریباً صفر به بیش از ۱/۲ میلیارد ریال سالانه ارتقا یافت. سرانجام، رژیم از سال ۱۳۱۶ به تأمین کسر بودجه شومل شد و بدین ترتیب حجم اسکناس در گردش را از ۱۶ میلیون ریال در ۱۳۱۱ به بیش از ۱/۷۴ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ افزایش داد. این اقدام با دوبار بدی محصول مصادف شد و شاخص هزینه زندگی را از مبنای ۱۰۰ در سال ۱۳۱۵ به ۲۱۸ در تابستان ۱۳۲۰ رسانید. به قول یک مورخ، با کسی اغراق، «نظم نوین» رضاشاه «خانه‌ای بنا شده بر تورم» بود. (۱۰۵)

بدین سان رضاشاه از بسیاری جهات همانند معاصر مشهورتر خود مصطفی کمال در ترکیه بود. هر دو بر آن بودند که جوامع چندین گروهی ستی خود را به صورت ملت-دولتهای مدرن در آورند. هر دو، نوسازی را با غربی کردن؛ گذشته را با بی کفایتی اداری، هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار روحانیت، و ناهمگنی اجتماعی؛ و آینده را با همسانی فرهنگی، سازگاری سیاسی، و همگنی قومی ملازم می‌دانستند. هر دو امیدوار بودند تا کشورهایی قوی فارغ از نفوذ بیگانگان به وجود آورند. هر دو تلاش داشتند تا زنان را از خانه‌هایشان به زندگی اجتماعی سوق دهند و می‌کوشیدند کشورهاشان را بویژه در بخشهای شهری، با تأمین درآمد از منابع داخلی - به خصوص از توده‌های روستایی - توسعه دهند. هر دو اساساً به کمک ارتش به قدرت رسیدند و اعتقاد داشتند که اصلاحات اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی بدون استبداد سیاسی ممکن نیست. با این حال، این دو از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند. مصطفی کمال آگاهانه پشتیبانی پر شور روشنفکران را به سوی حزب جمهوریخواه سوق داد؛ در حالی که رضاشاه بتدریج حامیان غیر نظامی خود را از دست داد و چون نتوانست برای نهادهای خود پایگاههای اجتماعی به دست آورد، بدون کمک یک حزب سیاسی سازمان یافته حکومت کرد. به این ترتیب در حالی که اقتدار مصطفی کمال سخت متکی به روشنفکران ترکیه بود، دولت رضاشاه، بدون پایگاههای طبقاتی، به گونه‌ای کم و بیش ناپایدار بر جامعه ایران سیطره می‌ورزید.

دولت رضاشاه و جامعه ایران

ساختار سیاسی ایجاد شده از سوی رضاشاه با ساختهای سیاسی ایران ستی بویژه ساختارهای سلسله پیشین سخت تضاد داشت؛ زیرا نه بر ریگهای نیروی عشایری و دخالت‌ورزیهای

فرقه‌ای، بلکه بر سه ستون خورای ارتش دائمی، بوروکراسی نوین و حمایت وسیع دربار استوار بود. اما این ساختار در مقایسه با ساختهای سیاسی جهان نو بویژه غرب، ثبات نداشت؛ چراکه رژیم جدید، به رغم نهادهای مؤثر، فاقد پایگاههای طبقاتی کارآمد و تکیه گاههای اجتماعی مطمئن و بنابراین بنیانهای مدنی بود. در یک کلام، دولت پهلوی، قوی بوده؛ زیرا وسایل نیرومند استبداد را در اختیار داشت. اما ضعیف بود؛ چون نتوانست نهادهای استبدادش را بر ساختار طبقاتی استوار سازد.

سیاست رضاشاه، تفکیک خانواده‌های طبقه اعیان، جذب بعضی و دفع بقیه بود. او با انباشتن ثروت و انتخاب زنی اعیان از دودمان قاجار به عنوان همسر سوم، خود را در طبقه اعیان جا داد. همچنین بزرگترین دخترش، اشرف*، را با خانواده قوام‌الملک و ولیعهدش را با شاهزاده فوزیه از خاندان سلطنتی مصر، وصلت داد. در عین حال، از طبقه زمیندار حمایت کرد، به بحث اصلاحات ارضی پایان داد، مالیات کشاورزی را از دوش مالکان برداشت و بر کشاورزان روستایی بار کرد، و از طریق اداره ثبت املاک، بزرگان محلی را ترغیب کرد تا املاک روستایی را به نام خود کنند. به همین منوال، فرمان داد که از آن پس، کدخدایان را نه مردم محل بلکه مالکان تعیین کنند. او بدین ترتیب، با یک حرکت قلم، حفاظ اصلی جوامع روستایی را درهم ریخت. سرانجام، با در اختیار نهادن مقامات عالی در مجلس، کابینه، هیأت‌های دیپلماتیک و شرکتهای جدیدالتأسیس دولتی به اشراف قابل اعتماد پاداش داد. مثلاً مالکان که ۸٪ مجلس اول و ۱۲٪ مجلس چهارم را تشکیل می‌دادند، در مجلس دوازدهم به ۲۶٪ افزایش یافتند.^(۱۰۶) آنان همراه با کارمندان عالی‌رتبه و بازرگانان غیربازاری، بالغ بر ۸۴٪ همه نمایندگان رضاشاه را تشکیل می‌دادند. علاوه بر آن، از پنجاه وزیری که ۹۸ مقام کابینه را از دی ۱۳۰۴ تا مرداد ۱۳۲۰ در ۱۰ کابینه اشغال کرده بودند، ۳۷ نفر از خانواده‌های اسم و رسم دار بوروکرات و اشرافی برخاسته بودند.^(۱۰۷)

رضاشاه در عین حال که برخی خانواده‌های اشرافی را به خود جلب می‌کرد، آنان را هم از مقام زعامت محلی — موقعیتی که در سراسر قرن سیزدهم داشتند — و هم از نقشی که به عنوان طبقه حاکمه کشور از اواخر انقلاب مشروطه برعهده داشتند، عزل کرد. بسیاری را خلع ید، بعضی را مجبور به فروش زمینها به قیمت ناچیز و بقیه را نه فقط از قدرت و اموالشان محروم کرد، بلکه آزادی، حیثیت و حتی جان‌شان را نیز گرفت. سپهدار به ترس از حسابرسی مالیاتی، خودکشی کرد. احمد قوام، متهم به توطئه علیه شاه، به اروپا گریخت. مصدق پس از حبسی

* بزرگترین دختر رضاشاه، شمس، و شرف دومین دختر او بود - م.

کوتاه مدت به املاکش در نزدیکی تهران رفت. شیخ خزعلی، سمیتشوی و آخرین ایلخان قشقایی، در حالی که در خانه شان بازداشت بودند، به طور مشکوکی درگذشتند. هشت تن از عمده ترین رؤسای قبیله ها اعدام و پانزده تن دیگر به زندانهای طولی المدت محکوم شدند و دو تن نتوانستند دوران زندان را به سر آرند. برای طبقه اعیان قدیم زندگی مسلماً سخت نبود اما به آسانی ممکن بود نامطبوع، بیرحم و کوتاه گردد.

میزان مرگ و میر در بین اعیانی که اعتماد شاه را جلب کردند اما بعد آن را از دست دادند، از این هم بیشتر بود. [عبدالاحسین] تیمورتاش، ملاک جوان ترقیخواهی که از ۱۳۰۲ پشیمان رضاشاه و از ۱۳۰۵ وزیر دربارش بود، ناگهان در سال ۱۳۱۲ به جرم رشوه خواری، اختلاس و اخاذی، به پنج سال زندان محکوم شد و پنج ماه بعد گویا بر اثر بحمله قلبی، درگذشت.^(۱۰۸) فیروز فرمانفرما، شاهزاده قاجار که از ۱۳۰۲ دست راست رضاشاه بود، در سال ۱۳۰۹ به جرم اختلاس اموال دولتی از کار برکنار شد و هشت سال بعد در حالی که هنوز در خانه اش بازداشت بود، خنکاش کردند. سردار اسعد که با نیروهای بختیاری از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۷ کمکهای باارزشی به حکومت کرده بود، در ۱۳۰۸ از وزارت جنگ برکنار. بدون محاکمه زندانی، و یزودی در سلولش کشته شد. همین طور عبدالحسن دیبا (ثقة الدولة) مالک ثروتمند و عمومی فرح دیبا شهبانوی آینده، از معاونت وزیر دارایی برکنار و در انتظار محاکمه، کشته شد. از زمان سقوط ناصرالدین شاه تا آن زمان با دوئسمردان چنین خودسرانه رفتار نشده بود. اگرچه رضاشاه توانست بخشی از طبقه اعیان قدیم را جلب کند، موفق نشد حمایت مؤثری از طبقه متوسط سستی به دست آورد. پیدایش شرکتهای دولتی و انحصارات حکومتی تعدادی صادرکننده و واردکننده تورچشمی و صاحبان صنایع وابسته به دربار به وجود آورد اما در میان بازاریان سستی نیز نارضایی وسیعی ایجاد کرد. همچنان که کنسولهای انگلیس اغلب می گفتند، سیطره دولت بر تجارت خارجی به تجارت خصوصی لطمه زد و حتی موجب ورشکستگی آن شد؛ مالیات بر درآمد و کالاهای مصرفی تجار را واداشت که محرمانه شکایت کنند که تشکیل ارتش جدید و پروژه های راه آهن بسیار گران تمام شده است؛ کارخانجات نساجی مدرن، بسیاری از کالاهای صنایع دستی را نابود کرد؛^(۱۰۹) و تمرکز اقتصادی به ناگزیر خصوصیت بازاریان شهرستانی را برانگیخت:

تکمیل یکت پیکره سازمند با اقتصادهای محلی مختلف و محدودی مستقل، همچون اقتصاد آذربایجان. ثروت های این ناحیه را با ثروت نواحی دیگر به طور تصنعی پیوند می دهد. این بدان معنی است که اگر بلایی رخ دهد، نه محلی بلکه عمومی خواهد بود. منظره ای که با وعده ثروت عمومی بزرگتری تعدیل نمی شود. همچنین آذربایجان معتقد است که اگر

تهایش بگذارند، بخوبی می‌تواند برای خود ثروت بیندوزد. شمال نیز بر آن است که جنوب با آموزه‌های فریبده از دست رفته است و بلایش دامنگیر شمال نیز خواهد شد. شاه البته مسؤول پیوند شمال و جنوب است و به همین سبب مورد تنفر است و حتی از آن بیشتر. از او نفرت دارند؛ زیرا در همهٔ بحرانهایی که به وجود آورده است، ترتیبی داده که بیشترین ثروت را خود به دست آورد.^(۱۱۰)

شگفت این که رضاشاه با لغو مالیات ۲۶۶ صنف، خصومت بازاریان طبقهٔ متوسط را هرچه بیشتر برانگیخت؛ زیرا لغو مالیات، این قدرت را از بزرگان اصناف سلب کرد که مقدار مالیات پرداختی هر صنف را محاسبه و تعیین کنند و بدین ترتیب راه را برای تضعیف سازمانهای بازار هموار ساخت.^(۱۱۱) همان طور که یکی از سخنگویان بازار بعدها پذیرفت، الغای مالیات اصناف تبر خلاصی بود که نشود نوبیای کب و پشه‌وران را بر شاگردان آنها، صنعتگران، بازاربایها و مزدبگیران ست کرد.^(۱۱۲) علاوه بر آن، اصلاحات غیرمذهبی بخصوص بازبینی نظام قضایی، رواج دادن «کلاه پهلوی» و کشف حجاب اجباری زنان، نارضایی عمیقی در بین علما که رهبران اعتقادی طبقهٔ متوسط سستی بودند، ایجاد کرد.

مخافت این طبقهٔ متوسط با رژیم در ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و دوباره در ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ علنی شد. اعتراضات ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ با اعمال قوانین غیرمذهبی داور و خدمت نظام جوانان شهری پدید آمد. در همان حال که علمای تهران در قم متحصن شده بودند، اصناف در تهران، قم، قزوین، اصفهان، شیراز و کرمان اعتصابهای عمومی ترتیب دادند. حکومت با وعدهٔ خودداری از به خدمت بردن جوانان شهری و گماردن نمایندگان روحانیت در شورای فقها، به اعتراض پایان داد اما این شورا در عرض دو سال منحل شد و وعدهٔ محدودیت خدمت نظام وظیفه در عرض شش سال فسخ گردید. ناآرامیهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ با کشف حجاب اجباری زنان و ترویج «کلاه پهلوی»، جرقه زد. در ۱۹ تیر ۱۳۱۴، سالگرد بمباران حرم امام رضا توسط روسها در سال ۱۲۹۰، خطیب اصلی حرم [شیخ محمدتقی پهلول] با استفاده از شور و هیجان مردم، از «کلاه پهلوی»، مالیاتهای سنگین برای مصرف‌کنندگان، و رواج فساد در طبقات حاکمه انتقاد کرد. روز بعد، «نبوه عظیمی از بازار و روستاهای مجاور» در مسجد [گوهرشاد] گرد آمدند و فریاد «یا امام حسین»، از سر این شاه ظالم حفظ‌مان کن، سر دادند. مقامات محلی به دلیل خودداری پلیس و نظامیان خراسان از تعدی به حرم امام رضا در روز تمام نتوانستند اقدامی صورت دهند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که این مقامات وقتی به تلگرافخانه می‌شتافتند، کلاههای اروپایی خود را زیر لباس مخفی می‌کردند و فقط وقتی در بین راه به یکدیگر برخورد می‌کردند، خود را می‌شناساندند.^(۱۱۳) به هر حال در روز سوم با

رسیدن نیروی کمکی از آذربایجان و ورود بلافاصله آنها به حرم و متفرق کردن مردم، اوضاع کاملاً عوض شد. در مقابله‌ای که پیش آمد، حدود دو بیست نفر به سختی زخمی شدند و بیش از یکصد نفر از جمله بسیاری از زنان و کودکان جان باختند. چند ماه پس از آن، تونیت آستان قدس [اسدی] اعدام شد؛ مدرس که از سال ۱۳۰۶ در بازنشستگی اجباری به سر می‌برد، به طور مشکوکی درگذشت*؛ و سه سرباز وظیفه که از تیراندازی به سوی مردم بیدفاع خودداری کرده بودند، تیرباران شدند. کنسول انگلستان اظهار کرد که هر چند نمایش نیروی نظامی مسلماً مخالفان را مرعوب ساخت، اما خونریزی حاصل شکاف بین شاه و مردم را بیشتر کرد.

کشاور مشهد به این زودیه‌ها فراموش نخواهد شد و در عین آن که این نارضایی بی‌شک به واسطه سرکوب شدید جنبه پنهانی خواهد یافت، در لحظه مناسب دوباره سر بر خواهد کشید که مرگ شاه از آن جمله است. علاوه بر این مصائب که به مردم روا می‌شود، گمان می‌کنم که بین طبقات حاکم، اعم از لشگری و کشوری، این نگرانی وجود دارد که رویت شاه اصولاً نادرست بوده باشد. (۱۱۴)

اگرچه رفتار شاه نفرت شدیدی در بین طبقه متوسط سستی برانگیخت، در میان طبقه متوسط جدید احساسات مبهمی ایجاد کرد. از یک سو، در بین روشنفکران نسل جوانتر مخالفت انفعالی را باعث شد و از سوی دیگر، حمایت پر شور نسل سن‌تر روشنفکران را نخست جلب کرد و سپس از دست داد. این کارکشته‌های جنگ داخلی، که نتوانسته بودند در دوره تجزیه داخلی مردم را به حرکت درآورند، در آغاز، از برقراری نظم جدید سه‌بویزه مهار کردن قبایل، غیرمذهبی ساختن جامعه، و ایجاد تمرکز دولتی - حمایت کردند اما در اوایل دهه ۱۳۱۰ که شاه موافقتنامه نامطلوب نفی را امضا کرد، در انباشتن ثروت خریص‌تر شد، با هزینه‌های نظامی‌اش تورم را گسترش داد، و با ممنوع ساختن همه احزاب سیاسی، از جمله احزاب اصلاح طلب، قدرت را شخصاً قبضه کرد، شور و شوقشان به یأس گرایید. تا سال ۱۳۱۶، فقط معدودی از اصلاح‌طلبان قدیم هنوز در عرصه اجتماعی حضور داشتند. [علی اکبر] داور، وزیر دادگستری، احتمالاً با پیش‌بینی آنکه مغضوب یا کشته شود، خودکشی کرد. [سید حسن] تقی‌زاده، مقام سفارت خود در پاریس را از دست داد و از بازگشت به ایران عذر خواست. سلیمان اسکندری پس از کوتاه زمانی حکومت کرمان، در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد. [محمد] فرخی، شاعر بزرگ حزب سوسیالیست، در بیمارستان زندان

* سید حسن مدرس، به دستور رضاشاه و به دست عمال وی که بعداً به اقدام خود اعتراف کردند، در تبعیدگاه خودکاشمیر به شهادت رسید - م.

درگذشت. [سید محمد] تدین که در حزب تجدد و مبارزه برای جمهوری نقش مهمی ایفا کرده بود، چون شکایت کرد که بودجه کمی به وزارت فرهنگ او و بودجه بیشتری به وزارت جنگ اختصاص داده شده است، از کابینه اخراج و زندانی شد. علی دشتی نویسنده معروف که روزنامه‌اش شفق سرخ، از سال ۱۳۰۱ حامی رضاشاه بود، خود را از مصونیت پارلمانی محروم دید و در یک آسایشگاه دولتی بازداشت شد. [سید احمد] کسروی نیز به فاصله کمی پس از صدور رأی به نفع تعدادی زمیندار خرده‌پا که شاه املاکشان را تصرف کرده بود، از حق قضاوت محروم گشت.

کسروی در رشته مقالاتی که در سال ۱۳۲۱ منتشر شد، نگرش دو سویه نسل خود به رضاشاه را جمع‌بندی کرد. شاه معزول را بابت ایجاد دولت متمرکز، آرام ساختن عشایر، سخت گرفتن بر روحانیون، کشف حجاب زنان، حذف القاب اشرافی، برقراری خدمت نظام وظیفه، متزلزل ساختن قدرت خوانین، کوشش در متحدالشکل ساختن مردم، و ایجاد مدارس، شهرها و صنایع جدید سخت ستود. در عین حال وی را به سبب نقض قانون اساسی، ترجیح دادن مقامات نظامی بر مسؤولان کشوری، انباشتن ثروت شخصی، غصب اموال دیگران، کشتن روشنفکران مرفعی، و بیشتر کردن شکاف بین دارا و ندار، نکوهش کرد.^(۱۱۵) اما نسل جوانتر، رضاشاه را چندان قابل تحسین نمی‌یافت. این نسل او را نه وطن پرست، که فزاینده‌تر می‌دید تربیت شده و وسع‌های تزاری و به قدرت رسیده توسط انگلستان؛ نه منجی ملت؛ بلکه بنیانگذار سلسله‌ای جدید برای خود؛ و نه یک اصلاحگر اصیل در برابر نیروهای سنتی. بلکه خودکامه‌ای تقویت‌کننده طبقات زمیندار محافظه‌کار. به قول کسروی در سال ۱۳۲۱. هنگامی که وظیفه ناخوشایند دفاع از گروهی افسر پلیس متهم به کشتار زندانیان سیاسی را بر عهده گرفت، و روشنفکران جوان احتمالاً نمی‌توانند حکومت رضاشاه را درک نمایند و بنابراین احتمالاً نمی‌توانند قضاوت کنند. نمی‌توانند؛ زیرا جوانتر از آنند که اوضاع پر آشوب و وخیمی را که خودکامه‌ای به نام رضاشاه از آن برخاست، به یاد آورند.^(۱۱۶)

مخالفت در میان روشنفکران جوانتر بتدریج در طول دهه ۱۳۱۰ شکل یافت. در سال ۱۳۱۰ گروهی از دانشجویان مخالف در اروپا کنگره ویزدای در کلن تشکیل دادند و خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی و تشکیل جمهوری شدند و رضاشاه را به عنوان «آلت دست امپریالیسم انگلیس» محکوم کردند.^(۱۱۷) سال بعد، گروهی از دانشجویان در مونیخ با یازماندگان، حزب کمونیست ایران از نزدیک همکاری کردند و نشریه جدیدی موسوم به پیکار انتشار دادند.

رضاشاه برای مقابله با این اقدامات، حکومت آلمان را وادار به تعطیل پیکار کرد و به

مجلس دستور داد برای حفظ امنیت ملی قانونی وضع کند.^(۱۱۸) این قانون^{۱۱۹}، برای اعضای سازمانهایی که به «سلطنت مشروطه» لطمه می‌زد یا مبلغ «مرام اشتراکی» بود، تا ده سال زندان تعیین می‌کرد. کلمه «عربی مبهم و کهن» اشتراکی به کار گرفته شد تا علاوه بر کمونیسم و آنارشیزم شامل سوسیالیسم نیز باشد. با این حال قوه قانونگذاری نتوانست مخالفان را بازدارد. اعتراضهای دانشجویی در اروپا ادامه یافت. گروههای کوچک روشنفکران به کرات در تهران، تبریز، رشت، اصفهان و قزوین کشف و برچیده شد. دانشکده پزشکی در سال ۱۳۱۳ اعتصابی موفق برای برکنار ساختن رئیس تحصیلات عالی دانشگاه به راه انداخت. در سال ۱۳۱۵ سیصد دانشجوی بورسیه دولتی در دانشسرای تربیت معلم، در مخالفت با تصمیم دولت که آنان را منزوم می‌ساخت پس از فراغت از تحصیل با حقوقی ثابت بر مبنای نرخ ایام پیش از تورم اخیر در مدارس دولتی تدریس کنند، دست به اعتصابی توفیق آمیز زدند. دانشجویان دانشکده حقوق در سال ۱۳۱۶ در اعتراض به مبالغ هنگفتی که صرف آماده ساختن دانشگاه برای بازدید و پیعهد می‌شد، کلاسها را تعطیل کردند. آنان می‌گفتند در حالی که اکثر روستاها هنوز از امکانات آموزشی محروم‌اند، بیش از ۱۲۰۰۰۰ ریال صرف معطر ساختن راهروهای دانشگاه با اذکدن شده است.^(۱۱۹) در همان سال بیست تن فارغ التحصیل دانشگاه — که اغلب آنان افسر و ضابطه بودند — به دلیل فعالیت «فاشیستی» و توطئه علیه شاه دستگیر شدند. رهبر گروه، حقوقدانی بیست و شش ساله با درجه ستوان دومی، مخفیانه اعدام شد.^(۱۲۰)

مهمترین بازداشتها در اردیبهشت ۱۳۱۶ رخ داد که شهربانی پنجاه و سه نفر را دستگیر و آنان را متهم به تشکیل سازمان اشتراکی مخفی، انتشار بیانیه اول ماه مه [روز کارگر]، راه انداختن اعتصاب در دانشکده فنی و بک کارخانه نساجی در اصفهان، و ترجمه رسانه‌های اتحادی، مثل کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست کرد. اگرچه پنج تن از بازداشت شدگان زود آزاد شدند، گروه به پنجاه و سه نفر مشهور شد و چند سال بعد هسته حزب نوید را تشکیل داد. از چهل و هشت نفری که در آبان ۱۳۱۷ محاکمه شدند، اکثریت زیاد آن از روشنفکران جوان فارسی زبان متیم تهران بودند.^(۱۲۱) فقط ۹ نفر، از افراد طبقه پایین و تنها ۵ نفر، زاده آذربایجان بودند (نگاه کنید به جدول ۳). برای نخستین بار در ایران اعضای یک گروه مارکستی از روشنفکران غیر آذری و غیرارمنی تشکیل می‌شد.

در هنگام محاکمه، وکلای مدافع پذیرفتند که موکلان شان یک محفل خصوصی برای

بحث دربارهٔ سوسیالیسم تشکیل داده بودند، منکر آن شدند که گروه دارای ارتباطاتی بین‌المللی بوده است، و اظهار داشتند که روشنفکران تحصیلکرده و فرزندان نجار، کارمندان و روحانیان «محترم» چگونه ممکن است عقاید الحادی را تبلیغ کنند. در پایان محاکمه، سه نفر تبرئه اما به شهرستانها تبعید؛ ده نفر به زندانهای مختلف از دو تا چهار سال، هفده نفر به پنج سال زندان؛ هشت نفر به شش تا هشت سال زندان؛ و ده نفر به اشد مجازات ممکن، ده سال زندان، محکوم شدند. وزیر مختار انگلیس گزارش داد که چنین مجازات شدیدی برای شرکت در چیزی که بیش از یک محفل مباحثهٔ دانشجویی نیست، نشاندهندهٔ «عدم محبوبیت عمومی رژیم» است و هدفش «اخطار به همهٔ دیگر کسانی است که گرایشهای چپي مشابه دارند» (۱۳۳۱).

چهرهٔ اصلی در میان، پنجاه و سه نفره استاد فیزیک سی و شش ساله‌ای به نام نسی ارانی بود. ارانی فرزند کارمند سادهٔ وزارت دارایی، در تبریز به دنیا آمد اما در تهران بزرگ شد. از دارالتنون و دانشکدهٔ پزشکی با رتبهٔ اول فارغ‌التحصیل شد و جایزه گرفت و در سال ۱۳۰۱ برندهٔ یک بورس دولتی به آلمان شد. هنگام تحصیل در دورهٔ دکترای شیمی در دانشگاه برلین ارانی در همان دانشگاه عربی تدریس کرد، سه رساله در فرهنگ ایران - دربارهٔ عمر خیام، سعدی و ناصر خسرو - نوشت؛ یک محفل بحث با همکلاسان دورهٔ تهران تشکیل داد و کم‌کم علائق سیاسی خود را از ناسیونالیسم ایرانی به سوسیالیسم نوین تغییر داد. همان طور که شرح حال نویسی کمونیست اقرار کرده است، «ارانی هنگام تحصیل در تهران در دورهٔ مبارزهٔ ناسیونالیستی با توافقنامهٔ انگلیس و ایران، افکار شوونیستی داشت. او چون بسیاری از معاصرانش معتقد بود که ایران با پالودن زبان از واژه‌های بیگانه، احیای دین باستانی زرتشت و بازسازی دولت متمرکز ساسانیان، از عقب ماندگی و امپریالیسم نجات خواهد یافت» (۱۳۳).

ارانی در نخستین سالهای تحصیل در آلمان به انتشار این گونه افکار ادامه می‌داد. در مقاله‌ای دربارهٔ «قهرمانان بزرگ ایران» که در ایرانشهر منتشر شد، زرتشت، ابن سینا، خیام، فردوسی، داریوش و کوروش کبیر را نام برد و اصلاحگران قرن سیزدهم و مزدک، انقلابی مشهور پیش از اسلام را نادیده گرفت. در مقاله‌ای دیگر دربارهٔ «آذربایجان: مسألهٔ مرگ و زندگی برای ایران» که در فرنگستان انتشار یافت، خواستار حذف زبان آذری از جامعهٔ زادگاهش شد و استدلال کرد که مهاجران مغول گویش ترکی خود را به مرده آریایی محفل تحمیل کرده‌اند؛ همهٔ ایرانیان میهن پرست بخصوص مسؤولان وزارت فرهنگ باید منتهای سعی خود را برای جایگزین ساختن فارسی به جای ترکی انجام دهند. ما باید تشریفات فارسی - روزنامه‌های فارسی، کتابهای فارسی و معلمان فارسی به آذربایجان بفرستیم - آذربایجانی که سخن زرتشت و آریاییهاست» (۱۳۳۱).

نام	شغل	تحصیلات عالی	محل سکونت	محل و تاریخ تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی	آئینه سیاسی
ارسی، نفی کامبخش، عبدالصمد	استاد مهندس هواشناسی و مدیر باشکده نظام	دانشگاه برلین دانشگاه مسکو	تهران تهران	تهران ۱۲۸۱ قزوین ۱۲۸۳	متوسط شهری اشراف قاجار	آذری قاجار	ندارد احزاب کمونیست و سوسیالیست	سرمایه دار و ملتان، ۱۳۱۹ رهبر حزب توده
بهرمنی، محمد شهرشیان، محمد صاباقپور، علی بقرطالی، محمود	پزشک مکانیک مکانیک مدیر دبیرستان	دانشگاه برلین ندارد ندارد دولت‌العلوم	تهران تهران تهران تهران	تهران ۱۲۷۷ گیلان ۱۲۶۳ قزوین ۱۲۸۲ وشک ۱۲۸۳	متوسط شهری پایین متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس فارس	ندارد احزاب کمونیست و سوسیالیست حزب کمونیست احزاب کمونیست و سوسیالیست	رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده ندارد رهبر حزب توده
بزه، محمد الموتی، ضیا سکندری، ایرج حامد، لور	دانشجوی مهندسی کارمند حقوقدان دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران ندارد دانشگاه گرانوبل دانشگاه تهران	تهران تهران تهران تهران	قزوین ۱۲۸۵ الموت ۱۲۹۲ تهران ۱۲۷۷ تهران ۱۳۰۶	متوسط شهری متوسط شهری اشراف قاجار متوسط شهری	فارس فارس قاجار فارس	حزب کمونیست حزب سوسیالیست ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده رهبر حزب توده رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده
علوی، بزرگ پردی، موقضی فرحانی، محمد	نویسنده استاد و پزشک کارمند	دانشگاه برلین دانشگاه برلین ندارد	تهران تهران تهران	تهران ۱۲۸۳ یزد ۱۲۸۶ تهران ۱۲۸۲	متوسط شهری متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس (پهلوی)	ندارد قیام جنگل ندارد	رهبر حزب توده رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده
جهانشاهلو، نصرت‌الله آذری، عباس امعزای، نصرت‌الله افشارفتولی، اکبر	دانشجوی طب کفلش سپس کارگر راه آهن کارمند حرفه‌چی	دانشگاه تهران ندارد ندارد ندارد	تهران تهران تهران تهران	تهران ۱۲۹۱ تهران ۱۲۷۹ تهران ۱۲۸۰ تهران ۱۳۸۸	متوسط شهری پایین متوسط شهری پایین	آذری آذری فارس ؟	ندارد ندارد ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده ندارد
ملکی، خلیل سکی، نژاد تقی شادروسی، علی	دبیر دبیرستان دانشجوی مهندسی حیاط	دانشگاه برلین دانشگاه تهران ندارد	تهران تهران تهران	تهران ۱۳۸۹ اراک ۱۳۹۲ تهران ۱۲۹۶	متوسط شهری متوسط شهری پایین	آذری فارس فارس	ندارد ندارد ندارد	رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده
قدود محمد رافعنش، رضا سجادی، موقضی رسایی، مهدی نالیبی، جلال	دانشجوی تربیت معلم استاد و پزشک پزشک کارمند کارمند	دانشگاه تهران دانشگاه پاریس دانشگاه تهران ؟ ؟	تهران تهران تهران تهران قزوین	اراک ۱۲۹۱ لاهیجان ۱۲۸۵ لرک ۱۲۹۱ قزوین ۱۳۷۷ قزوین ؟	متوسط شهری اعیان زمیندار متوسط شهری متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس فارس فارس	ندارد قیام جنگل ندارد ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده رهبر حزب توده ندارد سازمان دهنده حزب توده ندارد

رضوی، مرتضی	کارمند	تبارد	گرگان	قزوین ۱۲۹۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
سیاح، سیدالله	کارگر نساجی	ندارد	اصفهان	اصفهان ۱۳۳۱	پایین	فارس	تبارد	ندارد
حکمی، علینقی	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۱	متوسط شهری	فارس	تبارد	ندارد
لشتری، ابوالقاسم	کارمند	ندارد	تهران	تهران ۱۲۹۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	ندارد
طبری، احسان	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	ساری ۱۳۹۶	اعیان زمیندار	فارس	تبارد	رهبر حزب توده
گرگانی، فضل‌الله	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۷	اعیان زمیندار	فارس	تبارد	هوادار حزب توده
خواجوی، ولی	دهقان	تبارد، بسواد	الموت	الموت ۱۳۳۲	پایین	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
تفلی، یوسف	کارمند	تبارد	تهران	قزوین ۱۲۹۲	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
عتیقه‌چی، عزت‌الله	دانشجوی مهندسی	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۶	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
الموتی، رحیم	کارمند	تبارد	تهران	الموت ۱۳۷۸	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
زمانی، شعبان	کفاش	تبارد	تهران	بابل ۱۳۹۵	پایین	؟	تبارد	تبارد
تربسته حسین	مدیر دبیرستان	دانشگاه تهران	آبادان	آبادان ۱۳۸۷	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
نسیمی، رجایی	کارمند	تبارد	تهران	تبریز ۱۲۹۶	متوسط شهری	آذری	تبارد	تبارد
شمالی، بهمن	مکانیک و کارگر کارخانه	ندارد	قزوین	خلخال ۱۳۸۳	پایین	آذری	تبارد	تبارد
لاکه، مهدی	بازرگان	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۳۸۰	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
الموتی، میرحساد	کارمند	ندارد	قزوین	الموت ۱۲۹۰	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
سجادی، حسن	پزشک	دانشگاه تهران	اصفهان	لرک ۱۳۸۹	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
سجادی، مجتبی	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	لرک ۱۳۹۲	متوسط شهری	فارس	تبارد	هوادار حزب توده
شاهین، تقی	کارمند	تبارد	تهران	تبریز ۱۳۸۳	متوسط شهری	آذری	حزب کمونیست	سازمان دهکده حزب توده
نزلقی، عباس	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	کاشان ۱۳۸۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	حزب هم‌اغان
دانشور، مهدی	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	شیراز ۱۳۸۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
حبیبی، حسن	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	کرمانشاه ۱۳۸۵	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
ترکمن، آنا [قلیچ]	حقوق‌دان	؟	گرگان	گرگان ۱۳۷۷	؟	ترکمن	تبارد	تبارد

اما ارانی در سالهای آخر اقامت در آلمان غرق مطالعه آثار مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین شد، علاقه‌ای شدید به جنبشهای چپ اروپایی یافت، و به انتشار نشریه پیکار کمک کرد. وقتی در سان ۱۳۰۹ به ایران بازگشت، مارکسیستی مطلع و سوسیالیستی مصمم بود؛ هرچند احتمالاً عضو حزب کمونیست نبود. هنگام تدریس در دانشگاه تهران یک محفل بحث دانشجویی تشکیل داد و با دوستان دوران تحصیلش در اروپا نشریه‌ای کاملاً تئوریک به نام دنیا منتشر کرد. اگرچه دنیا مقالات متعددی درباره ماتریالیسم تاریخی انتشار داد و نام خود را از لوموند به سردبیری هانری باربوس نویسنده کمونیست فرانسوی اقتباس کرد، ظاهر غیرسیاسی و محتوای دانشگاهی آن مأموران سانسور را متقاعد کرد که ثقیل تر و سربسته تر از آن است که خطرناک باشد.^(۱۲۵) ارانی در سلسله مقالاتی به عنوان «ماتریالیسم تاریخی»، «عرفان و اصول مادی»، «مفهوم ماتریالیستی انسانیت»، «زنان و ماتریالیسم»، و «مبنای ماتریالیستی حیات و تفکر»، برای نخستین بار رویکرد آکادمیک مارکسیستی به مسائل معاصر علوم اجتماعی را به خواننده فارسی توضیح داد. او همچنین در جزوه‌هایی با عناوین اصول شیمی، اصول زیست‌شناسی، اصول فیزیک، و اصول ماده، مارکسیسم را در علوم طبیعی نیز به کار گرفت. ارانی در مفهوم ماتریالیستی انسانیت، صریح‌ترین اثر سیاسی‌اش، چکیده منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر انگلس را ارائه داد و تأکید کرد که ساختار اقتصادی جامعه، رویای نهادی، عقیدتی، فرهنگی و سیاسی آن را تعیین می‌کند. او مقاله را با سه نقد عمده بر نظریه پردازان نژادی معاصر پایان داد: نخست، این که توضیحشان در خصوص تضاد شرق و غرب مراحل اقتصادی توسعه تاریخی را نادیده می‌گیرد؛ دوم، شواهد زیست‌شناختی مبنی بر این که اغلب جوامع از نژادهای مختلف اما برابر تشکیل شده‌اند، فرض اصلی شان را بی اعتبار می‌کند؛ سوم، آرمانی کردن دولت و ملت این واقعیت مبرم را پنهان سازد که دولت دیکتاتورانه اجرائی طبقه حاکم است و ملت به طبقات ستیزنده با منافع، عقاید، مجامع و احزاب سیاسی متضاد تقسیم می‌شود. کسروی که به هیچ وجه نژادپرست نبود، در اثر مشهورش آیین اظهار داشت که مفهوم غربی ماتریالیسم تاریخی بسیار خطرناک است؛ زیرا نظریه مبارزه طبقاتی را در کشوری مطرح می‌کند که تقسیمات و انشعابات اجتماعی متعدد آن را منتبت کرده است.^(۱۲۶)

در سان ۱۳۱۶ به محض این که گروه ارانی بیانیه اول ماه مه (روز کارگر) را در صحن دانشگاه توزیع کرد و پیوندهایی با چند تن از فعالان اتحادیه‌های کارگری قدیم برقرار نمود، پلیس به این مباحثه‌های نظری ناگهان پایان داد. ارانی در جلسه محاکمه، دادگاه را با دادگاههای نازیها مقایسه کرد، پلیس را به استفاده از شکنجه متهم ساخت، اعلام داشت که

قانون سال ۱۳۱۰ مغایر با آزادی بیان در قانون اساسی است، و گفت که هیچ مقننه‌ای ممکن نیست بتواند از اشاعه نظریه‌های غربی از قبیل سوسیالیسم و کمونیسم جلوگیری کند؛ اگر می‌خواهید لباس غربی، مد غربی، نهادهای غربی، تکنولوژی غربی و شیوه زندگی غربی را اقتباس کنید، باید فلسفه‌های سیاسی غربی را نیز اقتباس کنید.^(۱۲۹) ایرانی به اشد مجازات یعنی ده سال زندان انفرادی محکوم شد اما شانزده ماه بعد در بیمارستان زندان درگذشت. پارانژ مظنون بودند که پلیس او را کشته است و پلیس (شهربانی) اعلام کرد که بیماری تیفوس او را از پا در آورده است. سفارت انگلستان گزارش داد که او احتمالاً از فرصت بد رفتاری در زندان از پا در آمده است.^(۱۳۰) به هر حال، ایرانی بنیانگذار معنوی حزب توده گشت.

عهد رضاشاه شاهد ظهور طبقه کارگر صنعتی ناراضی نیز بود. دستمزد نازن، ساعات کار زیاد، مالیاتهای سنگین، انتقال اجباری کارگران به منطقه مازار یا خیز مازندران و شرایط کار که به گفته یک سیاح اروپایی «عملاً به بردگی شباهت داشت»^(۱۳۱)، همه موجب نارضایتی وسیع در بخش صنعت شده بود. از آنجا که اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۵ ممنوع شده بود، نارضایتی به شکل کانونهای زیرزمینی و اعتصابات بی‌پشتوتی درآمد. در روز نول ماه مه ۱۳۰۸ یازده هزار نفر کارگر در صنعت نفت برای دستمزد بیشتر، هشت ساعت کار، مرخصی سالانه با استناد از حقوق، خانه سازمانی، و رسمیت اتحادیه اعتصاب کردند. اگرچه شرکت نفت درخواست افزایش دستمزد را برآورده نیروی دریایی انگلستان ناوچه توپداری به بصره فرستاد و مقامات ایرانی بیش از پانصد کارگر را دستگیر کردند. وزیر امور خارجه انگلستان به سبب «حل و فصل سریع و مؤثر امر»^(۱۳۲) رسماً از شاد تشکر کرد. پنج تن از رهبران اعتصاب تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. پانصد تن کارمند کارخانه نساجی وطن در اصفهان برای افزایش دستمزد، هشت ساعت کار در روز، و هفته‌ای یک روز مرخصی با حقوق، دست از کار کشیدند. اگرچه سازمان دهندگان اعتصاب زندانی شدند، برای کارگران ۲۰٪ افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار روزانه از ده به نه ساعت فراهم گشت.^(۱۳۳) در اواخر سال ۱۳۱۰، فقط دو سال پس از تکمیل راه آهن سرتاسری ایران، هشتصد کارگر راه آهن اعتصاب هشت روزه توفیق آمیزی برای افزایش دستمزد راه انداختند. سازمان دهندگان اعتصاب در سال ۱۳۲۰ هنوز در زندان بودند.^(۱۳۴) کنسول انگلیس در تبریز وضعیت کلی کار را این طور خلاصه می‌کند: «ما در مرحله گذار از کهنه به نو هستیم. کارگر ارتباط شخصی اش را با کارفرمایش و بسیاری از احساس غرور خود برای تولید تمام شده را از دست می‌دهد. هنوز پیش‌بینیهای متناسبی برای آسیب دیدگی در هنگام کار و یا بیکاری وجود ندارد تا جایگزین مسؤلیت اخلاقی کارفرمای نوع قدیم شود. حکومت ساختاری را برانداخته است بی آنکه

چیزی به جایش بنا کند... رضاشاه، احتمالاً به نحو خطرناکی، الله را از عرصه اقتصاد حذف کرده و به جای آن خود را در اصول اخلاقی صنعت گذاشته است.^(۱۳۳)

در این بین، اقدام رضاشاه برای یکان‌سازی ملی رنجشهای بیشتری بین اقلیتهای دینی و زبانی ایجاد کرد. در سال ۱۳۱۳، مدارس بهائیه‌ها با بیش از ۱۵۰۰ شاگرد فقط در تهران، به این دلیل که سالگرد شهادت باب را برگزار کرده‌اند، اجازه تدریس را از دست دادند. نماینده یهودیان در مجلس، ساموئل حیم، در سال ۱۳۱۰ به دلایل ناگفته ناگهان اعدام شد. نماینده زرتشتیان، شاهرخ ارباب کیخسرو که از سال ۱۳۰۰ صدقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، در سال ۱۳۱۹ به دست شهرتانی هدف گلوله قرار گرفت؛ زیرا پسرش در آلمان به رغم میل پدر یک سلسله سخنرانی در حمایت از نازیها ایراد کرده بود. مدارس جامعه آرامه نخست کلاس زبانهای اروپایی و سپس در ۱۳۱۷ اجازه تدریس را از دست دادند. در همان سال، اطلاعات روزنامه نیمه‌دولتی بومیه، با درج سلسله مقالاتی در صفحه اول خود درباره «مجرمان خطرناک»، همه به وضوح با نامهای ارمنی و آسوری، مبارزه‌ای را با اقلیت مسیحی آغاز کرد. سفارت انگلستان گزارش داد که این حمله‌ها یادآور رادیکالیسم نازی است و برای جلب شوینتهای متعصب و ملایان بسیار مرتجع طراحی شده‌اند.^(۱۳۴) اما رویه تعطیل مدارس و چاپخانه‌های اقلیتها بویژه به آذربایجان سخت ضربه زد. آذربایجان که شهری تر از کردها، عربها، بلوچها و ترکمنها بودند، روشنفکران بومی داشتند. در نتیجه وقتی مدارس، روزنامه‌ها و چاپخانه‌های فارسی در آذربایجان جایگزین مدارس، روزنامه‌ها و چاپخانه‌های ترکی شدند، رنجش فرهنگی فزونی گرفت. نوسازی (مدرنیزاسیون)، نوع جدیدی از گروه‌گرایی را برانگیخته بود - نوعی نه مبتنی بر روستاها، قبایل و محلات شهری منطقه، بلکه بر اقلیتهای زبانی و فرهنگی خرده دولت.

دولت برای مقابله با مخالفت طبقاتی و قومی، هرچه بیشتر به خشونت متوسل شد تا آنجا که در سال ۱۳۲۰ علاوه بر ایرانیان، بسیاری از اروپاییان فکر می‌کردند یا سرکوب همچنان ادامه می‌یابد، یا افسران ارشد رژیم را برمی‌اندازند، و یا تنشهای اجتماعی دیر یا زود به انقلابی خونین منجر می‌شود. اما این فکرها با اشغال ایران توسط انگلستان و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به پایان رسید. متفقین نه تنها به دلیل ظاهری گشودن راهرو تازه‌ای به روسیه، حذف مأموران آلمان، و حفاظت تأسیسات نفتی، بلکه به دلیل ناآشکارتر پیشدستی بر افسران هوادار محور که احتمالاً می‌خواستند شاه نامحسوب را کنار گذارند و رؤیای هوادار آلمان روی کار آورند، کشور را اشغال کردند.^(۱۳۵) همان طور که سفیر انگلیس در اردیبهشت ۱۳۲۰ به وزارت خارجه هشدار داد، «نارضایی عمومی در ایران زمینه دسیسه خوبی برای آلمان

ایجاد کرده است. شاه تقریباً مورد نفرت عموم است و نمی تواند از حمایت کامل ارتش خود مطمئن باشد. حرکت برای عزل شاه یا حتی سلسله وی عمومی خواهد بود. اغلب مردم در ایران به هر انقلابی تن در خواهند داد. همین طور، وابسته مطبوعاتی انگلستان در تهران گزارش داد: «اکثریت بزرگ مردم از شاه نفرت دارند و به هر تغییری گردن می نهند... در نظر این مردم حتی گسترش جنگ به ایران بهتر از ادامه رژیم فعلی است. نظر کلی این است که صرف نظر از ضعف ظاهری ایران در مقابله با آلمانیها یا روسها، مردم دلیلی برای جنگیدن ندارند: آنها از شاه متنفرند و بنابراین می پرسند چرا باید برای ابقای این حکومت بجنگند.» (۱۳۶)

اشغال کشور، بیدرنگ سرنوشت رضاشاه را رقم زد. در عرض سه روز پس از اشغال، ارتش که توسط هواپیمای انگلیس و شوروی بمباران شده بود، سریع تر از آن که حتی فرمانده عالی متفقین انتظار داشت عقب نشست. در عرض چهار روز، فروغی، قاضی متقل اندیشی که مجبور به کناره گیری شده بود، به نخست وزیر منصوب شد تا با متفقین مذاکره کند. (۱۳۷) در عرض یک هفته، نخست وزیر جدید درخواست صلح می کرد و در نهان از متفقین می خواست که رضاشاه را کنار بگذارند و طی ده روز، انگلستان که می خواست حمایت عموم را جلب کند، به سوء مدیریت، حرص، و قساوت رضاشاه آشکارا حمله می کرد. (۱۳۸) در عرض دو هفته، نمایندگان دستچین شده شاه را به سبب اندوختن ثروت هنگفت، کشتن افراد بیگناه، و سوء استفاده از عناوین فرمانده ارتش و فرمانده کل آشکارا سرزنش می کردند. (۱۳۹) و طی سه هفته، شاه بدون مشورت با متفقین، به نفع ولیعهد کناره گرفت و کشور را شتابان ترک کرد به این امید که سلسله اش را نجات دهد. سفیر انگلیس نوشت که اشغال بیش از آن که رنجش عموم را از اشغالگران سبب شود، امید بهبود اجتماعی و بنابراین احساس دوستی با متفقین را برانگیخت. سفیر امریکا به همین نتیجه رسید: «یک مستبد بیرحم، آزمند و اصلاح ناپذیر در اواخر عمرش، برکناریش از قدرت و سپس مرگش در تبعید، تأسف کسی را برنیا نگیخت.» (۱۴۰) سقوط رضاشاه به سیاست سیطره دولتی پایان داد و نیز سیاست کشکهای اجتماعی را آغاز کرده بود.

بخش دو
سیاستِ برخورد‌های اجتماعی

نظام سیاسی مستقر: از سلطنت نظامی تا سلطنت در حال تنازع

دو نفر ایرانی مدت زیادی نمی‌توانند با هم کار کنند، حتی اگر برای درآوردن پول از شخص ثالث باشد.

کنسول انگلیس در اصفهان، ۲۶ فروردین ۱۳۲۴،

دفتر امور خارجه ۳۷۱/ایران/۱۹۴۵-۳۴/۴۵۴۷۶

نمایندگان ما - بخصوص در مجالس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم - چنان رفتار می‌کردند که گویی دشمنان شمشیرکشیده و زارینند. آنان طوری عمل می‌کردند که گویا قوه مقننه خصم قوه مجریه است... من کاملاً با ناظران غربی موافقم که ایران را ملتی از افراد آنارشویست توصیف می‌کنند. در کشور ما، هر کس خود را رهبر می‌شمارد، اهداف خود را طرح می‌کند، راه خود را می‌رود، و بدون پشیمانی دیگران را پایمال می‌سازد. به دلیل این روانشناسی فردی است که صدها حزب قطعه قطعه شده و تفرقه افکن، صحنه سیاسی ما را آشفته کرده است. از سال ۱۳۲۰ احزاب سیاسی درون و بیرون مجلس به همان سادگی و فراوانی که ظاهر شده‌اند، ناپدید گشته‌اند.

رضازاده شفیق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ ص ۳-۴

سرآغازهای نو

اشغال ایران توسط انگلستان و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ با از بین بردن استبداد، نارضاییهای اجتماعی سرکوب شده شانزده سال گذشته را از بند رها کرد. با فرار افسران به پایتخت و سربازان وظیفه به روستاهای خود، رؤسای قبایل نیز که بسیاری از آنان امید به روزهای بهتر را

از دست داده بودند، از حکومت پلیسی در تهران گریخته، به افراد ایل خود پیوستند. سیاستمداران وطن پرست که در طول دوران کناره گیری اجباری زخم هاشان را التیام می دادند، دوباره به صحنه بازگشتند. رهبران مذهبی از کنج مدرسه ها و حوزه ها به در آمده، دوباره برای تشجیع مردم بر منبر رفتند. روشنفکران که اغلب جوانتر از آن بودند که مشکلات سالهای ۱۲۸۶-۱۳۰۴ را به یاد آورند، با اشتیاق به سیاست رو کردند، روزنامه انتشار دادند، اعلامیه نوشتند، و برای ساختن ایرانی جدید احزاب سیاسی تشکیل دادند. حتی نمایندگان متملق و کارمندان چاپلوس ناگهان جرأت اظهار وجود در عرصه سیاست و انکار ارباب پیشین را یافتند. با همه نمایندگان پرشور، روزنامه نگاران سرزنده، رهبران حزبی برجسته، و تظاهرکنندگان ناراضی، دوران سکوت به سر رسید.

در طول شانزده سال پیش از آن، قدرت انحصاراً حول یک فرد واحد متمرکز شده بود. اما در عرض سیزده سال بعدی، از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمدرضا شاه در مرداد ۱۳۳۲، قدرت بین پنج قطب جدا از هم یعنی دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه های خارجی، و عامه مردم، دست به دست می شد. علاوه بر این، هر کدام از این مراکز قدرت نیز درگیریهایی داخلی اش را داشت. مشاوران کشوری دربار به دنبال یک دموکراسی اصیل مشروطه بودند همچنان که افسران ارتش فکر بازسازی یک حکومت مقتدر فردی را در سر داشتند. مجلس به جناحهای محافظه کار، لیبرال و رادیکال و همین طور طرفدار انگلیس، هوادار امریکا و هواخواه روسیه تقسیم می شد. وزرای کابینه مقام خود را یا مدیون دربار، یا یکی از جناحهای متعدد مجلس، یا قدرتهای خارجی بودند. خود قدرتهای خارجی نیز با آغاز جنگ سرد و ضدیت متفقین جنگ جهانی دوم، با هم به خصومت برخاستند. و بالأخره، به محض آن که احزاب سیاسی فرصت یافتند تا الهام بخش، برانگیزنده و نماینده منافع گروهی مختلف باشند، عامه مردم فوراً به صورت نیروهای اجتماعی رقیب درآمدند.

این مراکز قدرت، بسیاری از درگیریهای خود را درون کابینه صورت دادند و باعث بی ثباتی دائم در سطح وزارتخانه ها شدند. در شانزده سال قبل از آن فقط ۸ نخست وزیر، ۱۰ کابینه، و ۵۰ وزیر متصدی ۱۹۸ پست کابینه بود اما در سیزده سال بعدی ۱۲ نخست وزیر، ۳۱ کابینه و ۱۴۸ وزیر متصدی ۴۰۰ پست کابینه شد. به طور متوسط، نخست وزیران هشت ماه و کابینه ها کمتر از پنج ماه پاییدند. با این حال، این واژگونی سریع به معنی ایجاد تحرک اجتماعی در ایران و ورود طبقات متوسط به دالانهای قدرت نبود. برعکس، از ۱۲ نخست وزیر، ۹ تن از خانواده های متشخص قرن نوزدهم، ۲ تن از تشکیلات اداری رضاشاه،

و یک نفر از امرای ارتش او بودند. همین طور، از ۱۴۸ وزیر کابینه، ۸۱ نفر جزو خانواده‌های متشخص و متمول، ۱۳ نفر صاحبان صنایع وابسته به دربار، ۱۱ نفر افسر ارتش، و ۸ نفر بازرگان عمده غیربازاری بودند.^(۱)

بی‌ثباتی سیاسی منحصر به کابینه نبود. در سراسر شانزده سال قبل، عرصه سیاسی - بویژه خیابانها - آرام بود. بعضیها معتقدند که این ثبات موجب شد تا دوره‌های پارلمانی مرتب، روزنامه‌های مسؤول، اجتماعات منظم، و حتی راه‌آهن دقیق و سروقت به وجود آید. اما در نظر بسیاری دیگر این وضع به سکوت سپاهجان شباهت داشت. به هر حال، طی سیزده سال بعدی، کشور از تلاطمی اجتماعی به تلاطم دیگر، از بحرانی سیاسی به بحران دیگر، و از این تنش دیپلماتیک به آن یک گذر می‌کرد. این بی‌ثباتی به نظر بعضیها پرورندهٔ هرج و مرج اجتماعی و تجزیه ملی بود و به نظر دیگران نتیجهٔ طبیعی اما دردناک دموکراسی سیاسی و مشارکت عمومی محسوب می‌شد. در حکومت پیشین، دولت بر گروههای ذینفوذ نظارت داشته، کشمکشهای داخلی را مخفی ساخته، جامعه را در قالب جدیدی ریخته، و خلاصه، بر ساختار اجتماعی تسلط یافته بود. در سیزده سال آتی، ساختار اجتماعی کشمکشهای ریشه‌داری را عیان می‌ساخت، این کشمکشها را به عرصه سیاسی منتقل می‌ساخت، و از این رهگذر نظام سیاسی را بازسازی می‌کرد. این سیزده سال، بنابراین، روزنه‌ای نادر و ارزشمند بود که دانشمندان علوم اجتماعی از آن می‌توانست کشمکشهای ریشه‌دار داخلی را که همواره در کشورهای در حال توسعه به واسطهٔ نظامهای تک حزبی، سانسورهای پلیسی، بوروکراتهای جاخوش کرده و تیمسارهای سلطه‌جو مخفی می‌ماند، نظاره کند.

ظهور انبوه احزاب، گروههای پارلمانی، و مجامع صنفی در سائهای پس از شهریور ۲۰، بسیاری از ناظران و دست‌اندرکاران، اعم از ایرانی و غیرایرانی، را مجاب کرد که دیش ملی ایرانی به واسطهٔ ناامنی فردی، بی‌اعتمادی، حسادت، دشمن‌انگاری، سرپیچی هرج و مرج طلبانه، بدگمانی شدید، تکروری آشکار، و تفرقه‌جویی اجباری، مخدوش گشته است.^(۲) به قول یکی از نمایندگان انگلیسی پس از ناکامی در فراهم آوردن یک بلوک ضدشوروی مؤثر در مجلس، «ایرانیها در چنین بیماری پیشرفته‌ای که بحران سیاسی است، شادی کودکانه‌ای احساس می‌کنند. تکررهایی بدون صداقت، انضباط و همبستگی که حاضر نیستند اختلافاتشان را کنار بگذارند، یک خط‌مشی واحد پیش گیرند، و برای اجرای این خط‌مشی رهبرانی انتخاب کنند.»^(۳) همین‌طور، یکی از پژوهشگران علوم اجتماعی اهل آمریکا گفته است که تفرقه‌جویی در ایران ریشه در سیاست بی‌اعتمادی دارد: «موازنه

متزلزل و همواره به هم خورنده افراد و دسته‌هایی که برای مردم منکر قدرت اقدام مؤثر برای حکومت و همین طور منکر قدرت اقدام مؤثر برای مخالفت بوده‌اند.^(۴)

اما نکته این است که هزارنوی غامض احزاب سیاسی و گروههای پارلمانی نه بازتاب مشکلات روانشناختی بلکه اختلافات سیاسی، نه بازتاب آثار خود بزرگ‌بینی - هرچند بی‌تردید آفاری از آن در بعضیها وجود داشت - بلکه مسائل سیاسی فی‌مابین گروههای اجتماعی درگیر؛ و نه بازتاب ناامنی فردی و خصومت‌های غیرعقلانی بلکه اختلاف‌نظر عقلانی، هرچند همانقدر شدید، بر سر مسائل پیچیده منی و بین‌المللی بود.

گیختن ساختار سیاسی در شهریور ۲۰، بیدرنگ وجود دو نوع کشمکش عمده در ساختار سیاسی را نمایان ساخت: سبزه‌های طبقاتی: بویژه در شهرها؛ و رقابتهای قومی، بخصوص بین قبایل همایه، فرقه‌های مذهبی، و گروههای زبانی، در روستاها. در سالهای بلافاصله پس از برکناری رضاشاه، نمایندگان انگلستان و امریکا همواره هشدار می‌دادند که ناسازگاری بین دارا و نادر امنیت ملی را در شهرها به خطر انداخته و وضعی انفجار آمیز پدید آورده است؛ که اضطراب شدید در بین توده‌ها، در آمیخته با توانگر شدن مداوم تجار و زمینداران، کل بافت اجتماعی را تهدید می‌کند؛ و این که، ناراضی طبقات پایین، به واسطه کمبود مهیپ خوراک، پوشاک، و آموزش ممکن است به شورش لجام‌گسخته بر ضد طبقه حاکم فعلی بینجامد. آنان همچنین هشدار می‌دادند که عقب‌نشینی زود هنگام نیروهای متفقین ممکن است موجب بروز ناآرامی عمومی به شکل انقلاب گردد که بیانگر ناراضی گسترده مردم از حکومت و نظام اجتماعی فعلی است. یک کنسول انگلیس حتی وضعیت را با اوضاع انگلستان در اوایل قرن نوزدهم مقایسه کرد: «اوضاع شبیه انگلستان پیش از ۱۸۴۲ است. طبقات زمیندار تحت سیطره همه مقامات محلی و عملاً زیر نفوذ پارلمان و کابینه‌اند و کشور دو طبقه دارد - یکی غرق در ثروت و دیگری سخت مفلس و بینوا».^(۵)

مطبوعات ایران نیز دستخوش کشمکش طبقاتی بود. از سی و شش روزنامه‌ای که طی چهار سال پس از تغییر سلطنت مرتب منتشر می‌شدند، تقریباً همه؛ از جمله روزنامه‌های وابسته به مالکان توانگر، ایران را مجموعه‌ای از طبقات متعارض می‌دانستند. بعضی معتقد بودند که توده مردم زیر سرکوب سیاسی طبقه حاکم کوچکی قرار دارند که از مالکان فئودال، درباریان متنفذ، افسران ارتش، و مقامات بلند پایه دولتی تشکیل شده است.^(۶) نشریات دیگر مدعی بودند که توده‌های زحمتکش زیر استعمار اقتصادی طبقات بالا قرار دارند که از عمده مالکان، سرمایه‌داران کم‌رادور (وابسته)، کارمندان ثروتمند، و صاحبان صنایع نوکیسه تشکیل می‌شود.^(۷) باز گروهی دیگر نگران طبقه متوسط سختکوش کوچکی بودند که بین

طبقه بالای غارتگر و طبقه پایین بیسواد عقب مانده ای گرفتار بود.^(۸) برخی جامعه‌شان را دارای دو قطب می‌دانند؛ در یک سو اشراف قدیم و جدید، بورژوازی صنعتی و کمپرادور، و در سوی دیگر، روشنفکران، بورژوازی بازار، طبقه کارگر شهری، عشایر صحرائین، و روستایان بی‌زمین قرار داشتند.^(۹) حتی اطلاعاتی که به دستور رضاشاه سالها از به کار بردن واژه تفرقه‌انگیز «طبقه» جداً اجتناب کرده بود، اکنون هشدار می‌داد که کشمکشهای طبقاتی همه موجودیت ایران را به خطر انداخته است.^(۱۰)

در حالی که روزنامه‌های تهران متوجه تخصصات طبقاتی بودند، کنوله‌های انگلیس در شهرستانها مراقب رقابتهای قومی، بویژه بین قبایل، بین مسلمانان و غیرمسلمانان، و بین اقلیتهای عمده زبانی و دولت تحت سلطه فارسها بودند. کنول انگلیس در شیراز، در وصف قشایبها، بویراحمدیها، و لرها وضعیت قبایل در اکثر نقاط کشور را چنین خلاصه می‌کند.

با سقوط رضاشاه پیاده نظام و قشون پرغرور وی روحیه خود را باخت و در برابر عشایر تسلیم شد. عشایر با باز یافتن آزادی جان تازه گرفتند، سلاحهای مدفون شده دوباره رنگ روشنایی دید و گرد و خاکشان پاک شد. سلاحهای تازه‌ای خریداری و تهیه شد که بعضی را افراد قشون یا قاچاقچیان اسلحه فروخته بودند و بقیه با شیخون به پاسگاههای نظامی فراهم آمده بود. علاوه بر این، انبوه سلاحهای فراریان قشون نیز وجود داشت؛ فراریانی که برخی سربازان و وظیفه‌ای از بین عشایر بودند و اکنون سرعت به قبیله خود برمی‌گشتند. مسابقه تسلیحاتی آغاز شده بود. آن دسته از خوانین سابق که سالها در تبعید یا در حبس مانده بودند، به نزد قبیله خود بازگشتند و در صدد برآمدن تا اموال از دست رفته خود را بازیابند و زمینهای مصادره شده‌شان را بازپس گیرند. خوانین بعدی منتظر تأمین کامل‌اند و دست کم یک جنگ خونین با حکومت راه انداخته‌اند. در حالی که خوانین سابق همیشه آسوده نبودند؛ زیرا اگرچه مورد قبول غالب رعایای قدیم و خویشاوندان ضعیف‌تر خود بودند که همچون آنان از رضاشاه ستم دیده بودند و اجازه داده شده بود در قبیله بمانند، اما در میان خوانین بعدی کم نبودند کسانی که به یمن صعب‌الوصول بودن مراتع یا وسیله شدن برای حکومت، از سرکوب شدیدی‌تر در امان مانده و از گرفتاری همسایگان‌شان سود برده بودند و اکنون بازگشت به نظم مطلق را که قبیله میلی به آن ندارد و از آن سرمی‌پیچد و می‌گریزد، ناخوش می‌یافتند.^(۱۱)

نظر کاردار انگلستان در تهران این بود که حکومت مرکزی فقط از طریق «خط مشی دیرین تحریک زیرکانه قبیله‌ای بر ضد قبیله دیگر و دامن زدن به درگیریهای قومی» می‌تواند نفوذ خود را در مناطق عشایری حفظ کند: «کاملاً درست است که رویه تحریک یک قبیله بر

ضد قبیله دیگر منجر به صلح پایدار نخواهد شد اما حفظ توازن قوا در بعضی نواحی در حال حاضر تنها راه ممکن برای تأمین صلح موقت است که پیش پای حکومت قرار دارد.^(۱۲)

خصوصیتهای مذهبی غالباً در شهرستانها وجود داشت. مثلاً در تبریز، دعوی ارمنی-مسلمان به جایی رسید که کنسول انگلیس هشدار داد به محض عقب‌نشینی متفقین از ایران، خون به راه خواهد افتاد. در اورمیه اولیای کلیسای آسوری نظر مشابهی داشتند و در صورت پایان جنگ در آینده نزدیک، خواهان حمایت انگلستان بودند. در مشهد نیروهای شوروی مجبور شدند در مراسم ماه محرم در سال ۱۳۲۳ برای دفاع از محله یهودیان مداخله کنند. در اهواز هشتصد نفر مسلمان خشمگین، تحت تأثیر شایعه ریوده شدن کودکی مسلمان به دست یهودیان، کوشیدند کنبه محل را به آتش کشند. در کرمان جماعتی برانگیخته به سرکردگی ملایی متعصب به محله زرتشتیان حمله بردند، دو تن را کشتند و خانه‌های زیادی را غارت کردند. در شاهرود نیز جماعتی مشابه به معبد بهائیان حمله آوردند، سه تن را زجرکش و پنجاه مغازه را غارت کردند.^(۱۳) جالب است که دعوی قدیم حیدری-نعمتی و شیخی-کریمخانی-مشرع این بار در معنای واقعی خود بروز نیافت. در واقع، در این دوره «حیدری-نعمتی» به دعوای یهودیه و قدیمی اطلاق می‌شد.

مسأله زبان در مناطق عربی، کردی و آذری سخت آشکار بود. شیخ جاسب پسر ارشد شیخ خزعل متوفی، در ۱۳۲۹ به ایران بازگشت و فوراً همایشی از سران عرب ترتیب داد. همایش، با اعلام این که «امیرنشین عربستان» تا قرن بیستم کاملاً متقل بوده است، حکومت مرکزی را به سلب آزادی مردم عرب و برنامه‌ریزی برای از بین بردن زبان ملی آنان متهم کرد. همایش همچنین پیامی برای دول انگلیس و امریکا فرستاد با این مضمون که «ما اعراب عربستان... بالغ بر یک میلیون نفر، معتقدیم که روز رهایی مان از دست ستمگران ایرانی بزودی فرامی‌رسد.»^(۱۴) اما این جنبش از حرکت افتاد؛ زیرا از سوی انگلستان تجزیه‌طلبان را منصرف ساخت و از طرف دیگر بنی‌طرف، بزرگترین قبیله عرب، از پیوستن به شیخ جاسب امتناع کرد. وضع در نواحی کردنشین نیز به همین گونه بود. به شهادت مکرر سیاحان انگلیسی از استانهای غربی، مقامات ایرانی برای جلوگیری از تشکیل جمهوریهای مستقل کوچک که از شهریور ۱۳۲۰ به این سو پدید آمده بود، می‌بایست بیراهه‌های درازی را می‌پیمودند.^(۱۵) آن لجن در سفر کردستان از سوی سفارت انگلیس، در سال ۱۳۲۳ گزارش می‌دهد: «از تبریز تا مهاباد، شهرها و روستاها پر از اکراد کاملاً مسلح بود. اثری از افراد شهربانی یا ژاندارمری ایران ندیدم. با چند تنی از کردها که صحبت کردم، همگی با شور و شوق از

استقلال کردها سخن می‌گفتند.^(۱۶) اما در این سالها، متفقین، از جمله شوروی، از کمک نظامی به ناسیونالیستهای کرد خودداری می‌کردند.

مسأله زبان در آذربایجان حتی به نقطه انفجار رسید. اشغالگری شوروی و فرار مقامات ایران در پی آن، در تبریز خلأ قدرتی پدید آورد. این خلأ را بلافاصله جمعی از سران محلی که حکومت مرکزی را قبول نداشتند، پرکردند و خواستار حق استفاده از زبان آذری در مدارس دولتی شدند و یک نیروی شبه نظامی داوطلب از مهاجرین ۲ - حدود ۵۰۰۰ نفر ایرانی ترک زبان که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی بازگشته اما در یافتن شغل و جذب شدن در محیط جدید با مشکل مواجه بودند - تشکیل دادند.^(۱۷) یک دیپلمات امریکایی که برای مشاهده اوضاع به تبریز فرستاده شده بود، به واشینگتن گزارش داد که نیروهای شوروی پس از مراددای کوتاه مدت با تجزیه طلبان محلی، تیت اصلی جنبش عمومی دامنه داری را که خود مختاری آذربایجان بود، مسکوت گذارده است.^(۱۸) هر چند حکومت مرکزی، به کمک شوروی، قدرت را در تبریز دوباره به دست گرفت، سازمانها و روزنامه‌های محلی به اعلام و تقایم رنجش آذربایجانیان از تهران ادامه دادند. به گزارش یک سیاح امریکایی، روسها می‌توانستند در صورتی که بخواهند، با استفاده از نارضایتی عام، یک شبه در آذربایجان حکومت شورایی تشکیل دهند.^(۱۹) آن طور که آذربایجان روزنامه عمده تبریز اغلب در سرمقاله‌هایش می‌نوشت: سبب بدبختی آذربایجان چیست؟ علت اصلی، فقدان وحدت بین ملت آذری است. دیگران توانسته‌اند به خاطر تفرقه داخلی بخصوص بین سنی و شیعه، ارمنی و مسلمان، دهانی و ایلیاتی، کرد و آذری ما را استثمار کنند و آلت دست قرار دهند. تنها زمانی خواهیم توانست حقوق خود را تأمین کنیم که این اختلافات را کنار گذاریم و در برابر استثمارگران تهران متحد شویم. هدف اصلی ما چیست؟ روزنامه ما را در تهران قلعین کرده‌اند، می‌گویند ما خواستار جدایی آذربایجان از ایرانیم. هدف اصلی ما اما حمایت از حقوق دموکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری است. وقت آن است که دولت قبول کند که آذربایجانی فارسی زبان نیست و هرگز نبوده است. زبان رسمی و مادری ما آذربایجانی است. ما هر چه در توان داریم، برای ترویج زبان مادری خود در مدارس و ادارات دولتی انجام خواهیم داد. آلهایی که سعی می‌کنند زبان ما را نابود کنند، باید نظر خود را عوض کنند.^(۲۰)

مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۲)

در عین حال که کشمکشهای طبقاتی و قومی مضمون اساسی سیاست در سیزده سال بعد بود، مسأله فوری کشور در سال ۱۳۲۰ بقای سلطنت محسوب می‌شد. شاه جدید چون به تخت

نشست، کوشید برای تحکیم موقعیت خود تا جایی که ممکن است دوست پیدا کنند. برای جذب اعتماد متفقین قول همکاری کامل داد و حتی داوطلبانی برای جنگ در اروپا پیشنهاد کرد و هنگام دستگیری حدود پنجاه نفر افسر هوادار آلمان، ساکت ماند.^(۶۶) در عوض، انگلستان و اتحاد شوروی پیمان اتحاد با ایران امضا کردند، برای سلطنت سلسله پهلوی ضمانت صریح دادند و وعده قطعی کردند که کشور را در عرض شش ماه پس از جنگ تخلیه کنند. شاه جدید برای آن که مردم را مطمئن سازد که دیکتاتوری دوباره برقرار نخواهد شد، همه زندانیان سیاسی را بخشید و بیش از ۱۲۵۰ نفر مخالف را در چند ماه پس از آن آزاد کرد.^(۶۷) از حمایت دو تن از هواداران پدرش که متهم به قتل زندانیان سیاسی بودند، سر باز زد، و فرمان استرداد املاک موقوفه به نهادهای مذهبی را صادر کرد. وی همچنین دانشکده الهیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد؛ بسیاری از املاک خاصه را به دولت انتقال داد تا سپس به صاحبان سابق آن مسترد گردد؛ و با دقت فراوان، خود را در انتظار عموم جوانی غیرسیاسی نشان داد که در کشور دموکراتیک سوئیس تحصیل کرده و در دربار استبدادی پدرش همیشه ناراحت بوده است. علاوه بر این، برای جلب علاقه طبقه اعیان، شاه مراسم سوگند را در برابر نمایندگان مجلس برگزار کرد؛ مصونیت پارلمانی برای نمایندگان مجلس را دوباره معتبر دانست، اسناده از القاب اشرافی قدیم را در تشریفات دربار متداول ساخت، ژاندارمری را به وزارت کشور منتقل کرد، و بالاتر از همه، از مجلس دعوت کرد دوباره در روند تشکیل کابینه‌ها مشارکت کند. رضاشاه عادت داشت نخست وزیر انتصابی اش را با فرمان منطقی برای گرفتن رأی اعتماد برای کابینه به مجلس بفرستد. اما در این زمان، نخست نمایندگان نخست وزیر را انتخاب می‌کردند؛ برای گرفتن فرمان به حضور شاه می‌فرستادند، و سپس، هم به برنامه و هم به کابینه اش رأی اعتماد می‌دادند.

شاه در حفظ سلطنت خود با بک خوش اقبالی روبرو شد؛ زیرا اشغال کشور از سوی متفقین درست زمانی صورت گرفت که رضاشاه انتخابات مجلس سیزدهم را تمام و کمال انجام داده بود. بنابراین، شاه جدید وارث مجلسی شد که خواهان حصول توافقی بود که بر اساس آن وی در مسائل سیاسی حاکم مطلق نباشد و فقط کنترل ارتش را به دست گیرد. در نتیجه، زنجیره سابق فرماندهی ارتش دست نخورده ماند. دستورها همچنان از دفتر نظامی درباره از طریق رئیس ستاد کل مستقیماً به فرماندهان ارتش ابلاغ می‌شد و وزیر جنگ از آن بی‌اطلاع می‌ماند. به منظور تسهیل ارتباط بین شاه و فرماندهان ارتش، سلطنت طلبان وزارت جنگ را انباشتند. وزارتخانه صرفاً به صورت اداره تدارکات نظامی، و وزیر به صورت رئیس افتخاری آن درآمد.

شاه که ارتش را ذخیره‌ای سلطنتی می‌دید، مجدداً اما در نهان درصدد جلب وفاداری افسران ارتش برآمد. او علاقه شخصی‌اش به ارتش را حفظ کرد، مانورهای نظامی برگزار می‌کرد، سفرهای بازرسی انجام می‌داد، ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی را، بویژه در تیپ زرهی، شخصاً زیر نظر داشت، و در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده‌های نظامی حضور می‌یافت. در این مراسم فرصت پیدا می‌کرد تا به افسران یادآوری کند که ارتش هستی خود را به سلسله پهلوی مدیون است. همچنان که افسری جوان با کمی پوزش به روشنفکری ضد دربار اعتراف کرد؛ و شاید درست باشد که پیرمرد با شما غیرنظامیها مهربان نبود اما باید یادتان باشد که یک عده لات و لوت را به صورت ارتشی نوین درآورد. بدون وجود او ما ارتش واقعی نداشتیم.^(۲۳) شاه جدید همچنین فرماندهانی را که در شهریور ۲۰ ترک پست کرده بودند، از بازجویی علنی مصون نگه داشت؛ مزایای فراوان نثار افسران کرد، در عرض بیست ماه، دو برابر پدرش درجه سرهنگی و سرتیپی داد؛ و موافقت‌نامه‌ای با ایالات متحده برای تجدید سازمان، بازآموزی، و تجهیز هرچه بیشتر نیروهای مسلح امضا کرد. علاوه بر این، شاه در تسهیل مقدمات برای تأمین بودجه دفاعی موفق شد، حقوق افسران را افزایش داد، و حتی تعداد نیروهای مسلح را بالا برد. ارتش که نفرات آن از ۱۲۴۰۰۰ نفر در هنگام اشغال متفقین، به کمتر از ۶۵۰۰۰ نفر پس از فرارهای گروهی کاهش یافته بود، در اوایل سال ۱۳۲۲ بتدریج به ۸۰۰۰۰ نفر رسید.^(۲۴) سر ریدر بولارد، وزیر مختار انگلیسی، گزارش داد که شاه و مشکوک از وفاداری مردم به خاندان خود، پیوندهایش را با افسران تحکیم بخشید. و نظارت شخصی خود بر ارتش را بشدت حفظ کرد؛ و بدین ترتیب هم اقتدار واقعی و هم عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح را به دست آورد. او می‌افزاید که شاه سپس بر آن شد تا ارتشی چند میلیونی پدید آرد؛ آنچه شاه را ناراحت می‌کند، حالت اخلاقی مردم اوست. می‌گوید آنها ایده‌آل ندارند و او می‌خواهد با ارتشی عظیم به آنان ایده‌آل بدهد.^(۲۵) مورخان بعدها گفتند که این خاندان به سبب احساس عرفانی و ایرانی نسبت به سلطنت به جا ماند. اگر چنین احساسی در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ وجود داشت، شاه از آن بی‌خبر بود. برعکس، از نیاز فوری به اعمال نظارت فعال بر ارتش بیشتر خبر داشت.

بدین ترتیب، اشغال ایران دو رکن از سه رکنی که رژیم رضاشاه بر آن استوار بود، یعنی بوروکراسی و حمایت دربار را از میان برد. اداره کشور در دست وزیران بود که در برابر مجلس مسؤول بودند و املاک سلطنتی نیز به دولت واگذار شده بود. اما محمدرضا شاه که با تکه پاره‌های موجود، بقایای رکن اصلی یعنی ارتش را ترمیم کرد. درست است که ارتش تحلیل رفته بود، روحیه ضعیفی داشت، و انضباط آن متزلزل شده بود، ولی این نیز درست

است که همین ارتش بزرگترین نهاد کشور، وسیله اصلی خشونت مشروع، و سازمان یافته ترین نهاد دولتی بود. این رکن تا آن هنگام که مجلس بر مصالحه خود با شاه پایبند بود، می توانست پشتیبان سلطنت باشد.

با این حال در طول دوره مجلس سیزدهم چون مجموعه بی شکل نمایندگان بتدریج در چهار گروه سیاق و متغیر اما مشخص یعنی فراکسیون اتحاد ملی؛ فراکسیون میهن؛ فراکسیون آذربایجان؛ و فراکسیون عدالت (فراکسیون از واژه آلمانی "Fraction" به معنی گروه پارلمانی گرفته شده بود) ادغام شد، این نیروی حیاتی ضعیف تر گشت.^(۲۶) این چهار گروه نه تنها در مسائل داخلی، بویژه این مسأله قانونی که چه کسی باید ارتش را اداره کند، بلکه در مسائل خارجی، بخصوص مسأله حیاتی نحوه حفظ استقلال ملی در زمان اشغال بیگانگان، نیز اختلاف نظر داشتند.

اتحاد ملی که گروه بزرگتر بود اما اکثریت نداشت، عناصری از اشراف را نمایندگی می کرد که توانسته بود در رژیم رضاشاه جا بیفتند. علاوه بر این، بسیاری از اعضای آن از حوزه های انتخابیه خارج از مناطق تحت اشغال و بی داخل مناطق پر آشوب عشایری استانهای مرکزی و غربی که تحت حکومت نظامی ایران قرار داشت، بودند. آنان بر مبنای مشروطه خواهی خواستار ادامه سازش با شاه بودند. در مناسبات خارجی — مانند شاه — هم از انگلیس و هم از اتحاد شوروی هراس داشتند و بنابراین در برابر این دو دشمن دیرین خواهان نزدیکی به ایالات متحده بودند. رهبر گروه، مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان) زمیندار بزرگی بود که به کمک بانک ملی به تازگی معدن زغال سنگی در املاک خانوادگی خود در غرب ایران دایر کرده بود. بیات، عضو سابق حزب اعتدالیون قدیم، در ۹ دوره اخیر مجلس نمایندگی اراک را داشت. حسن اسفندیاری (محتشم الطاهر)، سیاستمدار پیشکسوت گروه با چهل سال تجربه مداوم در امور کشوری، رئیس مجلس سیزدهم بود. حسن اسفندیاری در سالهای اخیر مبالغ قابل توجهی در صنعت ابریشم در گیلان سرمایه گذاری کرده بود و امتیاز دولتی برای صدور پیله کرم ابریشم را داشت. و بالأخره سید احمد بهبهانی، پسر مجتهد مشهور انقلاب مشروطه، سعی داشت سختگویی گروه در بازار باشد. اگرچه پدرش به عنوان یک پیشوای روحانی راستین، از هرگونه وابستگی مالی و اداری به دولت خودداری کرده بود، احمد بهبهانی از سوی رضاشاه مقرر شده و در شش دوره متوالی مجلس صاحب کرسی بود.

اگر اتحاد ملی با حزب «توری» [محافظه کار] در انگلستان قرن هفدهم قابل مقایسه باشد، فراکسیون میهن را نیز می توان حزب «ویگ» [آزادیخواه یا لیبرال] دانست. گروه میهن که از

تشکیلات قانونگذاری راضی نبود، از زمینداران و تجار مناطق جنوبی و جنوب غربی تحت اشغال انگلستان تشکیل می‌شد. هاشم ملک مدنی، سخنگوی اصلی گروه، مانک-تاجر ثروتمندی بود که نمایندگی زادگاهش ملایر را در هشت دوره متوالی مجلس به عهده داشت. مدنی می‌بایست در چهار مجلس بعدی سیاستمداران هوادار انگلیس را رهبری می‌کرد. مهدی نمازی، ثروتمندترین عضو گروه، بزرگترین واردکننده کالای انگلیسی در کشور بود. او در چهار دوره مجلس شورای ملی، نمایندگی شهر زادگاهش شیراز را داشت. دکتر هادی طاهری دیگر عضو مهم گروه، تاجر میلیونر ابریشم از یزد بود که از سال ۱۳۰۵ نمایندگی شهر زادگاهش را داشت. خانواده طاهری، همچون بسیاری از اعیان شهرستانی، زمام امور مهم محل را در دست داشت. مثلاً در سال ۱۳۲۴، یکی از برادران وی رئیس یک شرکت خشکبار و نیز سرپرست حوزه علمیه اصلی یزد بود؛ برادر دیگر مدیریت کارخانه نخریسی محل را داشت؛ یکی از برادرزاده‌ها، صاحب امتیاز فروش پوست و جزو رؤسای انجمن فرهنگی شهر بود؛ برادرزاده دیگر مدیر دبیرستان دولتی بود؛ خویشاوند دیگر ریاست اداره بهداشتی را داشت؛ و باز خویشاوند دیگر رئیس اداره ثبت اسناد بود. (۲۸)

گروه مین اگرچه تا همان اواخر چاکران گوش به فرمان شاه بودند، هدف فعلی شان به قدرت رساندن سید ضیاء طباطبایی، انگلوفیل مشهور و نخست‌وزیر پس از کودتای ۱۲۹۹ بود که همقطارش رضاشاه برکنارش کرده بود. سید ضیا که مدت بیست سال، اغلب در فلسطین انگلیس، در تبعید بود، در شهریور ۱۳۲۲ به وطن بازگشت و به گفته سفارت انگلستان، ترس مهبی بین شاهدوستها و سوءظن شدیدی بین مقامات شوروی ایجاد کرد. وزیرمختار امریکا گزارش داد که انگلیس برای واداشتن شاه به صدور اجازه بازگشت سید ضیا باید سخت کوشیده باشد. وی همچنین افزود که سید ضیا نامزد مناسبی برای نخست‌وزیری نخواهد بود؛ زیرا به عنوان «مهره انگلیس»، شوروی ستیز افراطی، و «توطئه‌گر بی‌وجدان» در کودتای ۱۲۹۹، سخت بدنام است. (۲۹)

در حالی که فراکسیون مین هوادار انگلیس بود، فراکسیون آذربایجان را اشراف قاجار رهبری می‌کردند که با مخالفت با شاه و انگلیس می‌خواستند تا آن‌گاه که اتحاد شوروی خواهان انقلاب اجتماعی در ایران نیست، با او همکاری نزدیک داشته باشند. رهبری گروه را، که شامل بیش از چند تن نماینده نبود، محمدولی فرمانفرما برادر شاهزاده «نصرت‌الدوله» فیروز مشهور که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، به عهده داشت. فرمانفرما با پایان دادن به کناره‌گیری اجباری‌اش در سال ۱۳۲۰، در انتخابات دیروقت در سراب که تحت اشغال شوروی بود و خانواده وی صاحب روستاهایی در آنجا بود، برنده شد. امیر نصرت

اسکندری، دیگر عضو مهم گروه، از اعتاب مستقیم فتحعلی شاه و وارث ثروتمندترین مالک سراسر آذربایجان بود. این نمایندگان آذربایجان، امیدوار بودند که احمد قوام (قوام‌السلطنه)، سیاستمدار کهنه کار را به قدرت برسانند که رئیس چهار کابینه بود تا آن گاه که رضاشاه، نخست به پاریس و سپس به املاک چای او در گیلان تبعیدش کرد. بولارد معتقد است که هرچند قوام نه صریح و نه انگلوفیل بود، فعال‌ترین، سرکش‌ترین، ماهرترین، شجاع‌ترین، جاه‌طلب‌ترین و مقتدرترین سیاستمدار قدیمی ضد دربار محسوب می‌شد.^(۲۹) یک ناظر ایرانی می‌نویسد که قوام در سال ۱۳۲۰ به گونه‌ای به سیاست بازگشت که آشکارا برای خاندان سلطنتی دندان تیز کرده بود و تهدید می‌کرد که پیوند آنها را با ارتش قطع کند. ناظر دیگری ادعا داشت که قوام می‌خواست نظام جمهوری برقرار کند و ریاست جمهوری را خود بر عهده گیرد. شاه در گفتگویی با کاردار انگلیس، قوام را توطئه گر خطرناکی توصیف کرد که با «دار دسته چاقو کش» خود منتظر روسها بود تا ضرب شست شدیدی نشان دهد.^(۳۰)

در حالی که این سه گروه شامل عناصر ناهمگنی از طبقه اعیان زمیندار بود، فراکیون عدالت نمایندگی نسل قدیم روشنفکران را داشت. اعضای این گروه متشکل از کارمندان عالی‌رتبه، تکنوکراتها، و روشنفکران قدیم، نخست طرفدار رضاشاه بودند اما بتدریج از شیوه‌های مستبدانه وی به هراس افتاده بودند. از این رو آنان، در امور داخلی می‌خواستند ارتش را تحت نظارت غیر نظامیان درآورند و در امور خارجی امیدوار بودند به ایالات متحده به عنوان نیروی سومی در برابر دو قدرت عمده نزدیک شوند. بدین سان، این فراکیون با اتحاد ملی در مسائل خارجی تقارن، اما در نحوه اداره کشور تباعد داشتند. سخنگوی اصلی گروه عدالت، علی دشتی نویسنده مشهور بود که پس از سالها حمایت از رضاشاه، به ناگهان خود را در آسایشگاهی در «بازداشت» دید. دشتی عفو شد و به مجلس بازگردانده شد و پس از اشغال، منتقد اصلی دربار در مجلس گردید و همواره به شاه جوان هشدار می‌داد که «اگر در سیاست مداخله کند، تاج و تخت‌اش را از دست خواهد داد.»^(۳۱) نامزد عمده گروه برای نخست‌وزیری، علی سهیلی کارمند عالی‌رتبه تحصیل کرده غرب و از خانواده‌ای غیر اشرافی بود. سهیلی که مقامات مهمی را در تهران به عهده گرفته بود، به دلایل نامنومی در سال ۱۳۱۷ کنار گذاشته شده و برای تصدی سفارت به کابل فرستاده شده بود. موضع ضعیف فراکیون سلطنت طلب اتحاد ملی در افسند ۱۳۲۱ هنگامی آشکار شد که فراکیونهای میهن، آذربایجان و عدالت برای برکنار ساختن فروغی، که از شهریور ۱۳۲۰ ریاست سه کابینه طرفدار دربار را به عهده داشت، با هم متحد شدند. در مانورهای بعدی برای انتخاب نخست‌وزیر جدید، گروه میهن با حمایت سفارت انگلیس از سید ضیا جانبداری کرد.

در این ضمن، گروه آذربایجان به کمک سفارت شوروی، قوام را پیشنهاد کرد. اما از آنجا که هر گروه، با پشتیبانی سفارت امریکا، خواسته دیگری را تو می کرد، گروه عدالت توانست برای نامزد خود، سهیلی، رأی کافی به دست آورد. سهیلی که وزرایش را با مشورت فراکیونها برمیگزید و حتی یکی از امرای ارتش را به وزارت جنگ منصوب کرد، برای حکومت خود اکثریت پارلمانی زیادی به دست آورد. اما این اکثریت در طول پنج ماه بعد که سهیلی می کوشید منافع متضاد را تأمین کند، از بین رفت. وی برای حفظ حمایت نمایندگان که می ترسیدند متفقین با وارد کردن پول هنگفت به کشور اقتصاد را دچار تورم تصاعدی سازند، لایحه اجازة چاپ ۳۰۰ میلیون ریال اسکناس توسط بانک ملی برای نیروهای اشغالگر را به تأخیر انداخت. این کار طبعاً متفقین را که برای پرداخت حقوق کارمندان محلی خود به اسکناس نیاز مبرم داشتند، خشمگین کرد. وی در حمایت از حدود یکصد نفر همکار تکنوکرات که انگلیس کشف کردند با آلمانیها ارتباط داشتند، با معذرتخواهی دستگیری آنها را معوق گذاشت. این امر مآلاً کاسه صبر انگلیسیها را لبریز ساخت. سهیلی برای جلب رضایت متفقین که می گفتند خطوط ارتباطی شان امن نخواهد بود مگر آن که حکومت مرکزی با قبایل یاغی به سازش برسد، اعلام داشت که دولت اجازة کوچ سالانه می دهد، کارمندان نادرست را مجازت می کند، غفلتهای گذشته را جبران می نماید، برای امور عشایر یک کمیسیون دائمی تشکیل می دهد، و زمینهایی را که رضاشاه مصادره کرده بود، مسترد می دارد. اما این کار نه فقط خصومت صاحبان جدید زمینها بلکه فرماندهان ارتش را نیز برانگیخت. در نتیجه، وقتی در چندین شهرستان شورشهایی برای مواد غذایی در گرفت، سرفرماندهی ارتش از مداخله امتناع کرد. بولارد اظهار داشت که این ناآرامیها و برخورد متضی ارتش، «بین ثروتمندان هراس زیادی ایجاد کرد»^(۳۲) سهیلی با از دست دادن اکثریت پارلمانی، در تیر ماه استعفا داد.

قوام که مایل بود هم اسکناس مورد نیاز را چاپ کند و هم مقامات هوادار آلمان را دستگیر کند، اکنون بهترین نامزد به نظر می رسید. او با تشکیل حکومتی با رضایت فراکیونهای آذربایجان، میهن و عدالت، وزارت جنگ را نیز خود برعهده گرفت و به نمایندگان اطلاع داد که در آینده رئیس ستاد تابع وزارت جنگ خواهد بود.^(۳۳) برای نخستین بار از ۱۲۹۹ به این سو، غیرنظامیان سلطه ارتش را مورد تهدید قرار دادند. قوام در چهار ماه بعدی پیوندش را با متفقین محکمتر ساخت و کوشید شاه را بیش از پیش تضعیف کند. وی بیش از ۱۵۰ مقام طرفدار آلمان، از جمله فرماندار نظامی فارس را دستگیر کرد و کمیسیونی اضطراری برای چاپ اسکناس به مقداری که مورد نیاز مقامات اشغالگر بود، تشکیل داد.

علاوه بر آن، لایحه‌ای ویژه از مجلس گذراند که اداره امور مالی کشور را به دکتر میلپو، اقتصاددان آمریکایی که در اوایل دهه ۱۳۰۰ در ایران خدمت کرده بود، واگذار می‌کرد. از اینها گذشته، شاهدوستها را از وزارت جنگ بیرون راند و اعضای کابینه را واداشت تا فقط از طریق دفتر نخست‌وزیر با شاه تماس بگیرند.

درگیری بین قوام و شاه به خیابانهای تهران کشید. آشوب با تظاهرات آرامی در ۱۷ آذر در جلو مجلس شروع شد که بازاریان در اعتراض به گرانی قیمت مواد غذایی، مسأله چاپ اسکناس، و لایحه اخیر مالیات بر درآمد که میلپو تقدیم داشته بود، ترتیب داده بودند اما چون او باش مزدور (چاقوکشان) و افسران ارتش گفتند که شاه هرگز به ارتش اجازه نمی‌دهد به روی دولت عزیزش، آتش بگشاید، تظاهرات آرام به هجوم خشونت آمیز به ساختمان مجلس تبدیل شد.^(۳۴) در همان حال که ارتش از دخالت شهربانی معانعت می‌کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده مجلس را کتک زدند، نانوائیها را درهم ریختند، مغازه‌های لوکس فروشی را غارت کردند، خانه قوام را چاپیدند، و محله اعیان‌نشین شهر را مورد تهدید قرار دادند. برای بازگرداندن نظم نیروهای انگلیسی مجبور به دخالت شدند. اگرچه متفقین از قوام پشتیبانی کردند، ولی این دخالت، انگلستان و ایالات متحده را مجاب کرد که رقابت بین نخست‌وزیر و شاه باعث خواهد شد منابع نظامی محدود آنها از مؤویات حیاتی انتقال مصالح جنگی به وظیفه بی‌اجر حفظ قانون و نظم در ایران منحرف گردد. آنان در انتخاب بین قوام و شاه، دومی را برگزیدند. همان طور که وابسته نظامی انگلیس اظهار داشت، ارتش تنها نیروی مؤثر در کشور بوده و به طوری که وایل ماتر، مورخ ارتش ایالات متحده در خصوص فعالیت آمریکا در ایران، نشان داده است، وزارت جنگ در واشینگتن بر مشاوران نظامی آمریکا در تهران غالب آمد و از شاه در برابر نخست‌وزیر پشتیبانی کرد.^(۳۵) به هر حال، این شورش، نمایندگان مجلس، بخصوص فراکسیونهای میهن و عدالت را به این صرافت انداخت که اخلاص در نظم ارتش در واقع دعوت عمومی به بی‌نظمی اجتماعی است. در گشایش دوباره مجلس در بهمن ۱۳۲۲ قوام چاره‌ای جز استعفا نداشت. شاه جوان توانسته بود نخستین تعرض از تعرضهای متعدد به مقام نظامی خود را دفع کند. بولارد غیر منصفانه نظر داد که نمایندگان چون افرادی متزلزل بودند و از هیچ اصلی پیروی نمی‌کردند، قوام را تنها گذاردند.^(۳۶)

پس از برکناری قوام، فراکسیونهای عدالت و میهن برای بازگرداندن سهیلی با فراکسیون اتحاد ملی ائتلاف کردند. سهیلی که اکثریت قاطع کسب کرده بود، با تحیب تشکیلات مذهبی موفقیت خود را تحکیم بخشید. او یک حاکم شرع سابق را به وزارت دادگستری گماشت؛ رسماً دستور داد که پلیس دیگر ممنوعیت حجاب را اجرا نکند؛ نظارت دولتی بر

مکتب‌خانه‌ها و مدرسه‌های دینی را از میان برداشت؛ قوۀ داد‌کلاسهای مختلط را در مدارس دولتی تعطیل کند؛ و کلاسهای تعلیمات دینی را جزو برنامهٔ درسی مدارس دولتی قرار داد. وی همچنین با ساختن پل‌های جدیدی برای ایالات متحده موقعیت خود را محکم‌تر کرد. او پیشنهاد دیدار از واشینگتن برای مذاکره پیرامون پیمان تجاری را دادهٔ مخفیانه امتیاز واگذاری بخش اعظم جنوب غرب ایران به شرکت استاندارد و اکیوم اویل را مطرح کرده و به میسپو اختیارات بیشتری برای مجازات محتکران مواد غذایی و مهار قیمت‌ها و توزیع و واردات مقداری کالای غیرغذایی تفویض کرد. در عین حال برای آن که بولارد را مطمئن سازد هواداری آشکارش از امریکا به منافع انگلستان صدمه نخواهد زد، در نهان پیشنهاد مذاکره جهت واگذاری امتیاز به شرکت انگلیسی رویال داچ شل را ارائه داد. اگرچه سپس جنگ سرد سایر رقابتهای بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار داد، رقابت انگلیس و امریکا در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ بر سر مزایای اقتصادی اغلب سوءظن شدیدی در ایران برانگیخت. همچنان که سفارت امریکا بارها گله کرده بود، مقامات انگلیسی در ایران از «طبقهٔ اعیان مرتجع، حمایت می‌کردند، در امور محلی دخالت بیجا می‌ورزیدند، و حتی با تهدید به احتکار کالاهای اساسی عام‌المصرف، در کار نخست‌وزیران اخلال می‌کردند. ستخدم شخصی پرزیدنت روزولت می‌افزاید که انگلیسیها در سال ۱۳۲۲ چنان مورد تشر بودند که اگر ایرانیها مجبور می‌شدند بین آنها و روسها یکی را انتخاب کنند، بی‌چون و چرادر دومی را انتخاب می‌کردند.» (۳۷)

هرچند سهیلی اکثریت پارلمانی‌اش را تا ۱۳۲۲ نگه داشت، روابط او با شاه دچار سه بحران شدید شد. بحران اول بر سر امتناع وی از سرکوب روزنامه‌هایی که مطالب ناخوشایندی را در خصوص اعضای خانوادهٔ سلطنتی افشا کرده بودند، پیش آمد. (۳۸) دومی بر سر بودجهٔ سالیانه ایجاد شد. سهیلی به ترغیب میسپو قصد داشت با کاهش شدید نثرات ارتش از ۶۵۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰ تن، موازنهٔ بودجه را تأمین کند. شاه در مخالفت اعلام داشت که ارتش باید به ۱۰۸۰۰۰ نفر افزایش یابد. مآلاً رئیس میسیون نظامی امریکا، ژنرال رابندنی، رقم ۸۶۰۰۰ را تعیین کرد. کاردار امریکا اظهار داشت که «شاه مخالف طرح میسپو مبنی بر کاهش بودجهٔ نظامی است؛ زیرا این امر به سیطرهٔ وی بر ارتش که شاه بنای سلطنت خود را به آن امیدوار است، آسیب می‌زند.» (۳۹)

بحران سوم با نزدیک شدن انتخابات مجلس چهاردهم، در خصوص وزارت کشور پیش آمد. از آنجا که وزارت کشور نه تنها استانداران و فرمانداران بلکه، از طریق آنها، وانجمنهای نظارت بر انتخابات، را نیز منصوب می‌کرد، سهیلی، شاه، و فراکیون میهن بر سر این

وزارتخانه مهم به کشمکش پرداختند. آنان در عرض ۹ ماه سه وزیر کشور مختلف و ده استاندار جدید معرفی کردند. در یک مورد، سهیلی نهانی به کاردار امریکا اطلاع داد و اگر از این که شاه و نظامیان با استفاده از فرصت، دیکتاتوری نظامی برقرار کنند نمی ترسید، مجلس را منحل و انتخابات جدیدی برگزار می کرد. (۴۰) شاه به نوبه خود، با افزایش علاقه اش به نتایج انتخابات به متفقین پیشنهاد کرد که دوره مجلس فعلی تا پایان جنگ تمدید شود اما متفقین جواب دادند که انتخابات سوپاپ اطمینان خوبی است و مردم، مجلس جدید را تضمین آزادیهای خود، تلقی می کنند. سپس شاه موضوع تشکیل مجلس سنا را که در قانون اساسی پیش بینی شده بود، پیش کشید اما بولارد به این عنوان که یک مجلس دیگر صرفاً اختلال پارلمانی را تشدید می کند، آن را رد کرد. شاه با و خیم دیدن وضع خود ۵۰۰۰۰۰ دلار از نیویورک برداشت کرد تا در هدیه های سیاسی، برای انتخابات ناگزیر خرج کند. بولارد می گوید و شاه که از ترکیب مجلس جدید قطعاً در هراس است، می خواهد همه احتیاطهای ممکن را صورت دهد. (۴۱)

انتخابات مجلس چهاردهم (آبان ۱۳۲۲ - بهمن ۱۳۲۲)

انتخابات مجلس چهاردهم بسیار طولانی و بسیار رقابتی و بنابراین بسیار با معنی تر از همه انتخابات ایران معاصر بود. مبارزات انتخاباتی، که از خرداد ۱۳۲۲، شش ماه پیش از اختتام مجلس سیزدهم، شروع شده بود، در بعضی از حوزه های انتخاباتی تا فروردین ۲۳، سه ماه پس از افتتاح مجلس چهاردهم، به طول انجامید. تعداد ۸۰۰ کاندیدا بر سر ۱۳۶ کرسی مجلس با هم به رقابت برخاستند. علاوه بر این، نتایج را نه دولت، که قدرتهای از یک سو وابسته به نیروهای اجتماعی رقیب و از سوی دیگر به گروههای مشکل، بخصوص احزاب سیاسی، فراکیونهای پارلمانی، و حامیان خارجی شان در متن بوروکراسی حکومتی، تعیین کرد. مدتی طول کشید تا شاه توانست ترتیب بازگشت نمایندگان وفادارش را بدهد. در عوض کشور شاهد انتخاباتی پر شور اما سخت غامض، بین کاندیداهای رقیب شد که دارای نظرات متضاد و علائق متفاوت بودند و به نیروهای اجتماعی متخاصم رو می کردند.

این وضع در بوروکراسی حکومتی، در هر منطقه با منطقه دیگر بسیار فرق داشت. بعضی حکام ایالات با متفقین همکاری نزدیک داشتند؛ برخی وابستگی نزدیک با شاه را حفظ می کردند؛ بعضی دیگر از نخست وزیر فرمان می بردند، و تعدادی دیگر به سران محلی، گروههای ذینفوذ منطقه ای و احزاب سیاسی ملی وابسته بودند، آنچه اوضاع را مغشوش تر می کرد وزارتخانه تازه تأسیس خواربار بود که می توانست در انتخابات اعمال نفوذ کند؛ زیرا

کسی نمی‌توانست بدون ارائه کارت جیره‌بندی‌اش رأی دهد. در نتیجه نخست‌وزیر هم‌راهِ با وزرای کشور و خواربار، در تهران و مازندران، دو استان اصلی خارج از محدوده حکومت نظامی و نواحی تحت اشغال بیگانه، بشدت اعمال نفوذ می‌کرد. از سوی دیگر، شاه به حوزه‌های انتخابیه نواحی تحت حکومت نظامی، بخصوص مناطق ناآرام اصفهان، فارس، کرمان و کردستان، بیشتر اهمیت می‌داد. متفقین البته در نواحی تحت اشغال خود: انگلیس در خوزستان، کرمانشاه و بخشهایی از استان تهران، و شوروی در آذربایجان، گیلان و شمال کردستان دست بالا را داشتند.

اما هیچ‌یک از این قدرتها بر انتخابات تسلط مطلق نداشتند. آنها نمی‌توانستند آرای را که به صندوقها ریخته می‌شد، دقیقاً تعیین کنند و فقط قادر بودند آرای را که از آن بیرون می‌آمد، تغییر دهند و چون نمی‌توانستند نتیجه انتخابات را دیکته کنند، بدون استثنا به این بنده می‌کردند که از نامزدهایی پشتیبانی کنند که در منطقه آنان اعتباری داشتند. اگرچه در آغاز انتخابات، سفارت انگلیس به کنسولهای خود در شهرستانها توصیه کرد که «از بهترین عناصر حمایت کنند»^(۴۲)، نتایج نشان داد که تعداد اندکی از کاندیداها کرسی خود را در مجلس مدیون دخالت خارجیان بودند. همان‌طور که وزارت امور خارجه انگلیس در پایان انتخابات اعلام کرد؛ «جالب است که به رغم همه پیش‌بینیها و پیشگوییهای امریکاییان، شرکت نفت ایران و انگلیس، و بسیاری دیگر، روسها اعمال نفوذ اندکی در انتخابات منطقه تحت اشغال خود صورت داده‌اند»^(۴۳)

قدرت نسبی نیروهای اجتماعی گوناگون، به ساختار اجتماعی هر حوزه انتخابیه بستگی داشت. در مناطق روستایی، رؤسای قبایل و زمینداران بزرگ با تسلط بر عشایر و رعایای خود به نتایج تسلط بودند. آن‌طور که یک کنسول انگلیسی به درستی پیش‌بینی کرد، «مالکان بحق مطمئنند که به رغم رادیکالیسم در شهرها، اکثر دهقانان در روز انتخابات از آنها اطاعت خواهند کرد»^(۴۴) به هر حال در شهرهای کوچک، رهبران مذهبی و تجار توانگر برای همراه ساختن طبقه متوسط متنی، به اصناف بازار و مساجد محل متوسل شدند. از سوی دیگر در شهرهای جدیدتر، رهبران مذهبی و تجار متمول در برابر روشنفکران رادیکال که دارای مجامع صنفی، مطبوعات انقلابی، و مهمتر از همه، احزاب سیاسی بودند، گروههای سیاسی تشکیل دادند. سفارت انگلستان در تلاش برای درک معنایی از این تصویر مغشوش و غامض، شانزده حزب سیاسی را نام می‌برد که در انتخابات شرکت کرده بودند: «در عین حال که بیگانه‌ها سیاسی ایرانی - کم و بیش همچون تمایل به بعضی از متفقین یا نفرت از بعضی دیگر - در فضای انتخاباتی حضور دارد، صف آرای و وسیعی که اکنون به چشم می‌خورد، بین منافعی که

عموماً ارتجاعی نامیده می‌شود و منافع متمایل به چپ است. یا بین دارا و ندارا همان منبع در پایان انتخابات گزارش داد که شاتزده حزب سیاسی به چهل و دو حزب افزایش یافته است.^(۴۵) به قول یک روشنفکر ایرانی، «در حالی که در زمان رضاشاه به زبان آوردن کلمه «حزب» خطر زندان را در بر داشت، اکنون هر سیاست‌پیشه‌ای با آرزوهای عظیم دارودسته‌ای دور خودش جمع می‌کند و تشکیل حزب سیاسی جدیدی را به جهانیان اعلام می‌دارد. این چند سال را باید «عصر حزب بازی (پارتی‌بازی)» نامید.»^(۴۶)

بسیاری از این احزاب سیاسی یا در دو سال بعدی ناپدید شدند یا فعالیت خود را به منطقه خاصی محدود کردند اما شش حزب ذیل در سالهای آتی همچنان فعال ماندند و کوشیدند سازمانی سرتاسری به وجود آورند: حزب توده که به رهبری مارکسیستهای «پنجاه و سه نفر» و زندانی دوران رضاشاه، اغلب به روشنفکران و طبقه کارگر شهری گرایش داشت؛ حزب همراهان؛ حزب ایران؛ حزب عدالت؛ حزب اتحاد ملی؛ و حزب وطن.

حزب همراهان را محفل کوچکی از روشنفکران رادیکال که از همکاران نزدیک حزب توده بودند اما وابستگی شدید آن را به اتحاد شوروی خوش نمی‌داشتند، در آبان ۱۳۲۱ تشکیل دادند. مصطفی فاتح؛ چهره اصلی حزب، اقتصاددانی تحصیلکرده انگلستان و یکی از بلندپایه‌ترین ایرانیهای شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح که در دوره کوتاه شکل‌گیری جبهه متحد موسوم به جمعیت مبارزه با فاشیسم، روزنامه مردم را با همکاری رهبران حزب توده انتشار داده بود، پس از جدایی از آنان روزنامه خود موسوم به امروز و فردا را تأسیس کرد. او در سالهای بعد، تحقیق ارزشمندی با عنوان پنجاه سال نفت ایران درباره شرکت نفت نوشت. عباس نراقی، دیگر رهبر مؤسس حزب، حقوقدان جوانی بود که به عنوان عضو جوان و فریب‌خورده پنجاه و سه نفر به جسی کوتاه مدت محکوم شده بود. خانواده نراقی در کاشان شهرت داشت و پدرش از وعاظ مشروطه‌خواهی بود که در دوره جنگهای داخلی به شهادت رسیده بود. حزب همراهان دو هدف وسیع را تعقیب می‌کرد: «تأمین مساوات سیاسی برای همگان» و ملی کردن ابزار اصلی تولید تا «هرکس به مقدار کارش» کسب کند.^(۴۷) در ضمن انتخابات، حزب نیروی خود را در منطقه تحت اشغال انگلیس صرف کرد و از ده نفر کاندیدا حمایت نمود که همگی متخصصان و کارمندان تحصیلکرده غرب بودند.^(۴۸)

حزب ایران که بزودی سازمان عمده غیرمذهبی و ناسیونالیست کشور شد، از کانون مهندسين که در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل شده بود، به وجود آمد. مهدی بازرگان عضو مؤسس هر دو تشکیلات، بعدها تعریف می‌کرد که «هنگام تحصیل در اروپا در دهه ۱۳۱۰ از

مشاهده انجمنهای آزاد دانشجویی، مجامع آزاد مذهبی و احزاب آزاد سیاسی سخت تعجب می‌کردیم. رژیم در ایران همه گروههای مستقل را از بین برده بود. در نتیجه به محض اینکه در سال ۱۳۲۰ فرصتی پیش آمد، ماکائون مهندسين را تشکیل دادیم.^(۱۶۹) به هر حال، کانون در شرف انتخابات مجلس چهاردهم دو پاره شد. اعضای رادیکال‌تر، به جنبش کارگری هوادار حزب توده پیوستند و اعضای معتدل‌تر، حزب ایران را تشکیل دادند و به متخصصهای هم‌مکر دیگر - بخصوص حقوق‌دانان، پزشکان و استادان دانشگاه - پیوستند تا به نفع دکتر مصدق که سخت مورد احترام بود و همچنین رهبران خود حزب مبارزه کنند.

مصدق که نظراتش اغلب با دیدگاههای حزب ایران منطبق بود، در سال ۱۳۲۰ دوباره وارد سیاست شده اما از وابستگی حزبی خودداری کرده بود؛ زیرا افتخار می‌کرد که کاملاً مستقل است. مصدق با حمایت رؤسای اصناف تهران و نیز انجمنهای صنفی مبارزه انتخاباتی خود را در سه زمینه اصلی آغاز کرد: نخست، اعلام کرد که ایران فقط زمانی به استقلال ملی نائل می‌شود که سیاست خارجی غلطی را که در گذشته داشته است و خود وی آن را «موازنه مثبت» می‌نامید، رها کند و خط‌مشی بیطرفانه آینده‌نگری پیش گیرد که او «موازنه منفی» اش می‌نامید.^(۱۷۰) به نظر مصدق رهبران ایران در گذشته بارها روسیه، «همسایه شمالی» را در برابر انگلستان، «همسایه جنوبی» علم کرده بودند؛ بارها امتیازاتی به ضرر روسیه به انگلستان داده بودند؛ و بارها دنبال نیروی سومی، چون آلمان، فرانسه یا آمریکا گشته بودند تا در برابر دو «همسایه» بزرگ قرار دهند. رهبران قدیم در تعقیب این خط‌مشی «بازو» امتیازاتی به چپ و راست واگذار نکرده، اشتهای قدرتهای بیگانه را تحریک ساخته و از این رهگذر ایران را به پاتوق عمومی تبدیل کرده بودند. مصدق نتیجه گرفت که تنها راه پایان دادن به این وضعیت خطرناک، قطع امتیازات بزرگ و مطمئن ساختن قدرتهای بزرگ، بخصوص انگلیس و روسیه، است از این که ایران مسیر بیطرفانه‌ای را طی خواهد کرد.

دومین وجه مبارزه مصدق مربوط به شاه بود. او با اعلام این که استبداد رضاشاهی بر بنیانهای نظامی استوار بود، تأکید داشت که دموکراسی نوظهور دیری نخواهد پاید مگر آن که نیروهای مسلح از اختیار دربار خارج شود و تحت نظارت غیرنظامی و پارلمانی درآید. سومین دیدگاه وی مربوط به لزوم تغییر نظام انتخاباتی بود. او با تأکید بر این که اصلاحات اجتماعی تا وقتی خاندانهای زمیندار، مجلس را قبضه کرده‌اند، غیرممکن است، دو برابر شدن نمایندگان تهران، جلوگیری از رأی دادن بی‌وادان - و بدین ترتیب سلب حق رأی از

توده‌های روستایی که سهولت آلت دست می‌شدند - و جایگزین ساختن کمیته‌های مستقل کشوری به ریاست استادان دانشگاه، معلمان، و دیگر شهروندان تحصیلکرده، را به جای شوراهای نظارت بر انتخابات پیشنهاد کرد.^{۱۵۱} هرچند بزودی در غرب تصویر بک شرافتی بیگانه‌گریز، قدیمی و تنگ‌نظر از مصدق ساخته شد، سیاست خارجی وی بر این اصل استوار بود که صرفاً تعلیق اعطای امتیازات، قدرتهای بیگانه را راضی خواهد ساخت و باعث خواهد شد که ایران را ترک کنند. در سیاست داخلی نیز، بخصوص در تأکید بر ضد نظام‌بگری، مشروطیت، و آزادیخواهی سیاسی، بیشتر به طبقات متوسط رو کرد تا به خاندانهای زمیندار قدیم.

حزب ایران نه تنها به انتخاب مصدق بلکه شش تن از رهبران حزب نیز کمک کرد که عبارت بودند از دکتر اصادق‌ارضا زاده شفق، دکتر غلامعلی فریور، دکتر عبدالحمید زنگنه، دکتر حسین معاون و دکتر عبدالله معظمی. این پنج نفر مثل اغلب رهبران دیگر حزب ایران، از نسل جوان روشنفکران تحصیلکرده غرب ساکن تهران بودند (جدول ۴ را ببینید) اما برخلاف دیگر رهبران حزب قادر به کسب کرسیهای مجلس بودند عمدتاً بدان سبب که خانواده‌هاشان در حوزه انتخابیه آنان نفوذ چشمگیری داشتند. مثلاً، زنگنه اگرچه حقوق‌دانی رادیکال بود که بیشتر عمرش را در تهران و پاریس گذرانده بود، از کرمانشاه انتخاب شد به این دلیل عمده که پدرش رئیس بک ایل بزرگ کرد در خارج از آن شهر بود.

حزب ایران علاوه بر حمایت از سیاستهای کلمی مصدق، نوع دقیقی از سوسیالیسم فرانسوی را تبلیغ می‌کرد. این حزب خواهان انقلاب ملی بر ضد مالکان قنودان به منظور تکمیل اصلاحاتی بود که با نهضت مشروطه آغاز شده بود. حزب معتقد بود که کشمکش اجتماعی اصلی در ایران بین مردمان ستمدیده و حاکمان ستمگر، جریان دارد، نه بین طبقات متوسط و پایین. حزب ایران دولت را ترغیب می‌کرد که برنامه‌ای برای صنعتی کردن سریع کشور تهیه کند و مدعی بود که کشورهای کشاورزی و توسری خور، کشورهای پیشرفته‌اند و نمی‌توانند به استقلال واقعی دست یابند. دولت باید همه صنایع بزرگ را به دست گیرد؛ زیرا سرمایه‌داری اقتصاد آزاد، قدرت اقتصادی و سیاسی را به دست چند غارتگر بیسواد داده است که نه تنها توده‌ها را استثمار می‌کنند، بلکه برای نیروهای متخصص و ماهر و تکنینها نیز حرمتی قائل نیستند.^{۱۵۲} حزب، علاوه بر این مبارزه‌ای تبلیغاتی بر ضد خاندانهای متهول قدیم و جدید راه انداخت. یکی از جزوهای حزبی درباره اشرافیت در ایران می‌گوید: «منازع اصلی بر سر راه پیشرفت ملی، طبقه اعیان است.»

جدول ۴ نخستین رهبران حزب ایران

نام	شغل	تحصیلات عالی	محل سکونت	تاریخ تولد	محل تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی	اتبه سیاسی
فریور، غلامعلی	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۵	انزلی	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
رضازاده شفق، [صاتی]	استاد ادبیات	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۷۶	تهران	طبقه متوسط	آذری	حزب دموکرات	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴
زنگنه، عبدالحمید	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۲	کرمانشاه	خان	کرد	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
معاون، حسین	پزشک	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۵	کرمانشاه	اعیان	فارسی	زندانی در ۱۳۱۹	جبهه ملی دکتر مصدق
معظمی، عبدالله	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	گلپایگان	اعیان	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
ستجایی، کریم	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۳	کرمانشاه	خان	کرد	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
بازرگان، مهدی	استاد مهندسی	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	آذری	ندارد	ترک حزب ایران در ۱۳۲۵
زیرکزاده احمد	مهندس	دانشگاه ژنو	تهران	۱۲۸۷	اصفهان	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
صالح، الهیار	کارمند	مدرسه جیسونرها	تهران	۱۲۷۵	کاشان	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
امیرعلایی، شمس‌الدین	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۷۴	تهران	اشراف قاجار	قاجار فارس	ندارد	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴
حق شناس، جهانگیر	مهندس	دانشگاه تهران	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
حسینی، کاظم	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
پارسا، اصغر	کارمند	دانشگاه تهران	تهران	۱۲۹۴	خوی	طبقه متوسط	آذری	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
رجیب، داود	استاد مهندسی	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۹۲	؟	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
شغاری، ذکا	استاد علوم سیاسی	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۶۵	تهران	طبقه متوسط	فارسی	زندانی در ۱۳۱۹	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴

در دوران پیش از رضاشاه، ایران تحت حاکمیت اشراف سرسختی قرار داشت که با هر نوع اصلاحاتی مخالف بودند؛ زیرا امتیازاتشان با وضع موجود درهم نیندیده شده بود... اما حکومت رضاشاه این اشرافیت را به دو پاره کرد. آنتهایی که نظام جدید را نمی‌پذیرفتند، یا تبعید شدند یا سکوت اختیار کردند و آنتهایی که می‌خواستند از پادشاه جدید حمایت کنند، به رژیم پیوستند. در مفایه این دو گروه باید به یاد داشته باشیم که با وجود کوچکی گروه اول، جرائم آنان در برابر جرائم گروه دوم چندان اهمیتی نداشت. اگر گروه اول هزاران تومان سوءاستفاده کرد و بساط فئودالی را انداخت، گروه دوم صدها هزار تومان غارت کرد و به صورت سرمایه‌دار نوکیسه‌ای درآمد که فئودالی کوفته‌فکر نیز محسوب می‌شد. به این ترتیب، حکومت مسئله استثمار طبقاتی را حل نکرد، صرفاً باری بیشتر بر مائیل موجود افزود... این مسئله چنان حالت انفجاری به خود گرفته است که اکنون در لبه انقلابی مهیب قرار داریم که می‌تواند عناصر خطرناکی را پیش آورد، تنها امید ما انتقال قدرت از طریق اصلاحات انتخاباتی به طبقه روشنفکران است. (۵۳)

در حالی که رهبران احزاب ایران و همراهان، روشنفکران جوان دهه ۱۳۱۰ بودند، حزب عدالت را روشنفکران سالخورده تری بنیان گذاشتند که در تحولات سیاسی اوایل دهه ۱۳۰۰ شرکت جسته بودند. حزب عدالت که شاخه‌ای از فراکسیون عدالت در مجلس بود، تحت ریاست علی دشتی نماینده مشهور؛ دادگر، دموکرات قدیمی و از یاوران کودتای ۱۲۹۹ و رئیس مجلس دوران رضاشاه، پیش از فرارش به تبعید در اروپا؛ و ابراهیم خواجه‌نوری؛ روزنامه‌نگار و مدیر مطبوعات و تبلیغات سابق، قرار داشت. نشریات نزدیک به حزب - بهرام، ندای عدالت، مهر ایران و قیام ایران - خواستار کاهش بودجه نظامی، اصلاحات اداری، توسعه نهیلات آموزشی، استخدام مشاوران امریکایی، و هشاری در برابر پلیدیهای سرمایه‌داری و خطر کمونیسم بودند. اما همچنان که دادگر سالها بعد پذیرفت: «ما در سالهای پر آشوب جنگ، حزب عدالت را برای مقابله با کمونیستهای پنج‌جاه و سه نفره که حزب خطرناک توده را بنا گذاشته بودند، تشکیل دادیم.» (۵۴)

حزب اتحاد ملی نیز شاخه‌ای فراکسیون پارلمانی بود. این حزب که از سوی نمایندگان شاه دوست تشکیل شد، همراه با ارگان اصلی‌اش، ندای ملت، مبلغ همان خط مشی فراکسیون اتحاد ملی بود. آنان در سیاست خارجی خواهان کمک امریکا، بویژه کمک نظامی، برای مقابله با نفوذ انگلستان و اتحاد شوروی بودند و در سیاست داخلی از سازش با شاه و اجرای برنامه‌های اجتماعی محافظه‌کارانه حمایت می‌کردند. آنها در مرداد ۱۳۲۳ برای کسب حمایت عمومی و مقابله با حزب توده نام سازمان خود را به حزب مردم تغییر دادند، روزنامه

ظاهراً رادیکال‌تری موسوم به صدای مردم منتشر کردند، و حتی در کلیات مزایای «سوسیالیسم» سخن گفتند اما فعانیت روزمره‌شان همچنان حاکی از نگرش محافظه‌کارانه-سلطنت‌طلبانه بود.

حزب وطن را سید ضیا در شهریور ۱۳۲۲ بلافاصله پس از بازگشت از تبعید تشکیل داد. سید ضیا با احیای روزنامه سابقش، رعد، با عنوان جدید رعد امروز، کوشید بازار، روحانیون و عشایر را بر ضد «بقایای خطر دیکتاتوری نظامی»، «کمونیسم الحادی»، حزب توده، و «انگاری فاسد» خاندانهای اعیان زمیندار، بسیج کند. پنج ماه بعد سید ضیا تشکیلات خود را حزب اراده ملی نامید و آن را به صورت سلسله مراتب جامد متمرکزی تجدید سازمان داد. حزب اگرچه هویت انگلیسی داشت، ساختارش بسیاری از ناظران غربی، چون میلبر، را به یاد فاشیسم ایتالیا می‌نهاد. برنامه حزب خواستار الغای کتبه قوانین مخالف با روح مشروطیت؛ تشکیل انجمنهای ایالتی مورد نظر قانون اساسی؛ تشکیل کمیته‌های عشایری در وزارت کشور؛ حمایت از صنایع دستی؛ ترویج مذهب و وطن پرستی در مدارس دولتی؛ باشگاههای محلی و مطبوعات کثیرالتشعار؛ متنوعیت مطبوعات ضد مذهبی؛ تقسیم اراضی دولتی بین دهقانان؛ تشکیل ارتش داوطلب؛ تشویق تجارت داخلی؛ و امحای «بقایای استبداد فردی و شالوده‌های انگاری طبقاتی» بود. (۵۶)

روزنامه حزب، رعد امروز، به مضامین اصلی برنامه پرداخت. رضاشاه را، که همیشه رضاخان می‌نامید، به غارت کشور، تضعیف مذهب، پایمال کردن قانون اساسی، تشدید فقر و طبقاتی، تحمیل مالیات گران بر مردم، اشاعهٔ یوروکراسی سرطانی، و اختصاص منابع کمیاب کشور برای تغذیهٔ ماشین جنگی عظیم به جای رفع نیازهای اساسی کشور متهم کرد. (۵۷) برای جلوگیری از استقرار مجدد دیکتاتوری نظامی، خواستار کاهش نفوذ ارتش به ۵۰۰۰۰ نفر، برچیدن نفوذ دربار بر افسران ارتش، محاکمهٔ علنی همدستان رضاشاه، و مصادرهٔ دولتی کتبهٔ داراییها و همچنین املاک دربار گردید. علاوه بر این، رعد امروز همواره اعلام می‌کرد که «حق مالکیت خصوصی، هم در اسلام و هم در مشروطیت ایران، اصل اولیه است؛ انحصارات دولتی و مالیات بر درآمد، بازگرنی بر دوش اصناف ناتوان می‌باشد؛ اعمال ننگین رضاشاه در مجازات جسمانی گرفتارشان باید متوقف شود؛ و سرانجام این که مادام که قدرت در دست استبدادها، ائدولده‌ها، و انممانک‌ها متمرکز است، کشور همچنان عقب خواهد ماند. علاوه بر این، رعد امروز حملات شدیدی به روشنفکران کرد و آنان را به اسنویسم (خودخواهی) روشنفکرانه، همکاری با خودکامگی رضاشاه، الحاد، به هدر دادن منابع ملی در تحصیلات خارجی، و تقلید کورکورانه از غرب، متهم ساخت. (۵۸) سید ضیا به

نشانهٔ صداقت: همواره در استفاده از لقب مذهبی سید اصرار داشت و کلاه پوستی قدیم ایرانی به سر می‌گذاشت.

جای شگفتی نیست که برنامه‌های سید ضیا اصناف خرده‌پای بازار، بویژه دکانداری، و مقامات مذهبی محافظه‌کار، بخصوص واعظ مشهوری به نام خالصی‌زاده را که در ۱۳۰۴ به تشکیل نهضت ضدجمهوری کمک کرده بود، جلب کرد. آن‌طور که وابستهٔ نظامی انگلیس گزارش داد: بسیاری از تجار، رؤسای صنوف و ملایان، اهراسان از حزب توده؛ دور سید ضیا گرد آمدند. (۵۹) حزب وطن با وجود این موفقیت از حمایت‌کننده‌های خود در انتخابات مجلس خودداری کرد. به جای آن خواستار انتخابات مجدد نمایندگان از فراکسیون انگلیسی‌گرای میهن شد. با این حال، سید ضیا به کمک حزبش و نیز با اِعمال نفوذ خانوادهٔ متمول ظاهری، از یزد انتخاب شد.

درگیری بین‌کننده‌های متعدد - اعم از حزبی و منفرد - نیروهای اجتماعی گوناگون، و فشارهای ناهمسوی بوروکراسی محلی را در انتخابات اصفهان، شیراز و تبریز بهتر می‌توان دید. انتخابات اصفهان با پنج‌کننده‌ای جدی و بیش از بیست‌کننده‌ای تشریفاتی که بر سر سه کرسی اصفهان رقابت می‌کردند، شروع شد. نامزد قوی‌تر حقوق‌دان جوانی از اعضای حزب توده به نام تقی فداکار بود. حامیان عمدهٔ وی را از طرفی کارگران صنایع نساجی که اخیراً متشکل شده بودند و از سوی دیگر کارگران و پادوهای بازار تشکیل می‌دادند. کنسول انگلیس که وضعیت محل را نمونهٔ کلاسیکی از کشمکش طبقاتی بین سرمایه و کار وصف می‌کند. قدرت فداکار را چنین توضیح می‌دهد:

در عهد رضاشاه، زمینداران و کارخانه‌داران - که بسیار جاهلند و معتقدند که با پول هر کاری می‌شود کرد، تا حدودی از تجامعی‌اند، و فقط و فقط به پول درآوردن فکر می‌کنند - با کمک حکومت مرکزی در اصفهان سلطهٔ کامل یافتند اما با تغییر رژیم در سال ۱۳۲۰ و رفع ممنوعیت تبلیغ کمونیستی، حزب توده تحت حمایت روسها، با رهبری محلی فداکار، با استفاده از مبارزهٔ بین‌کار و سرمایه شروع به گسترش کرد. در حال حاضر اصفهان به دلیل وجود یک بیکرة اعتقادی آموزش ندیده در میان کارگران نساجی که سازمان ساده‌ای دارد کانون این مبارزه است. (۶۰)

مخالفت اصلی با حزب توده را سیاستمداری محلی به نام سید هاشم‌الدین دولت‌آبادی رهبری می‌کرد. دولت‌آبادی که پسر یکی از روحانیون مهم شهر بود، از حمایت چشمگیر رؤسای صنوف و تجار بازار - بخصوص تجاری که زمینهای مصادره شدهٔ خوانین بختیاری را در زمان رضاشاه تصاحب کرده بودند - برخوردار شد. به قول کنسول انگلیس این تجار

اکنون از سویی از (انتقام) بختیارها و از سوی دیگر از نمایندگان کارگران که برای تبلیغ روستاییان به دهات سرانیز شده بودند؛ هراس داشتند.^(۶۱) دولت آبادی همچنین از حمایت حزب اتحاد ملی برخوردار شد. بدین ترتیب طبقه متوسط سستی در اصفهان، به ترس از واکنش عشایر و انقلاب روستایی - کارگری، مایل بود سیاستهای ضد مذهبی رضاشاه را برای همکاری با حزب شاه دوست اتحاد ملی فراموش کند.

سومین کاندیدای عمده، تاجر ثروتمندی بود به کسوت صاحبان صنایع درآمده، به نام حیدرعلی امامی. پشتیبانان اصلی او اینان بودند: یاران میلیونرش؛ خاندانهای قدیم زمیندار؛ اکبر معهود، وارث ظل السلطان شاهزاده مشهور قاجار که مدت سی سال حاکم اصفهان بود؛ افسران شهربانی که به گفته کنسول انگلیس مستعریهای کلانی دریافت می کردند؛^(۶۲) و حزب وطن که اتحادیه های صنعتی و کارگری محافظه کار را برای مقابله با جنبش کارگری حزب توده سازمان می داد.

دیگر کاندیدای مهم، سیف پورفاطمی (مصباح السلطان) بود. او که از زمینداران بزرگ و نیز مشاور حقوقی رؤسای ایل بختیاری به شمار می آمد، در خارج از اصفهان، بخصوص در نائین و چهارمحال قدرت داشت. اگرچه مردم فاطمی را کاندیدای انگلیس می دانستند و نشریه خانوادگی اش، باختر، این تصویر را تقویت می کرد، کنسول انگلیس حمایت اندکی از او به عمل آورد و حتی وی را وسخت فرصت طلب، نامید و از او دوری گزید.^(۶۳) آخرین کاندیدا احمدقلی خان بختیاری، پسر ارشد مرتضی قلی خان بختیاری بود. مرتضی قلی خان بزرگ خاندان ایلخانی در سال ۱۳۲۰ برای بازپس گرفتن املاک مصادره شده خود، ابزار تضرع اش بر خاندان حاجی ایلخانی، و خارج کردن ایل بختیاری از نظارت نظامی به سیاست بازگشته بود. تا سال ۱۳۲۲ او به اهداف اصلی خود رسید. بر سر تاسر ناحیه بختیاری؛ از دزفول در غرب تا چهارمحال در شرق، و از رامهرمز در جنوب تا فریدن در شمال تسلط یافت. بسیاری از املاک خانوادگی اش را بازپس گرفته و سران حاجی ایلخانی را وادار به قبول سلطه خود کرده بود. از این گذشته، نظامیان و از جمله ژاندارمری را از مناطق بختیاری به عقب نشینی واداشته بود. به گزارش کنسول انگلیس در اصفهان، حکومت به محض این که دریافت نیروهای مسلح بیشتر مایل به هدف قرار دادن افسران خود هستند تا عشایر مسلح، از مناطق بختیاری عقب نشست.^(۶۴)

با پیشرفت مبارزه انتخاباتی، دو کاندیدای اخیر نامزدی خود را به حوزه های انتخابیه اطراف انتقال دادند. فاطمی با کمک بختیارها از نجف آباد انتخاب شد و احمدقلی خان بختیاری کرسی نمایندگی شهرکرد را که بازار قبایل وی بود، تصاحب کرد. علاوه بر این

پسرعمویش محمد تقی خان اسعد که ده سال در زندان مانده بود، در انتخابات دزفول پیروز شد. با کنار رفتن دو تن اخیر، سه کاندیدای اول، به تشویق کنول انگلیس و اکبر معود که در این زمان رئیس انجمن نظارت بر انتخابات بود، با هم ائتلاف کردند و از هواداران خود خواستند که به هر سه نفر رأی دهند. در شمارش نهایی، فداکار با ۳۰۴۹۹ رأی نفر اول؛ دولت آبادی با ۲۹۴۷۰ رأی نفر دوم؛ و امامی با ۲۷۸۷۰ رأی نفر سوم شد. همچنان که کنول انگلیس نیز تأیید می‌کند، کاندیدای حزب توده نفر اول اعلام شد تا ضرورتاً «سوپاپ اطمینانی» برای ناراضی طبقه کارگر باشد. (۶۵)

از سوی دیگر، انتخابات شیراز مورد دیرکرده‌ای از سیاست سوسیالیستی قبایلی بود. در یک سو ناصرخان قشقایی فرزند ارشد ایلخان قشقایی که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، قرار داشت. او پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۲۰، با مقامات آلمان قراردادی بست، با بویراحمدیها هم پیمان شد، و با جنگ سمیرم در تیر ماه ۱۳۲۲ آخرین بقایای حضور نظامی را در مناطق خود از میان برد. او پیش از شروع انتخابات، پیشنهاد کرد که اگر حکومت مرکزی لقب ایلخان را بازشناسد و به انتخاب شش کاندیدای قشقایی کمک کند، به ارتباطات خود با آلمانیها پایان دهد. در سوی دیگر ابراهیم قوام (قوام‌الملک)، وارث ایلخان پیشین خمسه، خویشاوند سببی شاه، و دوست نزدیک انگلیسها قرار داشت. در روزهای پرمخاطره پس از جنگ سمیرم، حکومت مرکزی ابراهیم قوام را حاکم فارس کرد و ۱۰۱۰ قبضه اسلحه در اختیارش گذاشت تا بین ایلات خمسه و لرهای ممسنی که آنان نیز از سوی قشقاییها تهدید می‌شدند، بخش کند. با شروع مبارزه انتخاباتی، ابراهیم قوام حامیان خود را وارد انجمن نظارت بر انتخابات کرد، یکی از کاندیداهای حزب توده را از شهر بیرون کرد، و صندوقهای آرا را از نواحی قشقایی و بویراحمدی برداشت. نتیجه آن که سه تن از پنج کاندیدای برنده — مهدی قوام، امام جمعه و علی دهقان — کاملاً پشتیبان ابراهیم قوام بودند. کاندیدای چهارم؛ سردار فاخر حکمت (حشمت‌الممالک)، سخت مخالف قشقاییها بود؛ زیرا آنها رعایای وی را در ناحیه کیش تحریک می‌کردند که از دادن سهم مالکانه از محصول سالانه به او خودداری کنند. پنجمین کاندیدای پیروز، مهدی نمازی تاجر میلیونری از فراکسیون میهن بود که از ممسنی انتخاب شد. ناصرخان با باختن انتخابات شیراز، نمایندگی آباده در قلب سرزمین قشقاییها را برای برادر کوچکترش صولت [الدوله] قشقایی دست و پا کرد.

انتخابات تبریز و مشاجرات آتی پارلمانی بر سر آن، بارها تیر اول روزنامه‌ها شد. پیش از شروع انتخابات کارخانه‌داران عمده شهر از کنسولگری انگلستان استمداد کردند. آنان معتقد بودند که حزب توده مخالف مالکیت خصوصی، دین، حضور اعیان و اشراف در مجلس، و

بهره‌وری اقتصادی است؛ چرا که کارگران بدون نظارت دائمی کارفرمایان خود، کار نمی‌کنند.^(۶۶) کنسول انگلیس نظر داد که «بین محافظه‌کاران، صاحبان صنایع بیش از همه ناراحت‌اند. آنها می‌ترسند که گروه‌های نسبتاً متشکل کارگری از کمونیست‌ها حمایت کنند. اما مالکان کمتر ناراحتند و کاملاً اطمینان دارند که اکثر روستاییان همچنان از اربابان خود اطاعت خواهند کرد.»^(۶۷)

صاحبان صنایع با جواب رد انگلیس، نه کرسی شهر را به دوازده کاندیدای زیر واگذار کردند: امیر نصرت اسکندری، مالک متمول قاجار از فراکسیون آذربایجان؛ دکتر عبدالحسین صادقی، پزشک تحصیل‌کرده اروپا و از همکاران نزدیک حزب ایران؛ شیخ‌الاسلام، پسر رهبر مشهور شیخی و مبارز انقلاب مشروطه که در سال ۱۲۹۰ به دست روس‌ها به قتل رسیده بود؛ دکتر یوسف مجتهدی، زمیندار بزرگ، کاندیدای حزب عدالت و خویشاوند یکی از مجتهدان مهم که از سران جماعت محافظه‌کار مشرع در سرآغاز قرن بود؛ ایپکچیان، از تجار محل که با اتحاد شوروی تجارت داشت؛ اصغر پناهی، بازرگان متمول و از زمینداران اطراف تبریز؛ علی سرتیپ‌زاده، از یاران شیخ‌الاسلام و انقلابی کهنه‌کاری که در انقلاب مشروطه شرکت داشت و تا سال ۱۳۰۶ رئیس شاخه محلی حزب کمونیست بود و به دلیل ادامه پشتیبانی از رضاشاه از حزب اخراج شده بود؛ و بالاخره سه نفر کاندیدا که همگی از سوی حزب توده و اتحادیه‌های کارگری محلی وابسته به آن پشتیبانی می‌شدند. این اتحادیه‌ها نه فقط خواهان اصلاحات اقتصادی بودند، بلکه استفاده از زبان آذری در مدارس و محاکم، حمایت از صنایع محلی، تقسیم املاک رضاشاه بین روستاییان بی‌زمین، و امنیت اقلیت‌های مذهبی را تبلیغ می‌کردند.^(۶۸) در صدر این سه تن، پیشه‌وری، رهبر کمونیست، قرار داشت که یازده سال در زندان به سر برده بود.

با شروع انتخابات، استاندار آذربایجان، سرلشکر مقدم، مالکان را در انجمن نظارت بر انتخابات متمرکز کرد، همه صندوق‌های رأی را بیرون از مناطق فقیر اطراف قرار داد، و به شهربانی دستور داد حوزه‌های رأی‌گیری را در ساعت ۶ بعد از ظهر - ساعت تعطیل کارخانجات - ببندد. مقامات شوروی مدتی بعد واکنش نشان دادند و مقدم را مجبور به کناره‌گیری کردند و کارگران را با کامیون‌های ارتشی خود بر سر صندوق‌های رأی بردند. وزارت خارجه انگلستان نظر می‌دهد که «کنسول روس در مشهد بموقع دخالت نکرد و هیچ یک از کاندیداهای حزب توده انتخاب نشدند. به نظر می‌رسد که روس‌ها حالا سعی خواهند کرد در آذربایجان جبران مافات کنند. از آنجا که کنسول‌های خود ما در مناطق خود به کاندیداها جواب رد داده‌اند، جای رنجشی نیست. نیز به نظر نمی‌رسد که همه پنج کاندیدای

توده‌ای بدون دلیل خطرناک باشند؛^(۶۹) در شمارش نهایی، پشه‌وری و یک کاندیدای توده‌ای دیگر در صدر فهرست ۹ نامزد منتخب بودند. با این حال انجمن نظارت بر انتخابات از تأیید اعتبار آنان که برای نمایندگی لازم بود، خودداری کرد و در مقابل کرسیها را به امیر نصرت اسکندری، صادقی، شیخ‌الاسلام، سرتیپ‌زاده، مجتهدی، پناهی و ایپکچیان وا گذاشت. بازتاب این عمل دو سال بعد با شورش آذربایجان متجلی شد.

گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۳)

رسیدن نامزدهای منتخب به تهران در اوایل زمستان ۱۳۲۳ نگرانیهای شاه را تشدید کرد؛ زیرا هرچند افراد معدودی مجلس آینده را مملو از انقلابیون می‌دانستند؛ بسیاری معتقد بودند که بیم آن می‌رود نمایندگان شاه‌دوست تحت سیطره مالکان ضدسلطنت، سران قبایل، روشنفکران، کارمندان، و رهبران مذهبی قرار گیرند. آن‌طور که وابسته نظامی انگلیس پنج هفته پیش از افتتاح مجلس گفت، به نظر می‌رسد که ارتش مآله درجه اول پارلمان جدید باشد؛ هم از لحاظ هزینه‌ای که بر بودجه ملی تحمیل می‌کند بی‌آنکه سود چندانی برای کشور داشته باشد و هم از نظر استفاده شاه از آن در سیاست شخصی خود. یک هفته بعد، همان منبع گزارش داد: «چند روز است که معلوم شده اگر شاه بتواند موفق شود، مجلس افتتاح نخواهد شد. او گزارشهای ناخوشایندی درباره افکار یک گروه قدرتمند مشروطه‌خواه در پارلمان دریافت داشته است که بیم آن می‌رود مانع تحقق خودکامگی وی باشند.»^(۷۰) شاه در آخرین تلاش برای اجتناب از این وضعیت خطرناک، نخست‌وزیری را به مصدق، نماینده اول تهران، پیشنهاد کرد به شرطی که ابطال انتخابات را اعلام کند و موارد ثقلب و مداخله نابجا را برطرف سازد. اما مصدق پاسخ داد که فقط به این شرط نخست‌وزیری را می‌پذیرد که نظام انتخاباتی فوراً اصلاح شود و انتخابات جدید بدون تأخیر آغاز گردد.^(۷۱) شاه نپذیرفت و حساب کرد که مواجهه با خطر موجود بهتر از مقابله با خطر بزرگتر چند هفته بعد ناشی از اصلاح قانون انتخابات است.

با افتتاح مجلس در بهمن ماه، ترس دیرین شاه گویی تحقق یافت؛ زیرا اگرچه مجلس جدید از لحاظ ترکیب اجتماعی شبیه گذشته بود، حضور ۶۰ نماینده تازه وارد در مجلسی با ۶۲۶ نماینده، ترکیب سیاسی آن را به طور مؤثر تغییر می‌داد.^(۷۲) فراقسیون شاه‌دوست اتحاد ملی نه تنها اکثریت را از دست داده بود، بلکه اکنون در بین شش گروه متخاصم قرار داشت؛ فراقیون میهن؛ فراقیون دموکرات، فراقیون آزادی؛ فراقیون مستقل؛ فراقیون توده؛ و فراقیون مشردین.

هم‌پیمانی دائماً متغیر بین این هفت فراکسیون، مجلس چهاردهم را به صورت هزارتوی کاملِ بده‌بستان سیاسی درآورد و در طول دو سال بعد بالغ بر ۷ نخست‌وزیر، ۹ کابینه، و ۱۱۰ وزیر کابینه پدید آورد. در واقع بی‌ثباتی حکومتها چنان حاد و مشاجرات پارلمانی اغلب چنان شدید شد که بسیاری از ناظران خارجی، بخصوص دیپلماتهای غربی، دیگر برای درک مجلس کوششی نکردند و به این نتیجه رسیدند که سیاست ایرانی چیزی جز خشم و هیاهوی ذهنهای توسعه نیافته نیست. با این حال، بررسی دقیق فراکسیونها ثابت می‌کند که رفتار نمایندگان کاملاً با علائق منطقه‌ای، نگرشهای عقیدتی، ارتباطات خارجی، و مهمتر از همه، سوابق اجتماعی آنان سازگار بود.

فراکسیون اتحاد ملی حداکثر سی نماینده گرد آورد. هرچند از مجلس قبلی به بعد زمینه زیادی را از دست داده بود، توانست حمایت این چهار نماینده مهم را کسب کند: عزت‌الله بیات نماینده‌ی خاندان بیات در اراک؛ ناصر قلی اردلان، بزرگ یک خانواده‌ی زمیندار اسم و رسم‌دار در کردستان؛ دولت‌آبادی نماینده‌ی محافظه‌کار اصفهان؛ و سید محمدصادق طباطبایی، رئیس حزب اعتدالیون در دهه ۱۲۹۰ و پسر مجتهد مشهور مشروطه‌خواه. این فراکسیون از بیست مالک، چهار کارمند، سه رهبر مذهبی، دو بازرگان و یک حقوقدان تشکیل می‌شد. همه اینان در عهد رضاشاه کامیاب بودند: سیزده نفرشان مرتباً نماینده مجلس شدند؛ چهارده تن مقامهای والایی در ادارات یافتند؛ و سه تن از طریق طرحهای اقتصادی به پول هنگفتی رسیدند. علاوه بر این، بسیاری از اعضای این گروه نماینده حوزه‌های انتخابیه‌ای بودند که فرماندهان ارتش در آنها اعمال نفوذ کرده بودند.

فراکسیون میهن، از سوی دیگر، بیست و شش نماینده را شامل می‌شد که اغلب نماینده حوزه‌های انتخابیه منطقه تحت اشغال انگلیس بودند. این نمایندگان به زعامت مدنی، نمازی و طاهری - همان رهبران در مجلس پیشین - اکنون از حمایت سه تازه‌وارد یعنی سید ضیا سیاستمدار انگلیسی از یزد؛ امامی کارخانه‌دار از اصفهان؛ و فاطمی نماینده نجف‌آباد برخوردار بودند. گروه آنان از سیزده مالک، پنج بازرگان - که اغلب با انگلستان معامله می‌کردند - سه روزنامه‌نگار، سه کارمند، یک حقوقدان و یک روحانی متنفذ تشکیل می‌شد. نظرات فراکسیون را در بیرون از مجلس نه فقط حزب وطن و جانشین آن، حزب اراده ملی، بلکه تعدادی روزنامه نیز انتشار می‌دادند که مهمترین آنها کوشش را یکی از نمایندگان طرفدار انگلیس از بوشهر منتشر می‌کرد.

فراکسیون میهن با یازده نماینده فراکسیون دموکرات همکاری نزدیک داشت. فراکسیون دموکرات را که بین رقبا به فراکسیون عشایر مشهور بود، دو نماینده بخشنده رهبری می‌کرد:

صولت قشقایی، و عباس قبادیان رئیس قبیله کُرد کلهر در خوزستان که پانزده سال در زندان مانده و بیشتر املاکش را از دست داده بود، و نیز محمد [مهدی] فرخ (معتصم‌الطنه) وزیر سابق که رضاشاه عزلش کرده بود و اکنون با کمک عشایر سیستان به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شده بود. این دموکراتها طبعاً دنبال منافع مشترک خود بودند؛ می‌خواستند مزایایی را که ایلات از ۱۳۲۰ به این سو به دست آورده بودند، حفظ کنند؛ املاک از دست رفته را بازپس گیرند؛ حق حمل اسلحه داشته باشند و همچون ایام خوش گذشته کوچهای سالیانه را از سر گیرند؛ حامیان‌شان در اداره ایالات دست داشته باشند؛ و سختیهایی که سیاستهای رضاشاه برای از بین بردن شیوة زندگی عشیره‌ای بر آنان روا داشت، جبران شود. در حالی که بسیاری از حوزه‌های انتخابیه گروههای میهن و دموکرات در منطقه تحت اشغال انگلیس قرار داشت، تقریباً همه نمایندگان گروه آزادی از حوزه‌های انتخابیه منطقه اشغالی شوروی انتخاب شده بودند. رهبری فراکسیون آزادی را که جانشین فراکسیون آذربایجان بود، همان اشراف شمال؛ فرمانفرما، امیر نصرت اسکندری، و بیرون از مجلس، احمد قوام، بر عهده داشتند. ابوالقاسم امینی، عضو جدید فراکسیون، خویشاوند نزدیک آخرین شاه قاجار بود. امینی که در زمان رضاشاه خانه‌نشین شد، از طریق تجارت خصوصی ثروتی اندوخت و با انتشار روزنامه‌ای به نام امید در سال ۱۳۲۰ به عرصه سیاست بازگشت. امید در طول مجلس چهاردهم نقش ارگان غیررسمی فراکسیون آزادی را داشت. از بیست نماینده این فراکسیون، دوازده نفر اشراف زمیندار، دو تن روحانی مورد غضب رضاشاه، و چهار تن از تجار شمال بودند که امید داشتند روابط تجاری با اتحاد شوروی برقرار کنند. به قول یکی از آنان، «از آنجا که کشاورزان و بازرگانان ما سخت نیازمند بازار خارجی اند و چون این بازار در شمال قرار دارد، ما تا جایی که می‌توانیم باید روابط خود را با اتحاد شوروی اصلاح کنیم.»^(۷۳)

فراکسیون آزادی در مسائل خارجی و تقنینی حمایت فراکسیون حزب توده را پشت سر داشت. هشت نماینده فراکسیون توده همگی از روشنفکران جوان بودند؛ هرچند دو نفر از اینان به خانواده‌های اشراف تعلق داشتند.^(۷۴) پنج تن از این هشت نفر از جمله دو تن که به خانواده‌های اشرافی وابسته بودند، به سبب تبلیغ مارکسیسم در زمان رضاشاه زندانی شده بودند. همه به جز فداکار نماینده اصفهان، از استانهای شمالی انتخاب شده بودند اما نمایندگی خود را نه چندان به مقامات شوروی که به هواداران اتحادیه‌های کارگری و مالکان طرفدار روسها مانند احمد قوام و ابوالقاسم امینی مدیون بودند. هرچند فراکسیون توده همچون حزب توده نپذیرفت که از سیاست عمومی چشم‌پوشد و تنها به بن‌بست امور پارلمانی بسنده کند، با

این حال از مجلس، هم به عنوان وسیله کسب مشروعیت اجتماعی و هم عرصه تبلیغات استفاده کرد. سه روزنامه اصلی حزبی، مردم، رهبر و رزم که هر سه را اعضای فراکیون منتشر می کردند، رویدادهای روزانه هزارتوی پیچیده مجلس چهاردهم را از نزدیک پیگیری می کرد. علاوه بر این، حزب توده در تیر ۱۳۲۱ پیشقدم شده بود تا سیزده روزنامه نویس را در جبهه آزادی و در برابر ارتجاع طبقاتی، و استبداد سلطتی، گرد هم آورد. (۷۵) اعضای جبهه آزادی در بهمن ۱۳۲۳ به بیست و هفت صاحب روزنامه از روزنامه های سراسری و محلی افزایش یافته بود.

فراکیون مستقل با نمایندگان حزب توده تفاوت بسیار داشت. پانزده تن اعضای فراکیون مستقل، جانشینان فراکیون عدالت مجلس سیزدهم، عنوان پارلمانی خود را به دو دلیل عمده عوض کردند. کارمندان غیراشرافی گروه به رهبری دشتی بر استقلال خود هم از شاه و هم طبقه اشرافی زمیندار تأکید می ورزیدند. علاوه بر این، آنان از آنجا که نمایندگی خود را مدیون سهیلی طرفدار امریکا بودند، خود را هم از انگلیس و هم اتحاد شوروی مستقل می دانستند. فراکیون با اضافه شدن عباس مسعودی، مدیر روزنامه بانفوذ اطلاعات، تقویت شد. بیرون از مجلس، حزب عدالت و روزنامه های پرتوان کارآمدش، فراکیون مستقل را کمک کردند.

و بالأخره، فراکیون منفردین، ائتلاف آزاد حدود شانزده نماینده بود که معمولاً بخصوص در مسائل خارجی و تمثینی از مصدق پیروی می کردند. پنج نماینده از حزب ایران و دو تن رهبر حزب همراهان به مصدق نزدیکتر بودند. بقیه، نمایندگان غیرحزبی محسوب می شدند که اغلب از حوزه های انتخابیه شمال وکیل شده بودند. در بیرون از مجلس، فراکیون منفردین اغلب از روزنامه های مستقل زیر کمک می گرفت: مظفر، به سردبیری حسین کی استوان نظریه پرداز سیاست موازنه منشی؛ «مرد امروز» که محمد مسعود منتشر می کرد و بعدها به علت مقالات بی پرده و جنجالی اش ترور شد؛ و کیهان رقیب اصلی اطلاعات به عنوان روزنامه کثیرالانتشار غیرحزبی کشور.

بدین سان، هفت فراکیون پارلمانی و هواداران فراپارلمانی آنها در مسائل مهم خارجی، اجتماعی و تمثینی با هم اختلاف داشتند. در مسائل خارجی، بویژه با شروع جنگ سرد، گروه های میهن و دموکرات با انگلستان، توده و آزادی با اتحاد شوروی، مستقل و اتحاد ملی با امریکا؛ و منفردین با هیچ یک از قدرتهای بزرگ، به توافق رسیدند. در مسائل اجتماعی، بخصوص در مورد نیاز به اصلاحات اساسی، فراکیونهای توده، منفردین، و در مواردی، مستقل، خواهان دگرگونیهای ریشه ای بودند اما میهن و آزادی و اتحاد ملی می خواستند وضع

موجود را حفظ کنند. و در مسائل تقنینی، بویژه در مورد این مآله فوری که چه کسی باید نیروهای مسلح را اداره کند، اتحاد ملی به تنهایی در برابر میهن، دموکرات، آزادی، توده، منفردین و مستقل ایستاد.

مجلس چهاردهم (فروردین ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۵)

افتتاح عادی مجلس، به صورت حمله تند به شاه درآمد. گروههای آزادی، میهنی، دموکرات، مستقل و منفردین همراه با نمایندگان توده‌ای به آسانی گروه اتحاد ملی را منزوی ساختند و فوراً سوگندنامه جدیدی تهیه کردند که بر وظیفه هر نماینده در دفاع از حقوق تقنینی مجلس تأکید داشت. آنان همچنین [سردار] اسعد بختیاری از فراکسیون دموکرات و مدنی از فراکسیون میهن را به ترتیب به عنوان رئیس و نایب رئیس مجلس برگزیدند و علاوه بر این، جایگاههای بسیار مهمی در کمیته‌های حساس پارلمانی که قوانین حیاتی در آنها پدید می‌آمد، اشغال کردند. از سوی دیگر فراکسیون اتحاد ملی فقط پنج کرسی از هجده کرسی کمیته دزایی، دو کرسی از شانزده کرسی کمیته امور خارجه، و دو کرسی از سیزده کرسی کمیته نظامی را به دست آورد. کمیته اخیر که برای شاه در صورتی که می‌خواست تسلط بر ارتش را همچنان در دست داشته باشد اهمیت حیاتی داشت، شامل پنج رئیس ایل بود که در دهه پیش از حملات نظامی لطمه دیده بودند. دشمنان ارتش باید درباره سرنوشت آن تصمیم می‌گرفتند. چون تشریفات معمول به انجام رسید، بلوک ضدسلطنتی با مجبور ساختن سهیلی به کناره گیری به تهاجم خود ادامه داد. اگرچه سهیلی به هیچ وجه درباری نبود، اما با وارد کردن شش سلطنت طلب به آخرین کابینه اش، با دخالت علنی در انتخابات، و موارد سوء استفاده در توزیع مواد غذایی، مخالفت بسیاری از جناحهای ضدسلطنتی را برانگیخته بود. (۷۶) حتی اعتماد بعضی از اعضای فراکسیون مستقل نیز از او سلب شده بود.

بلافاصله پس از سقوط سهیلی نمایندگان گروههای اصلی ضد دربار - فرمانفرما از گروه آزادی، فرخ از گروه دموکرات، ظاهری از گروه میهن، و مصدق از منفردین - ساعتها در اتاقهای فراکسیون جله کردند و سرانجام در مورد محمد اسعد (ساعداوزاره) به عنوان نخست وزیر آینده به توافق رسیدند. اسعد دیپلماتی حرفه‌ای بود که در دوازده سال اخیر در خارج خدمت کرده بود و مستقل از تشکیلات رضاشاه محسوب می‌شد. علاوه بر این، او که دوست نزدیک مدنی و اهل آذربایجان بود و در باکو تحصیل کرده و سفارتخانه ایران در مسکو را اداره کرده بود، هم مورد قبول سیاستمداران هوادار انگلیس و هم مورد پذیرش اشراف طرفدار شوروی بود. وزارت امور خارجه انگلیس معتقد بود که اسعد درستکار، قابل

اعتماد و دوست متفقین است اما فاقد آن قدرت است که در برابر نمایندگان مجلس بایستد. (۷۷) ساعد با کسب اکثریت پارلمانی و فرمان شاه بر آن شد تا ضمن مشورت نزدیک با فراکسیونها و وزرایش را انتخاب کند. با اصرار، وزارت امور خارجه را برای خود نگه داشت اما سه پست وزارتی را به گروه آزادی (نمایندگان شمال)، یک پست را به گروه مستقل، و چهار پست را به گروههای میهن و دموکرات (نمایندگان جنوب) وا گذاشت. سالها بعد ساعد شکایت می کرد که فراکسیونها چنان در تشکیل کابینه دخالت کردند که سرانجام با کسانی همکار شد که قبلاً هرگز ندیده بود. در عین حال، روزنامه‌های سلطنت طلب اعتراض کردند که نمایندگان با شرکت مستقیم در انتخاب وزرا اصل تفکیک قوانین قوای مقننه و مجریه را نقض کرده‌اند. (۷۸) این نخستین مورد از ایرادات قانونی بود که به مجلس چهاردهم وارد آمد.

ساعد با معرفی وزیران و برنامه حکومت به نمایندگان، توانست با اکثریت زیادی رأی اعتماد بگیرد. برنامه دو تغییر مهم را وعده می داد. نخست، بودجه سالانه نیروهای مسلح را به اقساط ماهانه تقسیم کرد و به این ترتیب حیات ارتش را به صورت یومیه در آورد. دوم، اعلام داشت که اولین هدف حکومت جدید اصلاح ارتش و قرار دادن آن در جای قانونی صحیح است. (۷۹) در مناقشات بعدی حمله‌ای تمام عیار به ارتش صورت گرفت. (۸۰) سخنگوی گروه آزادی گفت که ارتش باید کاملاً محدود شود و در جهت حفظ آزادیهای مدنی بازسازی گردد. یکی دیگر از اعضای گروه پیشنهاد کرد که بخش قابل توجهی از بودجه ارتش به شهربانی و ژاندارمری تحت ریاست وزارت کشور اختصاص داده شود. باز عضو دیگری از گروه درخواست کرد که اقدامات مالی و فعالیتهای خائنانه همه افسرانی که از روی میل با رضاشاه همکاری کرده بودند، بررسی شود. سخنگوی گروه مستقل بر فوریت نظارت غیرنظامی بر ارتش تأکید کرد. فرخ از طرف دموکراتها فعالیتهای سیاسی رؤسای ستاد، بویژه تشکیل انجمن سرّی افسران محافظه کار را افشا کرد. یکی از منفردین، وزارت جنگ را به دلیل تبلیغات نژادی بر ضد اقلیتهای زبانی، بخصوص ایرانیان عربی زبان خوزستان، نکوهش کرد. منفرد دیگری اعلام داشت که افسران ارشد مقرهایی در قانون دست و پاگیر نظام وظیفه پیش بینی کرده‌اند تا از دیپلمه‌هایی که به دنبال معافیت از خدمت نظام هستند، اخاذی کنند. مناقشات با حمله مستقیم سید ضیا به شاه پایان یافت: «بیت سال است که ما منابع کمیاب خود را به خاطر ارتشی ناتوان، فاسد، و استبدادی به هدر داده‌ایم. این ارتش، مردم را به وحشت انداخته، شهروندان بیگناه را قربانی کرده، و به ملت خیانت کرده است. وقت آن است که بودجه دفاعی را کاهش دهیم، ارتش را تحت نظارت مجلس در آوریم، و مهمتر از همه ارتباط بین فرماندهان ارتش و شاه را قطع کنیم.»

وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که حزب توده با پیشنهاد همکاری بر ضد دربار به سید ضیاء رو کرده است و مجلس مایل است شاه را با «حدود دقیق قانون اساسی» مقید سازد. (۸۱) یکی از متخصصان حقوقی وزارت امور خارجه وظیفه تحلیل این «حدود قانون اساسی» را برعهده گرفت و به این حقیقت تلخ رسید: «شاه فرمانده کل قواست اما معنی آن محل بحث است. از آنجا که تفسیر قانون طبق متمم قانون اساسی در صلاحیت مجلس است، بنابراین مجلس باید بگوید که شاه تا چه حدی می تواند به نیروهای مسلح فرمان دهد.» (۸۲) علاوه بر این، بولارد - که در این زمان سفیر بود - زبرا متفقین نمایندگان خود را در تهران به سفارتخانه ارتقا داده بودند - گزارش داد که شاه طی مصاحبه ای خصوصی از فقدان اقتدار در هیأت مقننه سخت شکوه کرده و ترس خود را از این که بزودی باید در اختیار نمایندگان مجلس قرار گیرد، بیان کرده بود. (۸۳)

بیرون از مجلس، جبهه آزادی و میون مالی امریکا به سرکردگی میلسپو کمکهای مهمی به نمایندگان ضد سلطنت می کردند. جبهه آزادی که اکنون سی و یک روزنامه نگار را شامل می شد، روزنامه های ناهمگنی چون مردم حزب توده، یاختر خانواده فاطمی در اصفهان، ندای عدالت حزب عدالت، و امید امینی از فراکسیون آزادی را در بر داشت. میلسپو که همچنان برنامه خود برای توازن بودجه را در دست داشت، پیشنهاد افزودن بر عواید دولت از طریق تملیک همه داراییهای رضاشاه، و کاستن از هزینه ها با پایان دادن به عملیات نظامی بر ضد عشایر و کاهش خدمت سربازی از بیست و چهار ماه به دوازده ماه را ارائه داد. وابسته نظامی انگلیس متعاقباً نظر داد که کاهش مدت سربازی او تشر را مضحکه خواهد کرد. بین یک چهارم تا یک سوم سربازان وظیفه فقط ترکی صحبت می کنند. بنابراین چیزی بین شش ماه تا دوازده ماه طول می کشد تا آنقدر فارسی بیاموزند که بتوانند دستورهای نظامی را دریابند. (۸۴)

جنگی درگیر می شد و به نظر می آمد که بحران مشروطیت اجتناب ناپذیر باشد. خلیفه از نمایندگان انتظار داشتند که خود را بر شاه تحمیل کنند و یک دموکراسی اصیل پارلمانی به وجود آورند. معدودی فکر می کردند که شاه برای استقرار مجدد سلطنت نظامی دست به کودتای معهود بزند. اما حوادث نقشی دیگر زد. فقط چند هفته ای پس از افتتاح مجلس، مسائل خارجی و اجتماعی صحنه سیاسی کشور را اشغال و مخالفان را منشعب کرد و از این رهگذر آسایشی برای دربار فراهم ساخت.

معضل اجتماعی به صورت خیزش کارگران در اصفهان جلوه گر شد. بحران زمانی پدید آمد که صاحبان صنایع نساجی محل که در برابر خواسته های جنبش رادیکال کارگری عقب

نشسته بودند، دست به ضدحمله زدند. آنان نخست احزاب وطن، همراهان و عدالت را به تشکیل اتحادیه‌های معتدل‌تر ترغیب کردند؛ سپس فرماندهان ارتش را با تطمیع به اعلام حکومت نظامی واداشتند؛ و سرانجام با تشر و بی‌توجهی به کارگران، شهر را ترک گفتند. به گفته بولارد، کارخانه‌داران عصبانی بودند از این که یک مشت کارگر به آدمهای مشخصی چون آنان بی‌احترامی کنند... همچنین خشمگین بودند که کارگزاران‌شان شعارهای بیگانه‌ای چون «مساوات» بدهند.^(۸۵) معلق ماندن وضع کارگران نه تنها دستمزد آنها را بلکه معاش روزانه‌شان را نیز به خطر افکند؛ زیرا جیره غذایی آنان از انبارهای کارخانه تأمین می‌شد. کارگران از فرط استیصال از محاصره نظامیان گذشته و انبارها را تصرف کردند. به تخمین بالغ بر پنجاه نفر بشدت زخمی شدند. دیگر اتحادیه‌های وابسته به حزب توده در اصفهان با راه انداختن اعتصاب عمومی در سراسر شهر، با مجروحان اعلام همدردی کردند.

حوادث اصفهان که بعضی آن را «قیام کارگران»^(۸۶) نامیدند، واکنشهای عمده‌ای در سیاست محلی، ملی، و پارلمانی ایجاد کرد. در سیاست محلی، ناصر قشقایی که از سال ۱۳۲۰ با ارتش و ایلات خمسه هوادار انگلیسی در جنگ بود، برای کمک به فرونشاندن «شورش» نیرویی گیل داشت و نهانی با ابراهیم قوام از ایلات خمسه، مرتضی قلی‌خان از ایل بختیاری و استانداران فارس و اصفهان پیمان دوسنی امضا کرد. علاوه بر این، ناصر قشقایی به شاه اطلاع داد که هرچند ایل او در رژیم گذشته ستم دیده است؛ با این حال با دوبار مخالفتی ندارد و همچنان «دژ راسخین سلطنت» محسوب می‌شود. وی همچنین به کنسول انگلیس اعلام داشت که برای حفظ نظم هر کاری که ممکن باشد انجام خواهد داد؛ زیرا از روسها به سبب سوءرفتارشان با ترکمنها و نیز محبوبیت روز افزون‌شان در بین بینوایان شهری در ایران هراس دارد. وابسته نظامی انگلیس نظر داد که پیمان دوستی وی که مستقیماً متوجه براندازی حزب توده بود، با پشتیبانی پرشور «ثروتمندان جنوب» روبرو شد. سفارت انگلیس اضافه کرد که رقبای سابق میل داشتند اختلافات گذشته را کنار گذارند و با هم متحد شوند؛ چرا که همچون «همه ثروتمندان» امیدوار بودند با ایجاد ثبات گونه‌ای در «جنوب فئودالی» خویش مانع انقلاب اجتماعی شوند.^(۸۷)

بازتاب تحولات در سیاست ملی نیز عمیق بود. شش روزنامه‌نویس ضد دربار، از جمله فاضلی، از جبهه آزادی‌کنار رفتند و به تحریک سید ضیا یک ائتلاف مطبوعاتی موسوم به جبهه استقلال در برابر حزب توده صورت دادند. در عرض چند ماه اعضای جبهه استقلال به بیست و نه روزنامه و نشریه رسید که از آن جمله بود: «باختر»، «کشور»، «کوشش»، «مرد امروز» و «وظیفه» و «مرد امروز».^(۸۸) نشریه «مرد امروز» در سرمقاله‌ای با عنوان «شورش در اصفهان» بیم

بیاری از روزنامه‌نویسان محافظه‌کار را منعکس کرد. حزب توده با آیین شیطان‌ی مبارزه طبقاتی‌اش، کارگران ناآگاه را واداشته است که حق مقدس مالکیت خصوصی را زیر پا بگذارند و در مرکز صنعتی کشور هرج و مرج اجتماعی ایجاد کنند. این شورش ثابت می‌کند که حزب توده دشمن مالکیت خصوصی، ایران، و اسلام است. اگر دولت حزب توده را سرکوب نکند، شورش محلی ناگزیر به صورت انقلابی عمومی درخواهد آمد.^{۱۸۹} و بعد امروز در سرمقاله‌های دیگر ناصر قشقایی، ابراهیم قوام و مرتضی قلی بختیاری را به عنوان قهرمانان ملی ستایش کرد و توجه خود را از حمله به شاه به محکوم کردن حزب توده معضوف داشت.

حوادث در حزب همراهان نیز شکاف انداخت. یک شاخه به رهبری دو تن از نمایندگان حزب، به مخالفت خصمانه با حزب توده پرداختند و از سران ایلات جنوب حمایت کردند و روزنامه جدیدی به نام شمع انتشار دادند. شاخه دیگر به رهبری نویسندگان امروز و فردا از حزب توده پشتیبانی کردند، به مخالفت با سران ایلات پرداختند، و سازمان جدیدی به نام حزب سوسیالیست تشکیل دادند. برای آخرین بار «خطر کمونیسم» یک حزب سوسیالیستی را به هم می‌ریخت.

این واکنش‌های محلی و ملی در سیاست پارلمانی نیز رخ نمود. به شهادت وابسته نظامی انگلستان، حوادث اصفهان که گویا در تهران بیش از ششصد نفر تلفات داشته است، بلافاصله مسأله قانون اساسی را تحت الشعاع قرارداد و بدین وسیله گروه‌های میهن و دموکرات، دو گروه محافظه‌کار جنوبی را از گروه آزادی، اشراف شمالی هوادار شوروی و ضد دربار، جدا کرد.^{۱۹۰} گروه‌های میهن و دموکرات با تشکیل دادن یک بلوک جدید اکثریت همراه با گروه درباری اتحاد ملی از فعالیتهای ضد درباری خود کاستند و در عوض سیاست ضد توده‌نی را تشدید کردند. آنها به اصطلاح «قانون کارهی تهیه کردند که به استانداران اجازه می‌داد در کارخانه‌ها حکومت نظامی برقرار کنند. طبق این لایحه، این تدبیر خظیر از آن رو ضرورت داشت که دو سال جنگ مداوم بین کارفرما و کارگر کشور را به نیه هرج و مرج عمومی رانده بود.^{۱۹۱} این گروه‌ها همچنین یک شاه‌دوست شدت ضد کمونیست را به استانداری اصفهان گماشتند و به او توصیه کردند که به هر قیمت که شده، حتی به قیمت مسلح کردن عشایری که خطر بالقوه بودند، نظم و قانون را مجدداً برقرار کند. علاوه بر این، این فراکسیونها کابینه ساعد را تغییر دادند و افراد مورد نظر دربار را به جای وابستگان فراکسیون آزادی گماشتند. در انتخابات دو سالانه هیأت رئیسه مجلس با هم رأی دادند. در کمیته‌های مهم پارلمانی، بویژه در کمیته نظامی، اکثریت زیادی کسب کردند، و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون

اتحاد ملی را به ریاست مجلس برگزیدند. بدین سان شاه، چیرگی پارلمانی غیرمستظهره‌ای یافته بود.

فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی، همدستی خود را در چند ماه آتی تحکیم بخشیدند. هنگامی که دولت بودجه سالانه را به مجلس تقدیم کرد، فراکسیون آزادی با دریافت این مطلب که بودجه تخصیصی به تهران بیت برابر بودجه سرتاسر آذربایجان غربی است با آن که جمعیت اش سه برابر تهران تخمین زده می‌شد، کمیته‌داری را ترک کرد. نماینده‌ای از تبریز شکوه کرد که «هر وقت مسأله آموزش عمومی مطرح می‌شود، شما اصرار دارید که ترک زبانها فارسی یاد بگیرند اما در عمل، راضی نیستید حتی عواید حاصل از آذربایجان را نیز برای ساختن مدارس در همان استان اختصاص دهید»^(۹۲) و چون ساعد لایحه فوری اختصاص ۱۵ میلیون تومان دیگر به وزارت کشور را برخلاف توصیه‌های میلسو، تقدیم کرد، نه تنها با پشتیبانی گروه اتحاد ملی بلکه میهن و دموکرات نیز روبرو شد.^(۹۳) فاطمی از گروه میهن که چند ماه پیش خواستار کاهش شدید بودجه نظامی بود، در این زمان اعلام کرد که «اگر فوراً هزینه یک ارتش کارآمد را تأمین نکنیم، شورشهایی همانند آن که در اصفهان رخ داد، شیوع خواهد یافت و مبنای مالکیت خصوصی را متزلزل خواهد کرد». همین طور نماینده‌ای از گروه دموکرات که سخنگویش از مستقدان مشهور سران ستاد بود، اظهار داشت «اکنون که آتش در خانه ما افتاده است، همه آحاد ملت باید پشتیبان ارتشی نیرومند باشند. بدون ارتش نیرومند، ایران طعمه آتش خواهد شد».

مخالفان که قادر نبودند مانع تصویب لایحه فوری شوند، بحث را به محکومیت عمومی تشکیلات نظامی معطوف کردند. یک نماینده توده‌ای با پیشنهادی ناموفق برای بررسی موارد فساد در ارتش، از روی کنایه سؤال کرد: «من که ده سال است پزشک هستم، نمی‌توانم یک خانه محقر اجاره کنم. ممکن است دوستان نماینده به من توضیح دهند که چطور افسران ارتش با چند سال سابقه خدمت می‌توانند نه فقط خانه که خیابانها را هم بخرند؟» نماینده توده‌ای دیگری پیشنهاد کرد کتبه‌ای برای تحقیق در مورد افسران ارشدی که در شهریور ۱۳۲۰ ترک خدمت کرده بودند، تشکیل شود. یکی از اعضای فراکسیون منفردین کوشش ناموفقی کرد که طرح سابق میلسو مبنی بر کاهش خدمت نظام از دو سال به یک سال مجدداً مطرح شود. نماینده منفرد دیگری اظهار داشت که طبق قانون مشروطه کلیه امور مهم از جمله امور نظامی باید تحت نظارت غیرنظامیان باشد. معاون وزیر جنگ که برای دفاع از لایحه فوری حضور داشت، پاسخ داد که اگرچه به طور کلی حق با سخنران است، با وجود این قانون اساسی فرماندهی کل نیروهای مسلح را به شخص شاه تفویض کرده است. در اینجا بود که مصدق

پشت تریبون قرار گرفت و تاریخچه کوتاهی از جنبش مشروطه ارائه داد و دربار را به طور سر بسته تهدید کرد؛ شاه حق ندارد در سیاست ملی دخالت کند؛ زیرا طبق قانون اساسی نه شاه بلکه وزرا در برابر مجلس مسؤولیت دارند. اگر شاه می خواهد دخالت کند، باید مسؤولیت را هم بپذیرد. اگر مسؤولیت دارد، پس بسیاری از نمایندگان نتیجه می گیریم که شاهها را نیز می توان مثل عوض کردن وزرا، عزل کرده، مصدق همچنین نخست وزیر را به سبب این رفتار که آگویی ایران محدود به یزد، کرمان، و سایر نقاط جنوب است، مورد انتقاد قرار داد.

به رغم مباحثات مفصل، ساعد لایحه فوری را با پشتیبانی گروههای دموکرات، میهن و اتحاد ملی به تصویب رساند. نمایندگان ضد دربار اهل جنوب، هراسان از حوادث اصفهان، تصمیم گرفته بودند تهاجم به شاه را مسکوت بگذارند. هدف اصلی آنان دیگر نه نابود کردن بنیانهای نظامی استبداد سلطنتی بلکه تقویت کلیه مواضع قانونی در برابر خطر اجتماعی بود؛ تکرار این فرمول قدیمی که: ارتش نباشد، شاه نیست و شاه نباشد، مالکیت خصوصی نیست. بدین ترتیب کارگران صنعتی، جدیدترین طبقه ایران نوین، ناخواسته گشایش تازه ای در زندگی شاه، این قدیم ترین نهاد ایران کهن، ایجاد کرده بودند.

اتحاد بین سلطنت طلبان و محافظه کاران جنوب متعاقباً در مهر ۱۳۲۳ با بروز مسأله ای در سیاست خارجی به شکل یک بحران نفتی مستحکم تر شد. در اواسط مرداد یکی از اعضای فراکسیون منفردین این خبر انفجار آمیز را علنی کرد که ساعد پنهانی می خواهد امتیاز نفت جنوب را به شرکتهای امریکایی و انگلیسی واگذار کند.^(۹۴) همچنین شایع شد که امتیاز دیگری نیز در شمال به محض عقب نشینی نیروهای شوروی به شرکت استاندارد واکيوم واگذار خواهد شد.^(۹۵) شورویها دو ماه بعد، آهسته آهسته به طور غیر متظره، با درخواست امتیاز شمال برای خود، واکنش نشان دادند. سرکر موت اسکراین، کنسول انگلیس در مشهد، بعدها در خاطرات خود توضیح داد: «دخالت قدرتمندانه امریکا، هیأت های مالی، نظامی و ژاندارمری، تمایل آشکار ایالات متحده برای تصرف بازار ایران، و فراتر از همه، کوششهای استاندارد واکيوم و شل برای حفظ حقوق سرشار نفتی بود که روسها را در ایران از متفقین جنگ گرم به صورت رقبای جنگ سرد در آورد.»^(۹۶) همین طور جرج کتان کاردار امریکا در مسکو اشاره کرد که «انگیزه اساسی اقدامات اخیر شوروی در شمال ایران احتمالاً نه نیاز به خود نفت بلکه درک این نکته است که نفوذ بالقوه خارجی در آن ناحیه مسأله ای مربوط به حیثیت خواهد بود. اهمیت نفت شمال ایران نه از آن روست که روسها بدان نیاز مندند، بل از آنجاست که می تواند برای هرکس دیگری که در صدد استخراج آن برآید، خطرناک باشد.»^(۹۷)

ساعد هراسان از ادعای شوروی، پاسخ داد که کلبه مذاکرات نفتی تا پایان جنگ به تعویق خواهد افتاد. در عین حال به بولارد اطلاع داد که وی این پاسخ «ظفره آمیز» را از آن جهت داده است که صراحتاً «بله» گفتن به منزله دعوت از شوروی برای اشغال بیشتر ایران است حال آن که «نه» گفتن صریح نیز آنان را خواهد داشت که حرکت‌های جدایی طلبانه را در کردستان و آذربایجان تقویت کنند.^(۹۸) ساعد به شرکت‌های نفتی نیز گفت که با سرآمدن اشغال کشور، پیشنهادهایشان به جریان خواهد افتاد. با این حال شورویها این پاسخ ظفره آمیز را نپذیرفته؛ بر قراردادی فوری پای فشردند و چون ناکام گشتند، مبارزه تبلیغاتی شدیدی بر ضد «ساعد» در نهان فاشیست، راه انداختند.

این بحران نفتی — که جنگ سرد را بسیار زودتر از آن که در اروپا آغاز شود، در ایران به راه انداخت — با تشدید اختلافاتی که مخالفان پارلمانی شاه در خصوص سیاست خارجی با هم داشتند، موقعیت او را محکمتر کرد. در عین آن که گروه‌های هوادار شوروی — فراکسیون آزادی و نمایندگان توده‌ای — ساعد را «مهره انگلیس» می‌نامیدند؛ گروه‌های هوادار غرب — فراکسیون‌های میهن، دموکرات و مستقل — با گروه درباری اتحاد ملی متحد شدند و از موضع قهرمانانه ساعد پشتیبانی کردند. اما متفردین موضع بیطرف‌شان را نگه داشته، ضمن مخالفت با خواسته‌های شوروی، به انتقاد از ساعد هوادار غرب پرداختند و تأکید ورزیدند که کل بحران نشان‌دهنده این نظریه است که «واگذاری امتیاز به یک طرف، دعوت از طرف دیگر برای درخواست امتیازات مشابه است.»^(۹۹) بیرون از مجلس، جبهه استقلال، خواستار رد خواسته‌های شوروی، حمایت بیست و نه روزنامه‌نگار را کسب کرد. از سوی دیگر، جبهه آزادی، خواستار برکناری فوری ساعد، از کمک بیست و هفت روزنامه‌نگار برخوردار شد. در این اثنا، حزب توده در خارج از ساختمان مجلس راه‌پیمایی «منظمی» با شرکت ۳۵۰۰۰ نفر ترتیب داد که خواهان واگذاری امتیاز نفت به شوروی و پایان دادن سریع به حکومت ارتجاعی ساعد بود.^(۱۰۰)

نمایندگان — بخصوص فراکسیون اتحاد ملی — مواجه با تظاهرات عمومی و پیشنهاد شوروی مبنی بر ترک ادعای نفت به شرط زمامداری «شخصی قابل اعتماد توده»، حمایت خود را از ساعد سلب کردند. بولارد که تا آخرین دم از ساعد پشتیبانی کرد، اظهار داشت که نمایندگان از روابط شوروی با جدایی طلبان شمال می‌ترسیدند و به همین سبب نمی‌توانستند به جنگ تبلیغاتی ادامه دهند. وابسته نظامی انگلیس رفتار مجلس را نوعاً نه با ترس عاقلانه بلکه خصیصه ملی غیر عقلایی، کودکانه، نامنضبط، غیر اصولی و نامعقول توضیح می‌داد.^(۱۰۱)

با سقوط ساعد دو هفته جستجوی پیگیر و اغلب در جلسات غیر علنی پارلمانی برای یافتن

جانمایی مناسب شروع شد. آشکار بود که هیچ نامزد غرب‌گرایی مورد قبول شوروی واقع نخواهد شد. این هم معلوم بود که نامزد هوادار شوروی را غرب قبول نخواهد کرد. در نتیجه بخت با منفردین بیطرف یا اعضای اتحاد ملی در بازی یار بود. منفردین، برخوردار از حمایت فراکیونهای توده و آزادی، و پشتیبانی ملایم فراکسیون اتحاد ملی، رأی اکثریت را برای کاندیدای خود، مصدق، کسب کردند. اما مصدق، آنگاه از ماهیت متزلزل این اکثریت و نگران آن که در صورت از دست دادن نخست‌وزیری کرسی پارلمانی اش را ببازد، معافیت ویژه‌ای را از شمول قانون کناره‌گیری مقامات اجرایی کشور از کلیه مناصب تقنینی، درخواست کرد. نمایندگان، به رهبری فراکسیون اتحاد ملی، درخواست او را رد کردند و اعلام داشتند که این امر مغایر اصل تفکیک قوا خواهد بود.

فراکسیون اتحاد ملی اکنون زمان را مناسب دید تا به فراکسیونهای میهن و دموکرات در مورد مرتضی [قلی] بیات، کاندیدای مورد نظر دربار، رو کند. بیات که محافظه‌کاری افراطی و از مانکنان بزرگ کرمانشاه تحت اشغال انگلیس بود، برای محافظه‌کاران جنوب و هوادار انگلیس قابل قبول به نظر می‌رسید. بیات با کسب اکثریت ناچیز، هفت پست وزارتی را به یاران سلطنت طلب و چهار پست را به سیاستمداران هوادار انگلیس واگذار کرد. بولارد حکومت جدید را «کابینه‌ای خوب» شمرد.^(۱۰۲) بیات سپس کوشید تا ترس فراکسیونهای آزادی و منفردین را زایل سازد. وی پذیرفت که نخست‌وزیران پیشین با شرکت در مذاکرات سرّی نفت مرتکب خطای فاحش گشته‌اند و به مصدق کمک کرد تا قانون مطاع ممنوعیت مذاکره پنهانی مقامات رسمی کشور در خصوص واگذاری امتیاز به هر شرکت یا حکومت خارجی را به تصویب برساند.

منبع حمایت بیات طی شش ماه بعد تغییر بسیار یافت. او در مهر ۱۳۲۳ با پشتیبانی گروههای میهن، دموکرات و اتحاد ملی بر سر کار آمد و در فروردین ۱۳۲۴ با مقدمه‌چینی گروههای میهن، دموکرات و اکثریت اتحاد ملی ساقط شد اما گروههای آزادی، توده و اقلیت اتحاد ملی از او حمایت می‌کردند. این تغییر منبع حمایت از مسأله نحوه رفتار با میلسپو ناشی می‌شد. بیات با تشکیل حکومت جدید دریافت که این «مشاوره» خارجی نه تنها کلیه تصمیمات مهم اقتصادی را در پند اختیار خود دارد بلکه بر طرح خود مبنی بر حذف بودجه نظامی نیز تأکید می‌ورزد و حتی از قدرت خاص خود برای راکد ساختن ۱۵ میلیون تومان کمک اضطراری که حکومت پیشین برای وزارت جنگ گرفته بود، استفاده می‌کند.^(۱۰۳) بیات در مواجهه با انتخاب افسرانی فاسد یا اخراج زودرس میلسپو، لایحه‌ای برای محدود ساختن اختیارات مفرطی که دو سال پیش به هیأت مالی امریکایی تفویض شده بود، تقدیم مجلس

کرد. این امر بلافاصله مخالفت هواداران پر و پا قرص غرب را برانگیخت که معتقد بودند ایران برای آن که از اتحاد شوروی در امان بماند به پیوندهای خارجی نیاز دارد اما خود بخود بیطرفها و هواداران شوروی را جلب کرد که میلسپو را مرغ طوفانی می دیدند که ایران را به پیمانهای خارجی خطرناکی می کشاند. اگرچه رایزنان غربی، همواره بیطرفها و کمونیستها را به خاطر خلع ید از میلسپو نکوهش کرده اند، ضربه تعیین کننده را سلطنت طلبان که برای مصونیت نیروهای مسلح مبارزه می کردند، وارد آوردند. تغییرات حاصل در منبع حمایت بیات در نگرش قدرتهای بزرگ نیز بازتاب یافت. سفارت شوروی که نخست وزیر پیشین را متزلزل کرده بود، اکنون سیاست عدم مداخله پیش گرفته بود. از سوی دیگر، سفیر انگلیس که قبلاً کابینه بیات را مجموعه‌ای از مردان بزرگ، نامیده بود، اکنون گزارش می داد که اعتمادش را به آن کابینه از دست داده است. یک سال بعد وی بیات را یکی از ابله ترین مردان ایران، قلمداد می کرد. (۱۰۴)

بیات که با مخالفت دوستان اولیه اش روبرو شده بود، سرعت درصدد یافتن دوستان جدیدی برآمد. او به آنان کمک کرد تا کمیته‌ای پارلمانی برای رسیدگی به معاملات سید ضیا که در ماجرای جنجالی مربوط به فروش غیرقانونی مجوزهای وارداتی درگیر بود، تشکیل دهند. همچنین به جای استاندار شدت ضدکمونیست اصفهان فرد معتدل تری را گماشت که تقسیم اسلحه بین عشایر را متوقف کرد و محدودیتهای شدیدی را که بر اتحادیه‌های کارگری تحمیل شده بود، کاهش داد. هواداران انگلیس اعلام داشتند که بیم آن می رود این تغییرات دوباره شهر را دچار هرج و مرج سازد. (۱۰۵) بیات در صدور اجازه به حزب توده برای راه انداختن راه پیماییهای مکرر در تهران سخاوتمندتر از نخست وزیر پیشین بود. در عوض در مقابله با ضدکمونیستها حکومت نظامی برقرار کرد، فعالیت حزب آزاده ملی سید ضیا را محدود ساخت، و ده روزنامه وابسته به جبهه استقلال را ممنوع کرد. طرفداران انگلیس این را استفاده غیرقانونی از حکومت نظامی برای امحای حق قانونی آزادی بیان اعلام کردند. (۱۰۶) وی علاوه بر این، لایحه انتخابات را تقدیم مجلس کرد که نمایندگان اصفهان را از سه به شش نفر، تهران را از دوازده به پانزده نفر، و آذربایجان را از پانزده به بیست نفر افزایش می داد. از آن گذشته، نخستین قانون کار جامع کشور را تدوین کرد که ساعات کار را کاهش می داد، شرایط کارخانه‌ها را تنظیم می کرد، مرخصیهای با استفاده از حقوق برقرار می ساخت، اشتغال کودکان را ممنوع می شمرد، و حقوق مربوط به اتحادیه‌ها، از جمله حق اعتصاب را تضمین می کرد. نشریه محافظه کار رعد امروز که از انتخاب بیات استقبال کرده بود، اکنون در می یافت که وی کابینه اش را با «خویشاوندان فتودال» اش انباشته است. (۱۰۷) در همین بین، رهبر،

نشریه رادیکالی که در آغاز بیات را به عنوان نمونه‌ای از فتودالیته‌ها محکوم کرده بود، اکنون اظهار می‌داشت که با وجود دشمنانی چون سید ضیاء و مرتجع، دوستی همه نیروهای شرقی برای وی لازم و معتنم است.^(۱۰۸)

هرچند بیات به درستی حدس زد که آرای هواداران شوروی و بیطرفها تقریباً با آرای هواداران انگلیس مساوی خواهد بود، با این حال نگرانی یاران سلطنت طلب خود را سخت دست کم گرفت. وی در اجرای راهبرد ابتکاری خود به توصیه شاه، متوجه نشد که بسیاری از سلطنت طلبان محافظه کار سیاستهای وی را نه مناسب که سخت نامناسب، نه جسورانه بلکه بسیار خطرناک، و نه مصلحتی بلکه «خوشایند کمونیستهای متعصب» می‌دانند.^(۱۰۹) این نگرانیها که در دی ماه با انتصاب استاندار جدید اصفهان شروع شد و در بهمن ماه با لایحه جدید کار سرعت رشد کرد، در اسفند ماه پس از تظاهرات خشونت آمیز دانشجویی در مقابل مجلس بر ضد سیاستمداران فاسد، صورت علنی یافت. روزنامه‌های محافظه کار با سرزنش ملایمت حکومت در قبال تظاهرات، اظهار داشتند که دانشجویان «شورشانی بدون دلیل واقعی» بودند که می‌خواستند «دیکتاتوری روشنفکران» را برپا سازند.^(۱۱۰) علاوه بر آن، آنها تأکید کردند که این دیکتاتوری برقرار خواهد شد مگر آن که بیات به مباحثات با حزب توده پایان دهد.

این بحران، فراکیون خود بیات یعنی اتحاد ملی را دو پاره کرد. یک قسمت به رهبری عزت‌الله بیات و با شرکت سیزده نماینده که تقریباً همه از استانهای غربی بودند، به نخست‌وزیر وفادار ماند اما قسمت دیگر به سرکردگی دولت آبادی و متشکل از شانزده نماینده، همه از استانهای مرکزی و جنوبی، کنار کشیدند و فراکیون ملی را برای خود تشکیل دادند. به این ترتیب آنان هم به رغم توصیه شاه حکومت را ماقط کردند و هم ثابت کردند که صرفاً مهره‌های دربار نیستند بلکه اشرافی هستند دارای استقلال رأی که نظراتشان معمولاً، نه همیشه، با نظرات پادشاهشان تطبیق می‌کند.

سقوط بیات، بحرانی شش هفته‌ای پدید آورد که در ضمن آن فراکیونهای اصلی برای قبولاندن افراد مورد نظر خود کوشیدند اما چون هیچ یک نتوانستند اکثریتی کسب کنند، در مورد یک نفر، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، سازش کردند. حکیمی، پزشک سابق دربار که در انقلاب مشروطه و حزب دموکرات شرکت کرده بود، پشتیبانی البته ملایم سلطنت طلبان و نیز مخالفان سلطنت را پشت سر داشت. حکیمی که اهل آذربایجان بود و پیوندهای سیاسی دیرینی با فارس داشت، برای شمالیها و جنوبیها هر دو مطلوب می‌نمود. او سیاستمداری محترم بدون ارتباطهای نزدیک خارجی و مورد حمایت ضمنی همه گروهها بود. حتی

بولارد به او تمایل داشت؛ هرچند او را آدم بی‌اهمیت، بی‌ضرر، منگک و بی‌تجربه‌ای می‌دانست. (۱۱۱)

حکیمی با کسب اکثریت ضعیف سعی کرد یک «حکومت ملی فارغ از سیاستهای فرقه‌ای» تشکیل دهد. وی با انتخاب وزرایی بدون وابستگی نزدیک با فراکسیونهای پارلمانی، می‌خواست همه گروهها را همچنان نیم‌راضی نگه دارد اما سرانجام اغلب گروهها را ناراضی ساخت. به گزارش بولارد؛ هنگامی که نخست‌وزیر برای کسب رأی اعتماد برای حکومت خود به مجلس رو کرد، خود را با ناراضایی عمومی مواجه دید. (۱۱۲) گروه آزادی با او مخالف بود و می‌گفت که شمال در کابینه نماینده‌ای ندارد. منفردین حمایت خود را پس گرفتند و اظهار می‌داشتند که سیاستمداری بی‌طرفه را باید برای آماده ساختن وزارت کشور برای انتخابات مجلس پانزدهم آینده پیدا کرد. (۱۱۳) علاوه بر این، گروههای میهن و دموکرات از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند و اعتراض داشتند که به هیچ یک از سخنگویانشان پست وزارت داده نشده است. (۱۱۴) به این ترتیب حکومت حکیمی حتی پیش از آن که رسماً شروع به کار کند، به پایان رسید. سفير امریکا گزارش داد که شاه در گفتگوی محرمانه‌ای بلافاصله پس از سقوط حکیمی شکوه کنان گفت که چهل سال دیگر لازم است تا ایرانیها به دموکراسی عادت کنند و افسوس می‌خورد که اختیار قانونی ندارد تا پارلمانهای مخل را منحل کند. سفير نظر داد که «شاه سعی می‌کرد سخنان تأییدآمیزی از من درآورد تا به اتکای آن بدون توجه به موانع پارلمانی به حکومت فردی متوسل شود». (۱۱۵)

شکت حکیمی، سلطنت‌طلبان وفادار را واداشت که احتیاط را کنار گذارند. گروه اتحاد ملی با پیوستن به سلطنت‌طلبان منشعب، با گروههای میهن و دموکرات برای حمایت از محسن صدر (صدرالاشراف)، قاضی کهنه محافظه کار هشتاد ساله‌ای که رضاشاه به مراقبت روحانیت قم گمارده بود و سرکوب روشنفکران آزادیخواه در انقلاب مشروطه را سرپرستی می‌کرد، متحد شد. هرچند بولارد دو ماه قبل صدر را «ملای سابق بشدت مرتجع» (۱۱۶) نامیده بود، اکنون نامزدی وی را تأیید کرد. هنگام رأی‌گیری برای نخست‌وزیری او، فقط سه سلطنت‌طلب به هشدار شاه که این انتخاب افراطی می‌تواند «واکنشهای شدید مخالفان را برانگیزد»، واقعی نهادند. صدرالاشراف پس از انتخاب شدن، وزارت کشور را خود برعهده گرفت و چهار وزارتخانه را به سلطنت‌طلبان و پنج پست دیگر وزارت - از جمله وزارت امور خارجه - را به هواداران انگلیس واگذار کرد. سفير امریکا شکوه می‌کرد که وزیر جدید امور خارجه بیش از حد طرفدار انگلیس است. (۱۱۷)

انتخاب وزراء فراکسیونهای آزادی، منفردین، توده، و مستقلهای منشعب را چنان به خشم

آورد که سه ماه تمام، از اواخر خرداد تا اواخر شهریور، مجلس را تحریم کردند. هر زمان که صدرالاشراف برای گرفتن رأی اعتماد کابینه‌اش را به مجلس معرفی می‌کرد، مخالفان مجلس را ترک می‌گفتند تا حد نصاب لازم برای رأی‌گیری حاصل نشود و به این ترتیب مانع کار مجلس می‌شدند. در این بحران پارلمانی، مخالفان با اعلام این که کابینه‌ها مادام که به تأیید مجلس نرسیده‌اند قانونی نیستند، پشاهندگان حقوق مجلس گشتند اما حامیان حکومت با اشاره به این که کابینه‌ها از آن دم که فرمان ملوکانه به دست نخست‌وزیر رسید قانونی‌اند، به اختیارات سلطنتی متوسل شدند.^(۱۱۸) به نظر مخالفان، رأی مجلس امر اساسی بود و صدور فرمان جنبه تشریفاتی داشت و به نظر سلطنت‌طلبان، فرمان اهمیت داشت و رأی مجلس فرع بر آن بود. یکی از اعضای کابینه و از یاران سید ضیاء که در آن اواخر خواستار محدودیت نفوذ دربار شده بود، اکنون در تفسیر قانون اساسی نتیجه می‌گرفت که شاه در عزل و نصب وزیران اختیار تام و نامحدود دارد.^(۱۱۹) حامیان حکومت با درک وضع متزلزل خود از لحاظ قانونی، بحث را به اینجا کشاندند که کار اقلیت در ایجاد مانع بر سر راه اکثریت، از نظر اخلاقی درست نیست اما مخالفان پاسخ دادند اقلیت موظف است مانع از آن شود که اکثریتی غیر دموکراتیک و غیرقانونی کشور را به فلاکت داخلی و خارجی دچار سازد. البته، بولارد بحران پارلمانی و برآشفتنگی قانونی متعاقب آن را گواه دیگری بر فقدان بلوغ روحی ایرانیان تلقی کرد.^(۱۲۰)

هنگامی که صدرالاشراف سیاستهای شاق خود را به اجرا گذاشت، نگرانی مخالفان شدت یافت. او لوایح اصلاحی بیات را بازپس گرفت، محدودیتی را که بر اعضای جبهه استقلال اعمال شده بود از میان برداشت، و کمیته پارلمانی مأمور رسیدگی به فساد در فروش مجوزهای وارداتی را منحل کرد. وی محافظه‌کاری انگلوفیل، سرلشکر ارفع، را به ریاست ستاد مشترک گماشت و به او سفارش کرد که عشایر ضدتوده‌ای را مسلح سازد و افسران «دست‌چپی» را از نیروهای مسلح تصفیه کند. علاوه بر این، صدر یا امضای موافقت‌نامه مانی جدیدی با بانک شاهنشاهی ایران که در مالکیت انگلیس بود، ایران را به قمر و استرلینگ وارد کرد.^(۱۲۱) انگلیسها در عوض: و برای آن که شورویها را پیش از انتخابات آتی به ترک ایران وادارند، اعلام داشتند که نیروهایشان تا پیش از شش ماه پس از جنگ که مهلت تعیین شده بود، کشور را تخلیه خواهند کرد. بعلاوه، صدرالاشراف برای برجیدن تجمعهای عمومی، در نهران حکومت نظامی برقرار کرد. حدود چهل و هشت نشریه و روزنامه وابسته به جبهه آزادی را ممنوع ساخت، و دفاتر حزب توده را اشغال و بیش از یکصد نفر از کادرهای حزب را بازداشت کرد. او بعدها اظهار تأسف کرد که مصونیت پارلمانی، مانع از آن بود تا هشت نماینده توده‌ای را توقیف کند. سفیر امریکا با قطعیت گمان برد که حکومت ایران در صدد

متحل کردن حزب توده است.^(۱۲۲) در این شرایط، مخالفان چاره‌ای نمی‌دیدند جز آن که همچنان به تحریم مجلس ادامه دهند.

آشوب پارلمانی تا آخر تابستان طول کشید تا آن که سرانجام آشوب حادثی در بیرون از مجلس آن را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در اواسط شهریور ماه، پیشه‌وری که مجلس اعتبارنامه‌اش را رد کرده بود، به تبریز بازگشت و همراه با یارانش از اعضای حزب کمونیست قدیم و بازماندگان قیام ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ خیابانی، تشکیل سازمان جدیدی به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کرد. رهبران حزب که عمده‌اً نام تشکیلات خیابانی را اقتباس کرده بودند، اظهار داشتند که مایلند جزو ایران باشند اما خواستار سه تجدیدنظر عمده برای آذربایجان شدند که عبارت بود از: استفاده از زبان آذری در مدارس و ادارات دولتی؛ تخصیص عواید مالیاتی به توسعه و عمران منطقه؛ و تشکیل مجانس ایالتی مندرج در قانون اساسی. بدتر از همه اینکه سیاستمداران تهران را به نادیده گرفتن مسائل و مشکلات استان متهم کردند و اظهار داشتند که زبان، تاریخ و فرهنگ‌شان «هویت ملی خاصی» به مردم آذربایجان بخشیده است. فرقه دموکرات آذربایجان که شاخه ایالتی حزب توده نیز بلافاصله به آن پیوست، آماده شورش مسلحانه گشت؛ در حالی که نیروهای شوروی مانع از ورود نیروهای کمکی ارتش ایران به داخل استان شدند. در این ضمن، در مهاباد ناسیونالیستهای کُرد به تشویق شورویها حزب دموکرات کردستان را تشکیل دادند و حقوق مشابهی برای منطقه خود خواستار شدند. نگرانیهایی که طی چهار سال پیش از آن نهفته بود، اکنون واقعیت می‌یافت. کنسول آمریکا در تبریز پیش‌بینی کرد که این جنبشهای جدایی طلب احتمالاً بدون حمایت شوروی از میان خواهد رفت اما با وجود این تأکید ورزید که همین جنبشها از حمایت چشمگیر مردمی برخوردارند و بیانگر نارضایتی واقعی از حکومت مرکزی اند.^(۱۲۳) کنسول انگلیس در تبریز نیز پس از سیاحت مفصلی در شمال غرب گزارش داد:

در عین حال که البته قابل تصور نیست جنبش بدون حمایت روسها بتواند پایدار بماند و در عین حال که روسها مسلماً به خاطر اهداف خود از جنبش حمایت می‌کنند، نمی‌توانم این حقیقت را نادیده انگارم که در میان کارگران و دهقانان این استان چیزی هست که همواره رنجش اصلی مردم از بی‌کفایتی و فساد حکومت ایران به نظرم آمده است؛ فلاکتها و بیدادگریهایی عینی وجود دارد که در هر کشور دیگری کافی بود تا به خودی خود شورشی ایجاد کند. باور نمی‌کنم که روسها کل این جنبش را از پیش تدارک دیده باشند؛ بیشتر چنین به نظرم می‌رسد که آنان از وضعیت انقلابی اصلی بهره‌برداری می‌کنند؛ آنها دهقانان را با «مهاجران» یکپارچه ساخته‌اند اما خود دهقانان از روی اراده اقدام کرده‌اند... اگر بخشی از

ایران به ناچار باید تحت حکومت ابلهان و فرومایگان باشد، مردم آذربایجان یقین کرده‌اند که برگزیدگان بومی خودشان این کار را مانند هم‌تایان تهرانی‌شان می‌توانند انجام دهند. (۱۱۴)

حوادث آذربایجان و کردستان، خشم مفرطی در تهران ایجاد کرد. کسروی که مدت یک دهه بر اهمیت وحدت ملی تأکید کرده بود، شورشیان را به سبب آن که آذربایجان را ملت دیگری دانسته بودند و تقاضاهایی می‌کردند که به بقای ایران لطمه می‌زد مورد سرزنش قرار داد: «اگر سایر اقلینهای زبانی — بخصوص ارمنیها، آسوریها، اعراب، گیلانیها و مازندرانیها — نیز تقاضاهای مشابهی مطرح کنند، از ایران چیزی باقی نخواهد ماند. افشار، نگارندهٔ آینده که مقالاتش دربارهٔ مائو مئی طی بیست و پنج سال گذشته اکنون مورد حملهٔ شدید روزنامهٔ آذربایجان قرار داشت، گفتهٔ سابق خود در خصوص محور زبانهای اقلیت را تکرار کرد و افزود که اساس ملیت فقط زبان نیست. اساس ملیت ایران باید استوار بر تاریخ، ترکیب نژادی، و بالاتر از همه، خصوصیات مردمانش باشد. روزنامهٔ اطلاعات در سرمقاله‌ای با عنوان «آذربایجان کانون وطن پرستی ایران است»، اعلام کرد که ترکی زبان بومی آذربایجان نیست بلکه گویشی بیگانه است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند. در عین حال که به خاطر ترکی، این داغ تنگ حقارت‌هایی که ایران در ضمن تهاجمات وحشیانه دیده است شرمنده‌ایم، به فارسی این زبان نغز و غنی خود که به تمدن بشری خدمات شایانی کرده است، افتخار می‌کنیم. با همان روزنامه در سلسله مقالاتی عنوان «زبان ترکی در آذربایجان» به قلم یکی از ادبای مشهور، اشاره کرد که تاریخ مشترک، دین مشترک، ریشهٔ نژادی مشترک، و فرهنگ مشترک، آذربایجان را جزء لاینفک ایران ساخته است. سلسله مقالات با این پرسش خطابی به پایان رسید: «چه کسی آثار ادبی غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی، و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند؟» و بالأخره روزنامهٔ کوشش که به حزب ارادهٔ ملی سید ضیا وابسته بود، تأکید کرد که فارسی باید، همچنان تنها زبان درسی در کلیهٔ مدارس دولتی باشد؛ زیرا ترکی صرفاً «یادگار شومی» است از «مغولان وحشی» که به ایران هجوم آوردند و سراسر خاورمیانه را عرصهٔ غارت و تاخت و تاز خود قرار دادند و تارومار کردند. (۱۱۵)

در این میان، غائلهٔ تبریز در مجلس، چهار بازتاب آنی داشت. نخست، نمایندگان یکی پس از دیگری برخاستند تا بگویند که ایران از یک ملت تشکیل شده است، نه از ملت‌های متعدد جداگانه؛ زیرا مردم ایران دارای تاریخ، فرهنگ، دین و منشأ نژادی یکسان هستند. (۱۱۶) بعضیها حتی سویس را مثال آوردند که دارای چهار زبان رسمی است تا نشان دهند که زبان به خودی خود لزوماً هویت ملی جداگانه‌ای پدید نمی‌آورد اما افراد بسیار معدودی مایل بودند از لحاظ

به رسمیت شناختن زبانهای اقلیت از نمونه سوئیس پیروی کنند. دوم، فِراکسیون اتحاد ملی نظرشاه را یادآور شد که اقدامات صدرالاشراف ممکن است واکنش شوم مخالفان را موجب شود. سوم، بسیاری از نمایندگان شمالی ضد دربار که قبلاً مخالف شاه و ارتش بودند، در این زمان انتقاد را کنار گذاشتند و خواهان تقویت نیروهای مسلح شدند. یکی از اعضای برجسته گروه آزادی که از مخالفان پروپاقرص ارتش بود، اکنون اظهار می‌داشت: «هیچ کس غیر از سربازان ما نمی‌تواند کشور را از دست این تجزیه‌طلبان نجات دهد.»^(۱۲۸) بحران شمال در نظر بسیاری از اعضای فِراکسیون آزادی همانی بود که شورش پیشین در اصفهان برای فِراکسیونهای میهن و دموکرات بود. چهارم، تعدادی از نمایندگان شمالی که پیشتر به دلیل عدم تحریک جدایی‌طلبان انقلابی ایران از سوی شوروی هوادار این کشور بودند، شروع به تجدیدنظر در سیاست خارجی خود کردند. شش نماینده با ترک فِراکسیون آزادی به بلوک جنوبی پیوستند تا فرقه دموکرات آذربایجان را به سبب «اخلال در امنیت ایران» محکوم سازند.^(۱۲۸) یکی از همین نمایندگان گفت: «این به اصطلاح فرقه دموکرات آذربایجان بین مردم صلح طلب ایجاد وحشت می‌کند و این پندار دروغین را شایع می‌کند که فارسی زبان مادری همه ایرانیان نیست. وقت آن است که به کارشکنیهای پارلمانی خود پایان دهیم و شروع به ساختن دولتی با ثبات کنیم که جلو هرگونه تجزیه ملی را بگیرد.»^(۱۲۹)

هواداران و مخالفان کابینه صدرالاشراف تحت تأثیر این تحولات به سازش رسیدند. هواداران، بخصوص فِراکسیون اتحاد ملی، قول دادند که به حکیمی فرصت دیگری بدهند. مخالفان، بویژه فِراکسیون آزادی و مشردین، توافق کردند که تصویب دو لایحه مهم را میسر سازند. نخستین لایحه، انتخابات مجلس آتی را تا زمانی که نیروهای اشغالگر خاک کشور را کاملاً تخلیه کنند به تعویق انداخت. اما مصدق بی آن که توفیقی بیابد بر ضد لایحه سخن گفت و اظهار داشت که به تعویق انداختن انتخابات ضامن انتخابات آزاد نخواهد بود بلکه وقفه‌ای طولانی ایجاد می‌کند که در ضمن آن کشور فاقد پارلمان است. «مدت بیست و پنج سال ما در خاک خود قشون بیگانه نداشتیم اما از انتخابات آزاد هم خبری نبود. چیزی که ما نیاز داریم تعویق انتخابات نیست، اصلاح انتخابات است.»^(۱۳۰) دومین لایحه، بودجه نظامی را شدیداً افزایش داد، نفقات ارتش را از ۹۰۰۰۰ به ۲۲۰۰۰۰ نفر رساند، امکان ایجاد دو سربازخانه را در شمال فراهم ساخت، و وجوهی برای پرسنل تخصیص داد تا امکان ترمیم حقوق افسران و مزایایی چون مسکن رایگان، اضافه حقوق سالانه، حق اولاد، و مجامعهای تعاونی فراهم شود. تنها نمایندگان توده‌ای اظهارات وزیر جنگ را نپذیرفتند که ارتش «تنها سازمانی است که می‌تواند ایران را از هرج و مرج عمومی نجات دهد.»^(۱۳۱) منطبق نظامی نه فقط مورد قبول

محافظه کاران جنوبی هوادار انگلیس، که کارمندان هوادار امریکا و اشراف شمالی ضد دربار هوادار شوروی نیز واقع شده بود.

با تصویب این دو لایحه در مهر ماه، صدرااشراف به نفع حکیمی کنار رفت. نخست وزیر جدید با برنامه پیچیده‌ای که نگرش «ملایمه بیات» نسبت به اتحاد شوروی را با برخورد «شدید» صدرااشراف با حزب توده در هم آمیخته بود، بر سر کار آمد. بخش اول برنامه معطوف به جلب نظر فراکسیون آزادی و مفردین بود و در عین حال شورویها را تشویق به تخلیه ایران و سلب حمایت خود از جنبشهای جدایی طلب می کرد و بخش دوم متوجه تسکین نگرانیهای نمایندگان محافظه کار، بویژه فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی بود.

حکیمی برای اجرای بخش نخست، سه وزارتخانه را به شمالیهای هوادار شوروی، یک وزارتخانه را به یک بیطرف و شش پست وزارتی را به شاه دوستان واگذار کرد اما به جنوبیهای طرفدار انگلیس منصبی نداد. علاوه بر این مرتضی بیات را به استانداری آذربایجان منصوب کرد؛ قوام را برای مجمع جدیدالتأسیس مشاوران ارشد نخست وزیر در نظر گرفت؛ و به توصیه مصدق، به مسکو رفت تا مستقیماً با استالین مذاکره کند. جای تعجب نیست که فراکسیونهای آزادی، مفردین، استقلال و اتحاد ملی از کابینه جدید پشتیبانی کردند اما فراکسیونهای میهن و دموکرات در رأی گیری شرکت نکردند و اعلام داشتند که فقط به این علت بر ضد حکومت رأی نداده اند که «وضع وخیم» را درک می کردند. (۱۳۳)

حکیمی برای اجرای دومین بخش برنامه تظاهرات خیابانی را ممنوع کرد، به اشغال نظامی دفاتر حزب توده ادامه داد، و از غیرقانونی ساختن یکباره حزب سخن به میان آورد. علاوه بر این او از مذاکره با آشوب طلبانی، که فرقه دموکرات آذربایجان را رهبری می کردند سر باز زد، اعلام داشت که شکایات کردها اصالتی ندارد زیرا آنان از نژاد ایرانی اند، و باز تکرار کرد که ترکی گویشی بیگانه است که «مغولان وحشی» بر آذربایجان تحمیل کرده اند. (۱۳۳)

اگرچه برنامه حکیمی توانست اکثریت پارلمانی کسب کند، نتوانست خصومت شوروی را کاهش دهد. برعکس، شورویها اعلام کردند که «ترجیح می دادند در مسکو به نخست وزیر قوام خوشامد بگویند تا به نخست وزیر حکیمی». (۱۳۴) آنها همچنین خواستار رفع محدودیت از حزب توده شدند؛ از تعیین زمان دقیق تخلیه کامل قوای خود سر باز زدند؛ حمل محصولات کشاورزی از آذربایجان به جنوب ایران را متوقف کردند، و مهتر از همه، به مسانعت از ورود نیروهای دولتی به داخل استانهای شمالی ادامه دادند. در نتیجه فرقه دموکرات آذربایجان دست به شورش مسلحانه زد، شهرهای عمده استان را تصرف کرد؛ «دکترگروه ملی» تشکیل داد، و در آذرماه تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. در این بین،

حزب دموکرات کردستان فراتر رفت و تشکیل جمهوری مستقل کردستان را اعلام داشت؛ و شورشیان مسلح در استانهای شمال برای احیای شورش سال ۱۳۰۰ که جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را در گیلان تشکیل داده بود، حزب جنگلی [جنگل] را ایجاد کردند. حکیمی نه تنها در مورد شورویها ناکام ماند، بلکه خصومت انگلیس را نیز برانگیخت. بولارد که از آغاز به سیامت و تسکین و اعتمادی نداشت، اکنون اظهار می‌داشت که «تمرکز شدید، علت واقعی تجزیه فعلی است» و با این پیشنهاد که همه استانها، بخصوص استانهای جنوبی، باید از حق خودگردانی برخوردار باشند، شروع به حفظ منافع انگلیس کرد.^(۱۳۵) علاوه بر این، بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (بی‌بی‌سی) در اواسط دی ماه اعلام کرد که انگلستان، امریکا و اتحاد شوروی کمیسیون سه جانبه‌ای برای حل مسائل داخلی ایران تشکیل می‌دهند. به گفته سفیر امریکا، خبر بی‌بی‌سی تهران را به وحشت انداخت؛ زیرا ناسیونالیستها فقط یک نگرانی داشتند که از مشاهده جنگ ابرقدرتها در ایران بزرگتر بود: ترس از اجلاس ابرقدرتها، مانند زمان انعقاد معاهده ۱۹۰۷ بین انگلیس و روس برای خاتمه جنگ و در جریان آن تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ بیگانه.^(۱۳۶) شاید فقط یک راه‌گریز مانده بود: قوام می‌توانست پیش از تشکیل کمیسیون سه جانبه مستقیماً با شورویها مذاکره کند. همان‌طور که مصدق در مجلس اظهار داشت، «اگر مستقیماً با همایه شمالی خود صحبت نکنیم، کارمان تمام است؛ زیرا اگر کمیسیون سه جانبه تشکیل شود، ایران مانند سال ۱۹۰۷ تجزیه خواهد شد. چاره‌ای نداریم جز این که نخست‌وزیری را جانشین حکیمی کنیم که خوشایند مسکو باشد.»^(۱۳۷) این راه‌حل نه تنها مورد قبول منفردین، توده‌ایها و فراکسیون آزادی، بلکه مشعین گروه آزادی که به فراکسیون خود بازگشته بودند و حتی خرده‌گیران عمده دیگر فراکسیونها مانند مدنی از فراکسیون میهن و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون اتحاد ملی نیز واقع شد. البته وابسته نظامی انگلیس محبوبیت این راه‌حل را نه ناشی از نگرانی موجه که ناشی از «خصوصیات ملی» می‌دانست:

ایرانیها هرچند می‌توانند هر دم به اعمال متهورانه دست زنند، به داشتن خصلت پایدار شجاعت که موجب ایستادگی مداوم در سختیها می‌شود، شهره نیستند. آنان از این که تقاضای اخیرشان از اتحاد شوروی بلافاصله پاسخ مساعدی نیافت، سخت متأصل بودند. اینجاست که شجاعت ته می‌کشد. چهل و پنج نفر نماینده مجلس متنی را به حمایت از قوام امضا کرده‌اند. او مانند اغلب ایرانیان خود را زرنگ می‌داند و معتقد است که می‌تواند با روسها راه بیاید. کمتر کسی غیر از هموطنان خود وی این عقیده را دارد.^(۱۳۸)

در اوایل بهمن تعداد نمایندگان که از فراکسیونهای سلطنت‌طلب و هوادار غرب کنار